



والله اعلم
بما كنا

لا امرأتين
عليه
صبر

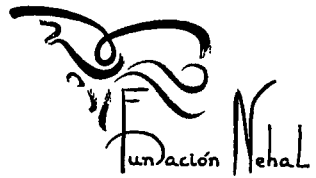
عبد الله

صلوة در امر کھبانی

صلوة در امر کهنی

نگارش

روح الله مهسرابانی



این کتاب با اهتمام بنیاد فرهنگی نخل چاپ گردیده است.

E-mail: nehal@fundacionnehal.org

www.fundacionnehal.org

ہیچ عملی بعد از معرفت فضل ان صلواتہ نہ بودہ و
حضرت اعلیٰ

صلوة در امر بهائی

بقلم روح الله مهرباخانی

خطاطی از استاد یحیی جعفری

تابلوها و نگارگری از ایرج مهین گستر

ضبط صدا روی سی دی: خانم عهدیه بدیعی

چاپ کمپیوتری: فرشته تیفوری حجازی

طرح جلد: EVA CELDRAN

به اهتمام بنیاد فرهنگی نخل، مادرید اسپانیا

انتشارات: بنیاد فرهنگی نخل

به تاریخ: ۲۰۰۶

شماره‌ی بین المللی کتاب: ۰-۹۷۴۸-۶۰۹-۸۲

کلیه‌ی حقوق قانونی این کتاب برای بنیاد فرهنگی نخل محفوظ است.

فهرست مندرجات	نمره صفحه
مقدمه	۲۰۱
صلوة اساس است	۳
تلاوت آیات	۱۰۰
حالت مناجات	۱۲
بهترین اوقات دعا	۱۶
تلاوت آیات با حسن الحان	۱۸
عبادت با جماع	۲۰
محل عبادت	۲۱
توجه در موقع عبادات و مناجات	۲۵
محل توجه در نماز	۳۰
چرا عبادت میکنیم؟	۳۲
صلوة شکر الهی و انقیاد در مقابل اراده اوست	۳۶

فهرست مندرجات	نمره صفحه
حس ستایش نزدان در انسان فطری است	۳۹
ذکر الهی مورش محبت الله و کاشف اعزاز است	۴۷
عبادت موجب اطمینان قلب و ثبات در ایمان و الهام سبحانه بکیران است	۵۷
اثر و استجاب دعا	۲۳
اعتدال در عبادت	۷۷
کار عبادت است	۸۰
نمازهای بهائی - صلوة تسع رکعات - صلوة کبیره - صلوة وسطی	۸۳
صلوة صغیره - ذکر ۹۵ مرتبه الله ابھی - وضو - قضای صلوة فائتة	۹۲
صلوة میت .	۹۹
ادعیه و اذکار دیگر	۱۰۱
پایان	

گفتار ناشر

از آنجا که صلوة امری بسیار خطیر است و ارتباط روحانی بشر با پروردگار خود از آن طریق به بهترین وجهی تحقق می‌یابد، بنیاد فرهنگی نحل بر آن شد، کتابی که جناب روح‌الله مهرباخانی، محقق گرانقدر، سال‌ها پیش به رشته‌ی تحریر درآورده بودند، بار دیگر منتشر کرده، در اختیار دوستان عزیز قرار دهد.

این کتاب شامل نمازهای واجب به زبان اصلی، یعنی عربی است که مضمون فارسی آنها را تنها جهت درک مطالب عمیقی که در آن نهفته است، به استحضار خوانندگان و علاقمندان می‌رساند. علاوه بر آن لوح مبارک احمد نیز ضمیمه‌ی این نسخه گشته است.

بنیاد نحل افتخار دارد به همراه هر کتاب، یک سی دی شامل نمازها و لوح احمد را با صدای دلنشین خانم عهدیه بدیعی تقدیم خوانندگان کند که خود قدم مؤثری برای قرائت صحیح صلوة است.

در اینجا لازم می‌دانیم که از جناب یحیی جعفری قدردانی کنیم که با خط زیبایشان کتاب را به رشته‌ی تحریر درآورده‌اند. همچنین از جناب مهین گستر که با تابلوها و نگارگرایی خویش همیشه با ما همکاری دارند، سپاسگزاریم.

تشکر و قدر دانی

این سال که از نظر خوانندگان عزیز یک گذرد نوشته است که نگارنده آن را
پنجاه و پنج سال پیش تحریر نموده در همان اوقات توسط مجله جوانان طهران منتشر شده است
تا اینکه در حدود سی سال پیش آقای محیی حعفری از خوشنویسان بنام ایران که فانی مستطاب
تاکنون سعادت زیارتشان را نیافته ام توسط علی اردوستان پسرانا الهامی
فرمودند که آنرا با خط خوش مرقوم دارند تا بار دیگر منتشر شود. آن نفس عزیز بعد از وقت
فانی و بسبب حازه از ساحت اقدس خاتم این مهم را بعهده گرفتند چنانکه از
یاران میگذرد آنرا با خط بسیار زیبا و وقت کامل تحریر نموده اند.

بنده باید با کمال خضوع از عنایت و مرحمت ایشان تشکر نمایم
حال که این سال آماده شده بسیار کرامی محل الهام عنایت و نشر آن نموده
لذا وظیفه خود میدانم که تشکرات قلبی خود نسبت باین بنیاد علی الخصوص جناب
حمید حجازی مؤسس و مدیر آن ابراز نمایم.

امید است این سال که یادگار جوانی نگارنده است مورد قبول جوانان امروز
ایران قرار گیرد.

و
سازگار
هرگز
در
بگفتا

همه بار یک دارند و برگ یک شاخه

۱۱۶

بنام محبوب عالم

بارجای توفیق و تائید ارادت مجید خدمت دوستان غریر الهی معروض
 که در سال گذشته بنده نگارنده در یکی از مجلات کشور بقلم یکی از بزرگان معاصر له
 ملاحظه نمود که در آن عباراتی بصورت سُخریه و استهزا نسبت باعمال نفوسی که بذکر برود
 مآلودند و نیایش ستایش نیز در میان همین بنده مسطور بود که عبادت امری است
 و نتیجه و بر شمس غیر معلوم در جهان اوقات یکی از دوستان آن بصفاتی اظهار نمود که
 شرحی در جواب آن مقاله که مندرج است موجب تخدیش اذیان کوه نظران است
 بنگار دولی کثرت اشغال مجالی نداد تا در این ایام بخاطر آمد که مقاله ای اینموضوع یعنی
 و مفهوم عبادت و جلالت و مصلحت این امر که حضرت احدیت نگاشته سلی از
 مجلات امری تقدیم دارد ولی وقتی که خامه نامه فراموش گشت ملاحظه شد
 که موضوع مهمتر و بسط تر از آنست که در چند صفحه بانجام رسد و حیف دید که حتی مطلب
 کماکان ادان شود لذا بنامی تحریر را قدری بسط تر گذاشته و نتیجه این رساله که از نظر
 خوانندگان گرامی میگذرد فراموش گشت امید است که منظور نظر اجاب بوده در
 نواقص معاینش بشوهد رب الارباب نظر فرماید و آنه تبدل التینات باحسنات.

لفظ (صلوات) که محل بحث این رساله است معنی آن بنا سبب مقام
 تفاوت میکند یعنی وقتی که آن افعلی از افعال بانی درباره عباد گیریم معنی رحمت و عنایت
 است مانند (ان الله ملائکته یصلون علی النبی) در قرآن کریم و اصل اللهم یا الی
 علی السدره و اوراقها | در زیارتنامه مبارک و اما اگر فعل بنده از بندگان الهی قرا
 گیرد معنی دعا و استغفار و تسبیح و شکر و طلب معونت است این کلمه در ادیان الهی
 معنی یک قسمت مخصوص از عبادتی مصطلح شده که دارای رکوع و سجود و قنوت و امسا
 آن بوده آنها با انجام آقامه آن با مورد مکلفند؛ هر چند تصور نمیرود که در این مختصه
 مطلب تازه ای که اثر دوستان اجمنند از آن بجز بهره بزند موجود باشد چه که غالب
 مندرجات آن مأخوذ از الواح و آثار و مطالبی است که اکثر عزیزان محقق الهی جوایز
 روشن و انجمنی بدان واقف و متحصروالی از آنجائی که این عبد قصد نموده که
 و جمیع این آثار خدای سبحان استان نماید و از ارباب ریاض بدیع الالوان باغ الهی
 گلی بدیع نیز آن کند لکن امید است که قبول افتد موجب دعا خیر شود.

کاشان آذر ماه ۱۳۲۷ شمسی عبد فانی؛ روح الله مخانی قزوینی

صلوة اس ساس است

یکی از احکامم بسم الهی در دو مقدس بحسانی که اس ساس ایمان است
 و روشنی بخش ابصار جان است و جالب بکات تلاوت آیات است
 و اقامه صلوات در این ایام که قلوب اهل عالم را تیرگی و کدورت اختلاف عقائد و
 آراء از هر طرف فرا گرفته و دیدگان جهانیان پرده غرض و عصیان تیره و ما بهر سینا نموده
 ما رضائی محبت و خلوص از شرب نوع انسان منقطع شده و عقائد مادی و طبیعی است
 جهان افرا گرفته نوع انسانی از توجه بنظر اکبر رحمانی و استفاضه از فیض مدار تعالیم الهی
 محروم شده جمعی از سروران نستی سعادت سرد می آید و اغوش طبیعت حسته برخی از
 دانشمندان جهان آثار زردان پاک و خالق افلاک اود در امن خاک می طلبند این کرده از درگاه
 سلطان و رخ بر تاقه دست تو سل بدامن بسم انداخته سزاوار است که جان
 الهی علی الخصوص حق بان روشن روان بهائی بیش از پیش بدین نعمت قدسی عطیه الهی
 گردند و بدین دستور مقدس که در بیاج احکام کتاب تقدس بدین مژمین است و قلوب
 بسیار و اولیاء عارفان و مومنین و موقنین در هر دوری از اود و اربا بخام اقامه آن
 روشن ناظر شوند چه که ذکر الهی سبب حیات عالم انسانی است و روشنی بخش ساحت

پاک افنده دوستان الهی آقبانی است نورافشان که اگرانی افاضه اش از ذات وجود اهل
 جهان منصرف شود طمست و تیرگی حقائق کائنات را فراموش گیرد و ابروی است یزان که
 اگر زمانی فیض اشجار وجود منقطع گردد باغ هستی گلشن شاداب ننماید و باغبان طبیعت
 گلشنی پاک و طاهر در بوستان انسانیت بدست نیاید و خاموش منزلی که این نور است
 از آن ممنوع گردد و فراموش محضی که این ساغر روحانی بدست بساقتی رحمانی در آن ببردش
 نیاید. الا بذکره تسمیه الصدور و تفسیر الابصار.

و اصحاب دانش و بنیاد علی الخصوص باریان فغان با هر کله خداوند انیس که رخ
 دارند ولی انس و ختمه بنا محبت حانی دل دارند ولی سوخته با انس عشق الهی بدین
 لطیفه متوجه واقفند که انجام هر امری از امور در عالم انسان حصول هر موهبت
 و سعادت در جهت بندگان چه مادی چه روحانی یعنی هر آنچه که وابسته بآب و گل است و یا
 و مطلب اهل دل کل منوط و معلق بقلبی پاک و زخی تابناک و روانی صافی و همتی الهی است
 یعنی تانیتی خالص نکرده انجام امری که سعادت جمهور در آن جمع باشد و رفاه اهل آن
 از آن حاصل آید ممکن نکرده چه که تانیتی تابناک بود سعادت عمومی حاصل گشت و آنجا که
 مقصدی پاک رخ نمود غرت و مسرت حسن خاتمت جمعی چون کرد و عباد متصاعه

منتشر و معدوم گشت ایابن الروح فی اول القول ملک قلباً جتیداً حسناً
 غیر التملک ملکاً و انما باقیاً از لاقیدماً حضرت ولی امر اروح الوجود العظمته
 الفدا میفرماید: (باید برنجوی که ممکن است قبل از نیمه چیز قلب اصاف و نیت را
 خالص نمود) و این پیدا است که خلوص نیت اطمینان بر سیرت جز بندگی الهی حصول
 نیابد و قلب نسان بفرموده مبارک جز بندگی حمان مطمئن نگردد و این است که میفرماید (ای
 بیگانه با گانه: بشمع دلت بفرودخته دست قدرت من است آن اباد و های می سخا
 نفس و هو می خاموش کن و طیب جمع علتها می تو ذکر من است فراموش منما...
 ای برادر من از سان شکر نیم کلمات نازیم شنو و از لب نمکیم نلسبیل قدس معنی
 بیاشام یعنی تخمهای حکمت لذیم ز اراض طاهر قلب بیضیان و باب یقین آتش ده تا
 سنبلات علم و حکمت من سر سبز از بلده طیبته انبات نماید) جمال قدم حل اسمه الام
 در لوجی میفرماید قوله تعالی (ای حسین مذکر است ما نوس شعر و از دوش غافل چه که ذکرش
 انیسی است بی نفاق و منسی است با کمال و فاق میهانی است بی خیانت و
 همدی است بی ضرر و جنایت مجالسی است امین و مصاحبی است با ثبات عملین
 رفیق است با وفا بشانی که هر کجا روی با تو آید و هر گز از تو نسلد عمر را

بسر و تبدیل نماید و زنگ و غفلت برزد و اید... طیب جمله علتها حتم بوده شافی جمیع امراض دم
 خواهد بود و حسب الهی امپهردان در هر محل که وارد شود جنبی نماید علت بصحت جرم
 را بر حمت تبدیل نماید طوبی از برای نفسیکه باین فضل لا عدل لها فائز شوند...
 و در بیان اثرات الهی در قلوب انسانی در لوح دیگر میفرماید ان اقسیر عبد
 ما وصل الیک من امارا بربوات المقربین لتنجذب بها نفسک لتستجیب من
 نغامت افئدة الخلائق اجمعین من تعیر آیات الله فی بینه و حدیثش نغامتها ما لا اله الا الله
 الی کل اجماع ینقلب بها کل نفس سلیم و لو ان یتشعرفی نفسه و لکن بطیر علیه
 هذا فضل فی یوم من الايام کذا قد رخصیات الامر من لدن مقتدر حلیم
 حضرت عبدالبار در تأیید این مطلب میفرماید قوله الاحلی «کلمه الله چنان قوتی
 و قدرتی در حقائق انسانیة نموده که شئون بشریه تا تأثیر و نفوذ می نگذاشته
 کل را در بحر احدیت مجتمع فرموده و منبف باید این است که در کلمه او و ار الهیه تعالیم
 مبارکه تا لیدات صریحه این امر بر مصادر کرده و کتب اماره لشکان از انبیا
 کل مشحون مدون از تکرار تنبیه عباد و شرح ادعیه و آیات و مناجات و صلوات گشته
 بیاناتی در نهایت صراحت در این خصوص صادر شده و بعضی کلمات از قبیل

ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون نتیجه خلقت انسان را منحصر در عبادت نمود
و آن بسیاری الهی خود در ذکر و ورد و دعا و نماز بدرگاه ربّ بی انباز چه قبل از اظهار امر
و چه بعد از آن چندان اصرار و رزیده اند که بعضی از مؤمنین از مشاهده این احوال
آنرا صرف لیالی و اسرار اجزدر سیح و تقدیس و اعتکاف و مراقبت بی اثر و شمر
شمرده و بواسطه غفلت از درک حقیقت مقاصد آن مظایر قدسیه طریق افراط سموده
چنانچه تاریخ ادیان الهی مثبت این مدعا است و اعمال را با دو متعلّفين عبادت حتی در ایام ما
مؤید این ادعا و ما در این جا ذکر چند بیان از الواح مبارکه را نموده و سپس شرح حقیقت عبادت
و معنی و مفهوم این امر همین حضرت احدیت و فوائد و فرایمی آن میسر داریم تا شاید حجت
نفسیکه در مقام افراط جالس نشینی باشد برای آنان که در منزل تفریط و تقصیر ساکنند تدریجی
حاصل آید و ذکر ما الذکر می تنفع المؤمنین .

قبلاً معروض میسازد که مقصد از عبادت آن است که نوع بشر در ایام و لیالی برای
حصول خلوص نیت و اطمینان سریرت و تنبّه از اعمال سینه خطیئت و شکر نعمای حضرت
احدیت بانجام و اقامه صلوة و ذکر ایاتی مبادرت و رزیده و بدینوسیله وصول بمراتب مذکور
را حاصل نمایند این امر در ادوار مختلفه با وجود وحدت معنی بصورت های گوناگون جلوه نموده هر چند کل

جز ذکر و تلاوت مناجات در نگاه الهی مقصدی داشته اند ولی بیانات مقدسه این
گرام چون از مبدأ الوهیت صادر شده دارای نفوذ و تأثیری فوق العاده است و مؤمنین
بأمور بانجام آن در اوقات معین گردیده اند آجمال قدم حل اسم اعظم این حکم محکم را در
کتاب مستطاب اقدس سر لوحه و مفتاح سایر احکام سر داده اجبای الهی ابدی است
(قدت علیکم الصلوٰة) باقائه این امر بهرم نامور نموده در الواج سائره بحد
کافی انظار کل امتوجه بدین امر اساسی حیاتی کرده اند از جمله در لوحی سفید تیره قوله تعالی
(براستی میگویم از برای صوم و صلوٰة عذراست مقامی است عظیم)
حضرت عبدالبهار در لوح میرزا آقاخان قاضی میفرماید (نماز فرض واجب بر کل لیس
جمع بر اقیام صلوٰة دلالت نمائید چه که معراج ارواح است مصباح قلوب ابرار
آب حیوان جنّت رضوان است و تکلیف منصوص از حضرت حرم ابد تا آخر و تنها
جائز) و در لوح جنات آقا میرزا حسین برادر و رفقای شهبانزل قوله الاصلی (امتی با
برسمان... صلوٰة و صیام از اعظم فرائض این دو مقدس است اگر نفسی تأویل نماید
و تنها و لکن البته چنین نفوس حسترا لازم الاتمور عظیم در دین است حاصل گردیده
حصین امراته از سهام نقص دلچین اشخاص محافظه نمود الا بکنی اساس دین الهی

منهدم کرد و البته صد البته که اگر راحه آن کلمه که از ذکرش خلعت می شوم و بخدا پناه
 میبرم کسی استشام نمائیدگی است از کنید جمال مبارک این چنین شخص بیزار حضرت
 اعلی در کنار عمده البهاری را عذر و خود را است جمیع آثار با خبر کنید تا در خدا باشند
 و در لوح دیگر نازل قوله الاحلی (امی یار روحانی مناجات و صلوة فرض واجب است
 و انسان هیچ عذری مقبول نه مگر آنکه فحش العقل یا دچار موانعی فوق العاده باشد)
 و در لوح دیگر میفرماید قوله الاحلی (صلوة اساس امر الهی است سبب روح و حیات
 قلوب حمانی که جمیع احزان احاطه نماید چون مناجات در صلوة مشغول گردیم
 کل غموم زائل روح و ریحان حاصل گردد و حالتی دست دهد که وصف نتوانم و تصویر
 ندانم چون در کمال تنبیه خضوع و خشوع در نماز بین مدی الله قیام نمائیم مناجات صلوة
 را کمال رقت تلاوت نمائیم حلاوتی و مذاق حاصل گردد که جمیع وجود حیات ابدیه حاصل
 کند و البهاری علی اهل البهاری الدین بحیرون احکام الله و یعبودون بحسب ما بعدو الاصل)
 حضرت ولی امر الله روح دکتر لطف الله حکیم میفرماید قوله عربیانه «خصوص نماز فرموده
 نبویس (نماز تکلیف شرعی باریان است و از ارکان شریعت الله محسوب و تأثیرش

از ادعیه و مناجاتهای نازل شده پدیدتر و چون فرض واجب است مؤمنین و مؤمنات را
در هر یومی از ایام مذکور حق است ذکر و مشغول گرداند و غفلت فراموشی محفوظ و مصون نماید

تلاوت آیات

هر چند بنا بر مطالب مسطوره آیات منصوصه فوق اساس عبادت و امر بهائی صلوة است
ولی باید دانست که در این کور مقدس اجای الهی تنها ما موردا می صلوة در اوقات
مقرر شده نبوده بلکه تلاوت سیار آیات و کلمات مبارکه نیز که چون فیض بدر در فصل بهار
منعش ارواح است و از فرائض محتومه بجزوه انجام آن و فایده و میثاق الهی محسوب
گشته و حق جل جلاله در الواح و آثار مبارکه علی الخصوص در کتاب اقدس دوستان و
بندگان مخلص خود را متشخص بجام این امر و طریقه بتلاوت آثار متکثره نازل از سما مشیت
حق جل جلاله فرموده تا بدین وسیله دوستان رحمانی علاوه بر تذکری که حاصل می نمایند و فرح فواید
که میجویند از مقصود حق جل جلاله نیز آگاه شوند با علم بنوایامی الی عمل بتعالیم مبارکه کنند این است
که در کتاب مستطاب اقدس میفرماید قوله تعالی (اقبلوا لالواح لتعرفوا ما به المقصود
فی کتب الله العزیز الوهاب) و در مقام دیگر نازل قوله جل جلاله (اتلوا آیات الله

فی کل صباح و مساء ان الذی لم یزل لم یوف بعهده و میثاقه و الذی اعرض عنها
 الیوم انه ممن اعرض عن الله فی ازل الازل اتقن الله یا عبادی کلکم اجمعون (و در رساله
 سؤال و جواب در تفسیر این بیان مبارک نازل قوله الاحلی اس - از آیه مبارکه اذکوا یا
 فی کل صباح و مساء ج - مقصود جمیع ما نزل من ملکوت البیان است شرط اعظم
 میل و محبت نفوس مقدسه است بتداوت آیات الکریم آیه یا مایک کلمه بروح و در جمیع
 تلاوت شود بهتر از قرأت کتب متعدد)

حضرت عبدالبار جل شانہ میفرماید اهر روز صبح فرض واجب است ابواب
 و مناجات خنجرانده شود آیات غذای روح است روح قوی شود و بدون آن ارکان میانی
 (نطق مبارک) و در باره تلاوت کلمات مکنونه در لوح جناب قابل میفرماید قوله الاحلی
 ای جناب قابل باید کلمات مکنونه فارسی عربی الید و نحوها را قرأت نمایند
 و تضرع و زاری کنیم تا بموجب این نصاب الهی عمل نماییم (و در لوح جناب محمد باقر زین
 میفرماید) هر نفسی بملکوت اسی توجه نماید و منقطعاً عا سوی الله سیر و سلوک فرماید
 کلمات مکنونه بخواند و بموجب آن عمل نماید یقین بداند که منصور و مظهر گردد و مؤید و
 موفق شود این کلمات مکنونه و صایای قطعیه و نصیاح کلیه الهیه است بر جمیع احباب

واجب قطعی و فریضه مبرمه است که بخوانند و بموجب آن عمل نمایند، و در لوح اجتهادی
 المان میفرماید (کلمات کلمونه تلاوت نمائید و بمضمون دقت کنید و بموجب آن عمل
 نمائید الواح طرازات و کلمات و تجلیات و اشراقات و بشارات ابا معان نظر
 بخوانید و بموجب آن تعالیم الهیه قیام نمائید تا آنکه هر یک شمع روشن گردید و شاهد
 شوید، و در لوح دیگر نازل قوله جل شانه (با الواح مقدسه مراجعه نمائید اشراقات و
 تجلیات و کلمات و بشارات و طرازات و کتاب اقدس ملاحظه نمائید) و در لوح دیگر
 نازل قوله الاصلی در وقت خواب طحال اقامت باید غلیت جمال مبارک بخوانند
 تا از سن طفولیت این طحال بآیات الهی تربیت شوند)

حالت مناجات

از آنجائی که اهل بسا و متمسکین بعروه و ثقی من عند الله مأمورند که در انجام هر
 امری از امور هر حکمی از فرائض رب غفور متوجه علت غائی آن شوند و بصیر
 تقلید و عدم تعقل با انجام اموری دست نزنند تا اباید بدانند که از برای نماز و دعا و مناجات

نیز که اینمه ناکید و اصرار و باره آنها و الواح مبارکه صادر گردیده البته مقصود و منظور
 بوده یعنی تحمل جلاله اجتنابی خود را بدین امر مبرم الهی حکم فرموده تا بدینوسیله از تلاوت
 الواح و مناجات علاوه بر اطلاعی که مقصود الهی حاصل میساخته بوسیله این مکتوب
 جان دل از آلاش و کدورت پاک نموده سنبلات عرفان ابدین بار بار تانی سقیا
 فرماید لذلک آیات الهی بحال خلوص و توجه مبدد و قدسی و من رحمانی خوانده
 و صرفا کلماتی مکرر را داشود نه تنها منظور الهی حاصل نشده بلکه کسالت تن و جان نیز
 از آن متعج گردیده است فی الحقیقه مقصود مذکور و عباد اوقات معینه آن است
 که دوستان حافی توجهی حاصل کنند خلوص قلبی بدست آورند و نه تنها در اوقات
 تلاوت بلکه در تمام لیالی و ایام از آن حالت کام جان بخلات و نخبند پس شخص
 بهائی باید فی الحقیقه در همه حال ذکر بکرت حق باشد و شکر به ثنای غنی مطلق البته
 منظور این نیست که چون بعضی از اهل ادیان سابقه شب و روز عابخوانند و مناجات
 کنند و ذکر الفاظی نمایند چه که حالت مناجات حالتی است که انسان بدون
 خواندن اظنیر نمیتواند در خود حاصل نماید عبارت دیگر در ضمن انجام امور شخصی
 هم ممکن است بیاد خدا باشد ارجالاً لیسیرم تجاره و لا یسبح عن ذکر الله منتهی

تلاوت آیات و صلوات در اوقات معینه برای اینجالت قوه موده است برای
 روشنی چراغ دل و غن فقیله حضرت عبد السباہل ثناء در مقامی میفرماید قول الاحلی
 باید جید کنیم تا بمقامی برسیم که منقطعاً عن کل الاشیاء و من فی العالم بخداوند
 توجه نماییم در این مقام سالک اہمت لازم تا بان مقام فائز شود باید گوشش نماید
 و بعد کس حصول این تہ بعد معلق اعتنا با موجود جسمانی و شدت تمسک و اہتمام با
 روحانیہ است ہر قدر از این علی دوری کنیم بکیرہی بیشتر نزدیک مشوم فلنختر
 لانفسنا ما نساہر بس یا چشم بصیرت گشود و باادراکی روحانی علامات و امارات آثار روح البتہ
 را در ہر شئی و مشاہدہ کرد زیرا ہر شئی و اجزای آن روح حکایت کند و همچنین میفرمایند (علی
 و اسمی عتود درجات حالت منجات است مناجات مخابره با حق است عابد باید بار و
 مجرود و منقطع و در کمال تسلیم و توجه تام و انجذاباتی روحانی منبعث از وجدان مناجات
 پردازد مناجاتی کہ از حالت تصنعی ناشی بطایر آستہ بدون ناقت قلبی است
 بی ثمر است^۱ و در یکی از مناجاتہای آن حضرت نازل قولہ الاحلی: انقلبنا
 کاس الوفا حتی تنطلق استہ الحقائق الذاتیہ بالثناء فی مشاہدہ الکبریا و کل

۱۔ از بہار اللہ و عصر جدید نقل شد

نقل از صفحہ قبل ۱۔ قرآن۔ سورہ مبارکہ نور آہ ۳۷

یا الہی علینا باخطاب الرحمانی واسمہ الوجدانی حتی تطربنا لذة المناجات
 المثربۃ عن بہیمۃ الحروف والكلمات المقدسۃ عن دمة الالفاظ والاصوات
 حتی تستغرق الذوات فی بحر من حلاوة المناجات و تصبح استحقاق متحققۃ
 بہویۃ الفناء والانعدام عند ظهور التجلیات ...

بہمین اسطہ است کہ در کتاب مستطاب اقدس اجتہای الہی اباستغراق در
 تلاوت آیات و مناجات بجدی کہ روح و ریجان حاصل شود و آن مقصد اصلی بدست
 آید امر فرمودہ از مقامی کہ کسالت روح آورد نہی فرمودہ است بقولہ تعالی
 و لصدس (لا تغرظ کثرة القہرائۃ والاعمال فی اللیل والنہار لو یقرء احد
 آیۃ من الآیات بالتروح والریجان خیر لہ من ان یتلو بالکسالت
 صحف اللہ المہین القیوم اتلوا آیات اللہ علی قدر لاناخذکم الکسالت والاکثر
 لا تتکلموا علی الارواح بایکسلسما و یثقلہا بل یاخفہا لتطیر باخجۃ الآیات الی
 مطلع البیئات ہذا اقرب الی اللہ لو انتم تعقلون)

و در بارہ اقامہ صلوات کبیرہ حالت خضوع و خشوع را شرط دانستہ فرمودہ اند
 ... و لکن اول ہر نیک گام و ہر وقت کہ انسان در خود حالت اقبال و خضوع

بهترین اوقات دعا

در الواح الیه بهترین وقتی که برای دعا و نماز تعیین شده است قبل از طلوع آفتاب
 و اسحار است لسان قدیم در آثار مبارکه به بیانات شایسته کثیره درستان رحمانی را مخاطب
 نموده گاهی آنها را بگذرالی و خج لیالی امر نموده در زمانی از خفتگان بستر خواب قبل از
 طلوع آفتاب شکایت فرموده بالاخره در آخرین قلمین در سخا را به بیاناتی مثال (طوبی
 لمن توجه الی مشرق الاذکار فی الاسحار) شاد و تبشیر فرموده اند لسان قدیم
 در کلمات مبارکه مکتوبه بدین بیان ناطق قوله جل جلاله (ای بند منیاد سحر گاه این
 عنایت من بر تو مود و نمود و ترا در اش غصت خصم یافت در حال تو گریست باز
 و باز میفرماید (ای چهره هوی... بسا سحرگان که از مشرق لامکان بجان
 تو آمد و ترا در بستر راحت بغیر خود مشغول یافتیم چون سبق روحانی بغام غر سلطانی
 بر جوع نمودم در مکامی قرب خود نزد جنود قدس اظهار داشتیم) در لوح و رقاعی شهید

لسان قدم بین بیان ناطق قوله الاحلی (۱) اینکه در باره ذکر مرقوم داشتید که
 بعضی دوستان الهی قبل از طلوع بخیزند و بگذرند حتی جل جلاله مشغول میگرددند
 و حال آنکه این ذکر مخصوص بایم است و تجدید بایم در ایام صیام من الطلوع الی
 الاقول شده این فیهتم هم در ساحت اقدس لا یعرب عن علمه من شیء و عرض شد
 بذا ما نطق به اتحی جل جلاله بایم فی تحقیقه در بیان من الطلوع الی الاقول است
 و لکن نفسیکه قبل از طلوع جفا نمیشیزند و بگذرند مشغول میشوند این لدی العرش
 محبوب است و مقبول بکیر اعاده لازم نه و همچنین در مشرق الاذکار دوستان الهی
 متمسکین بمانزل فی کتابی الاقدس و اسما توجیه بشرق الاذکار بنمایند و بکرمحبوب
 عالمیان مشغول میشوند ایشان هم اگر در طلوع و بعد از طلوع ساعتی بگذرند مشغول
 شوند مقبول است حتی در جمیع احوال احت عباد را خواسته و ذکرش اگر تمام روح
 و ریحان از ذکر می ظاهر شود محبوب مقبول بوده خواهد بود و طوبی لنفسیست بحبت مولی
 و طوبی لعبد القیظة نفعات محبته الله ۱۱

حضرت عبد البهار جل شانه در لوجی مسفیله بایه قوله الاحلی (۱) ادا می صلوة
 من الطلوع الی الروال مقصد از طلوع فجر است ولی بعضی از کجاکنندگان

طلوع آفتاب است و حال آنکه میفرماید طوبی لمن توجه الی مشرق الاذکار فی الایام
 و در مقام دیگر میفرماید قوله الاعلیٰ اترجمه چقدر جلالت دارد چقدر موجب تسلی خاطر است و تبرک
 مناجات در نیمه شب وقتی که چشمها همه در خواب است چشمان این خدا پرست باز است
 وقتی که همه گوشها بسته است گوش این متضرع بخدا بیدار است نوحات الهیه و مساز است
 وقتی که همه غرغ و خوانند این مهمل محشوق حقیقی بیدار است اطرافش همه صحت است
 و سکون آرامی بس لطیف و دلربا و این عابد با معبود و موجب طبیعت مناجات مشغول^۱

تلاوت آیات با حسن اصحان

صوت خوش و نغمه دلکش از عطایای الهی است که اگر از آن حسن استفاده شود جان
 و روان و حیا از اثرش استرزا یاد و محفل و دستان عرصه قیدان گردد و وقتی
 که سرودی ملین خوش خوانده میشود و لوجی بصوت دلکش تلاوت میگردد و تأثیرش
 در قلوب ارواح مستمعین از حیرت و صف خارج است این است که در دیانت مقصد
 بهائی در کتاب مستطاب اقدس و الواح مبارکه سائره دستور فرموده که الواح

الی باحسن اسحان تلاوت گردد و مشارق ادکار از ترنمات اهل ذکر و دعا اهل علم و
 استزایانند از جمله در کتاب مستطاب اقدس قلم اعلیٰ بدین بیان احیٰ حابری (علمو
 ذریا علم ما نزل من سماء العظمة و الاقدار لم یستمر و الواح الرحمن باحسن الاسحان
 فی العرف المبینه فی مشارق الاذکار ان الذی اخذہ جذب محبته اسمی الرحمن ایه یقرء
 آیات اللہ علی شأن تنجذب بہ افئذہ الراسدین) و در مقام دیگر نازل قوله
 عزبیانه (والذین یتلون آیات الرحمن باحسن الاسحان اولئک یدرکون منجھا
 ما لا یعاد له ملکوت ملک السموات الارضین و بہا یسجدون عرف عوالمی الّتی
 لا یعرفھا الیوم الامن اوتی البصر من ہذا المنظر الکریم قل انہما تنجذب التصلوۃ
 الصافیة الی العوالم الروحانیة الّتی لا تعبر بالعبارة و لا تشار بالاشارة
 طوبی لسا معین)

حضرت عبد البہار در لوح لونیروایت میفرماید قوله الاحلی (ای شہنا
 باواری جان فسر آیات و کلمات الہیہ او مجمع و محافل ہمہنگی بدیع
 بنوازا قلوب مستمعین از قیود غموم و رسوم آزاد گردد دل جان بہجان آید و
 بغسل و تضرع بملکوت اہی کند) و در لوح معلم نازل قوله الاحلی (ای عبد بہار)

موسیقی از علوم محدود و نگاه کبریاست تا در جوامع کبریه و صوامع عظمی مابین
 نعمات تریل آیات نمائی و چنان آهنگی از مشرق الاذکار بلند کنی که ملاز
 باهتر از آید ...

عبادت باجماع

در بعضی از ادیان الهیه و شرائع مقدسه مؤمنین رب العالمین مأمور باقامه
 صلوة بنحو اجماع میباشند چنانچه در اسلام نماز جماعت معمول و مجری است در
 دیانت مقدس ربانی هر چند حکم جماعت اتمقتضای مان مگر در نماز میت مرتفع
 فرموده اند بقوله تعالی فی کتابه الاقدس (کتب علیکم الصلوة فرادی قدر
 حکم اجماعه الا فی صلوة الميت انه لو الامر بالحکم) ولی اهل بهما موزند که برای تلاوت
 مناجات و آثار الهی در محلی گرد آیند (طوبی لمن توجه الی مشرق الاذکار فی الاسحار ...)
 و الواح ربانی بوسیله شخصی که دارای سخن خوش است خوانده شود و دیگران سبوت
 اختیار نمایند و متوجه باستان بیدان گردند و حکمت این عمل یعنی تلاوت آیات
 و مناجات بنحو اجماع حضرت عبد الباق میفرماید قوله الاصلی (انسان ممکن است ...)

هر وقت میل داشته باشم بناجات و تضرع میسر دارم وقتی که احساسات
 قلبیه ام را منجذب الی الله یا بحم خواهد در میان خواهد در شهر یاد هر قدر به ای هر لحاظ
 چه لزوم بجائی بر دم که دیگران در روز مخصوص و ساعت معین مجتمعند تا متفقاً متحداً
 با آن نفوس ابدی فیاض خود قیام کنیم در صورتیکه محتمل است که در قلم
 حالت بناجات است تمیید به تصور این فکر خیالی است باطل زیرا هر جمعی
 مجتمعند قوتشان بیشتر است افرادش که اگر منفرداً جنگ کنند هرگز قوه یک
 اردوی متحد را نخواهند داشت پس اگر میات لشکر در این حرب و حانی متحداً
 مجتمع شوند احساسات و حانیه متحده شان مؤید یکدیگر گردد و ادعیه شان مقبولتر افتد

محل عبادت

محل عبادت اهل بهائیت شرق الاذکار است آن معبد و بنائی است
 که در هر قریه و بلده اقلایکی از آنها بهترین صورت مطابق نقشه ای که حضرت
 عبدالبهار روح الوجود له الفدا تعیین فرموده اند بنا میشود در باره تأسیس این

در کتاب اقدس قلم اعلیٰ بدین بیان جاری قوله تعالیٰ یا ملأ الارض کفرًا و ایهیو ما کمل ما کمل
 فی الامکان باسم مالک الایمان فی البلدان و یتوبوا بما یبغی لهما الا بالصور و الامثال
 ثم اذکروا فیها کرم الرحمن بالبرج و الریحان الا بذكره تنزیر الصدور و قسره لا بصار.

۱- نهی از وضع امثال و صور در مشرق الاذکار بواسطه آن است که در ادیان عتیقه از قبیل بودا
 و برهمنیسم و غیره بواسطه وضع تمثیل در معابد خود در فتره فتره بیت پرستی گرایند یعنی در اول محبت و مثال
 پیغمبر و بزرگان حج در بایل و تقبیل نموده بمروزان این احترام بل عبادت پرستش آن محبت و اشکال گردید.
 جناب میرزا ابوالفضل در صفحه ۱۸ از کتاب حج البهیه در این باره چنین ذکر نموده قوله: «... تلك الاوثان المعبودات
 كما يعرفه علماء الآثار والاكتشافات ليست الا رسوم بحال قاموا في الازمان الغابرة وشرو عوادیناً او عملوا
 علماء جلیلاً لتلك الامم العتیقة قد وضعت فلا سقتهم و علمائهم او کهنتم فقهائهم اولاً لتلك الرسوم
 و التمثیل فی معابدیم و بیوتیم تذکار الهی و تخلید الذکر و وفاء بحقیم و اکراماً لخلقیم فانسی الامر خیراً
 الی ان ادخلوا زیارتها و استرحمانی عباد اتم و صارت عبادتها کما کینانی دینا اتم نتی

و در مقام دیگر نازل اقل مشرق الاذکار آنه کل بیت بنی لکرمی فی المدین العری
 لذلک ستمی لدی العرش ان نتم من العارفين ادر الواح الهیته راجع بتوجه اجتامی الهی
 بمشرق الاذکار و ترتیب آن و گویند برین بیانات کثیره نازل که بعضی از قبل مذکور شد
 و برخی دیگر نازل میشود حضرت عبدالهبار در لوحی مفید مانند قوله الاحلی را می عاشقان
 روی حق دوستان محضی باید و بمعنی شاید که در آن مجامع و محافل مذکور و شکر
 حق و تلاوت قرآنی آیات و آثار جمال مبارک روحی لاجبائه الغدا مشغول و مألوف
 گردند و انوار ملکوت الهی و پرتو افق اعلی بر آن مجامع نورانی بتابد و این محافل مشارق الاذکار
 است که بقلم اعلی تعیین گردیده است که باید در جمیع مدن و قریه تاسیس
 شود و چون تقسیر باید مجامع خصوصی منسوخ شود... بمقصود این است که در شهر
 الهیته محل عبادت و مجمع تلاوت عمومی مشرق الاذکار است و بس و او ناسخ جمیع
 مجامع و محافل عبادیه ولی محافل معارف و مجامع خیریه و مجلس شوریه و محاضر نافع نیز
 جائز بلکه لازم و واجب... ادر لوح محفل روحانی بشه و میفرماند قوله الاحلی
 اشرق الاذکار مطلع انوار است مجمع ابرار نفوس نضویه چون آن مجامع ملکوتیه جمیع
 نمایند و نماز اعزاز کنند و بدایع احسان قرآنی آیات گردد و ترنم مناسبات اهل طهارت اعلی

استماع نمایند و سیاه یا طوبی یا شرمی بر آرنده که احدی در ملاردنی نفوسی از ملائکه
ملکوت ابی بناجات دعا قیام نمودند و در محفل صدیس ترتیل آیات می نمایند
و در لوح مشهدی عبد الرزاق قمی نازل قوله الاحلی :

مشرق الاذکار معنایس تائید پروردگار است

مشرق الاذکار اس اساس عظیم حضرت آمرزگار است

مشرق الاذکار رکن رکن آئین کردگار

مشرق الاذکار تائیسبب اعلا کلمه الله

مشرق الاذکار تهلیل و تسبیح منفتح قلوب هر سلیکوار

مشرق الاذکار نفحات قدس و بخشش کل ابرار

مشرق الاذکار نسیم جان پرورش حیات بخش عموم احرار

مشرق الاذکار مصابیحش مانند نور صباح روشنی آفاق است

مشرق الاذکار آینه شمس شرح ارواح ملائکه اعلی است

مشرق الاذکار ترتیل آیات توحیدش سبب سرور و جوار اهل ملکوت ابی است

الیوم اعظم امور اتم خدات در آن مقدس الهی تائیسبب مشرق الاذکار است .

توجه در موقع عبادات و مناجات

هر عاقل مدركی بر این نکته واقف است که در عالم امکان ذات لایزالی که در خورشتمائش و نیایش و شایسته شکر و پرستش است بدان متعال و خداوند و بجلال است اوست که در شبهای تاریخمه مناجات هر سالکی بسوی او بلند است و رتبه دعای هر مستمندی بساحت قدسش متصاعد نابود نفسی که دست جا جز باستان همی بلند کند و محمود خاطر می که جسمه بسا و خداوند ارض سما مسرتی جوید:

من استعان بغیر الله فی الطلب فان قسمتہ عجز و خذلان
 ولی اهل سننیش و دانش تمامها و افضد که دست احدی بسوی عرفان است
 حق جل جلاله در زنی شود شنای نفسی در مقام نیایشش از حد ما عرفانک حق معرفت
 بر ترمخیزد مقربین استمائش دست تحمیر بدندان گزیده آواز دیکان بارگاه
 بمقام عجز و نادانی رسیده هر تصویری که درباره اش شود و بهم و کجانی پیش نیست
 و هر خیالی که برای دل خضرش کرد جسمه تصویری نخواهد بود و کلاما ترکب من

حرف او حرفین او ثلاثه احرف فهو خلق ومعناها خلق) (کلمه ستمه توه با و باکم
فی ادق معانیه فهو مخلوق شکلم و مردود ایلم او ان حقیقت وجود هرگز نه در جهان
فانی و چه در عالم باقی ظهور و بروز می نموده دست افکار بندگان بدامن تقدس
ارتقا بخوید و ثنائی بدان آستان پاک دنیا دیده که او جل جلاله کمال صرف است و ما
عجز محبت (ماللتراب رب الارباب) بهمین واسطه آن ذات قدسی انبیا
الهی او واسطه این فیض فرموده میان خود و بندگانش ای قرار داده این است
که عالم حق تا پگاه خلق البسته تقسیم کرده اند بیکر تبه مقام ذات است که چنانچه
معروض شد از هر ذکر و گمانی مبراست مقام دیگر عالم امر که انبیا می الهی در این
مقام قدسی اقتصد و مقام ثالث تبه خلق حضرت بها است در کتاب مقدس آفتاب
این بخت تصریح فرموده اند قوله تعالی (ان اول ما کتب الله علی العباد عرفان
مشرق و حیه مطلع امره الذمی کان مقام نفسه فی عالم الامر و الخلق) حضرت
عبد البصیر روح الوجود لرسمه لاطهر فد ادر یکی از الواح میفرماید قوله العزیز (فایا
العالم افضل و السرمی الکامل اعلم ان حقیقه الالهیه الذات احبت و المحمول
النعته لا تدركه العقول و الابصار و لا تحیط بها الا فهم و الا و کما کل البصیر

قاصره عن ادراكها وكل صفة خاسرة في عرفانها اني لغنا كسب الاولام ان
تنتج بلعابها في زوايا ذلك القصر المشيد وتطلع نجبا بالمد يطلع عليها كل
ذمي بصر حديد من اشار اليه آثار العيار وزاد انحاء خلف الاستار بل هي
تبرهن عن جهل عظيم وتدل على الحجاب الغليظ فليس لنا السبيل والذليل الى ادراك
ذالك الامر بحليل حيث لسبيل مسدود والطلب مردود وليس له عنوان على
الاطلاق ولا نعت عند اهل الاشرق فاضطررنا على الرجوع الى مطلع نوره
مركز ظهوره وشرق آياته ومصدر كلماته ومهاذكر من المحامد والنعمت الاسماء
والصفات العليا ترجع الى هذا المنعوت وليس لنا الا التوجه في جميع الشئون الى
ذالك المركز المعهود المطهر الموعود والمطلع المشهود والانعيب تحقيقه موهوبته
متصورة في الازمان مخلوقة مردودة ضربا من الاولام دون الوجدان
في عالم الانسان وهذا اعظم من عبادة الادنان فالاصنام لها وجود في

١- صفة عبارات اردتني است که طرفين خريد و فروش موقع بيج و شري بهم سيد بند
پهان عقد معامله است و ميگويند خريد صفتتک يعني عقد معاملات يان اشت يا صحت صفتتک
بمقصود بر اينست که در اين معامله يعني عرفان الهي هر صفتي خاسره است يعني هر عقدي يان ارادي

عالم الکیان؛ اما حقیقه الالوهیته المتصوره فی العقول و الاذیان لست الا وهم
و بهتان لان الحقیقه الکیّنه الالهیه المقدسه عن کل لغت و اوصاف
لا تدخل فی حیزه العقول و الافکار حتی تصویبها الانسان و هذا امر بدیهی البرهان مشهور
فی عالم العیان و لا یتحتاج الی البیان اذ هما شئت و افکرت من العیون العالی
و الاوصاف المتعالی کلها راجعه الی مطهر الطور و مطهر النور المجلی علی الطور
ادعو الله و ادعوا الرحمن فایا ما تدعو فله الاسما الحسنی فاسئله بما حببتک
بقلمی و بنیت لک البیان الواضح البلی فی هذه المسأله الّتی عظمت عند ولی العلم
و الحجی ما هذا الا بل بفضل محبوبک الایحی) و در کتاب مفاد ضات صفحه ۱۰ تحت
عنوان (در ایضه الوهیت فقط بتوسط مطهر الهیه شناخته میشود) بیانی مشیح
و کافی در این خصوص موجود است مراجعه شود.

حضرت عبد البهار در ضمن بیان مبارکی مبسود و کمال فرموده اند قوله الاصلی
(واسطه امی بین خلق و خالق لازم یعنی نفسی که از انوار تجلیات الهیه مستفیض است
و بعالم انسان فی فیض شجده چنانچه قوه اشیر کسب حرارت از اشعه شمس نماید و برین
فیض رساند الریحوا، سیم نماز کنیم باید کبری توجّه نمائیم الریح الخوجه خوا سیم باید
قلبرا

بیک نقطه ای متوجه سازیم که شخصی بدون واسطه یعنی منظر امر الهی نخواهد خدای را
 عبادت کند باید اول تصویری در فکر خود از حق متصور کند آن تصویر مخلوق
 فکر اوست چه که محاط ادراک محیط نتواند پس خدا باین طریق ادراک نشود آنچه را
 انسان در فکرش تصور میکند مفهوم ذهنی اوست آنچه مفهوم اوست این خدا نیست
 آن خدائی را که انسان برای خود تصور میکند او الهام است تصور است چنان است
 صورتهایی است ابدی بر طبقی بین این تصور آن ذات مقدس نیست که شخصی نخواهد
 خدایا شناسد باید او را در آت کامل باید چه حضرت مسیح یا حضرت بهاء الله در
 هر یک از این مرایا شمس الوهیت استجلی مشاهده کند چنانچه ما شمس ظاهری را با
 وضیاء حوسه از شمس شناسیم بهم چنین معرفت الهی آن شمس روحانی که در شکل
 منظر بانی که جمعیت جمیع کمالات و جلوه گاه جمال آن ذات احدیت است در آن
 تجلی فرموده مشرق و لایح گشته پی بریم از جمله در یکی از آثار آن حضرت چنین
 نازل قوله العزیز : اَلرَّجَانِخَةُ رُوحُ الْقُدْسِ اَسْطُهَا نَبَشَانُ اِنْسَانٍ هَر لَزْر اُنْسَا
 از مواهب الهیه استفاضه نتواند کرد در حقیقت اضحی نباید چشم پوشید زیرا

بدی است که طفل بدون معالجه تعلیم نگیرد و معرفت کلی از مواهب الهیه است بین
 بدون فیض باران از حساب بنجر خرم نشود پس ابرو اسطه است بین رحمت الهی
 و زمین نور را کزیت است اگر نفسی بخوابد از نقطه ای غیبی از مرکز قلبید هرگز با و نخواهد
 رسید ملاحظه در آیام حضرت مسیح کنسید بعضی گمان میکردند که بدون فوضات
 مسیحانی وصول بحقیقت ممکن است اما همین تصور سبب محرومیتشان شد^۱

محل توجه در نماز

در کلیت ادوار الهیه اکلنه مخصوصه قبله ناس بوده مانند بیت المقدس و مسجد الحرام در
 دوره های مسیحی اسلام و اما در این ظهور بدیع حضرت اعلی روح الوجود و رشحات
 و مه الفدا، کل مقدس من بطیره الله (حضرت بهار الله) را محل توجه معین نمودند و
 جل بیانه: (انما القبلة من بطیره الله متی ینقلب الی ان یتقر) یعنی محل
 توجه و قبله من بطیره الله است هر زمان او بگردد قبله نیز تغییر مییابد تا در جانی قرار یابد
 حضرت بهار الله نیز در کتاب مستطاب قدس این بیان مبارک را راجع بقبله اضافة

فرموده: قوله تعالى: (اذا اردتم الصلوة واولوا وجوهكم شطرى الاقدس المقام المقدس لى
 جعله الله مطاف الملأ الاعلى و مقبل اهل مدائن البقاء و مصدر الامر لمن فى الايام
 و السموات و عند غروب شمس حقیقه و التبیان المقصد الذى قد زناه لکم انه
 لهو الغریز العلام) و در کتبى از الواح چنین نازل (اینکه در باره قبله سؤال
 نمودى ... مادام که شمس مشرق و لایح است توجه با و مقبول بوده و حوا
 بود و از بعد هم قرار فرموده) اما مقامى که در دو بیان مبارک فوق اشاره
 فرموده اند که بعد از صعود محل توجه و اقبال مقصد گردد در روضه مبارکه است. ^{هنا} ^{یمنطلب}
 از بیان حضرت عبد البهار و لوح (نراق جناب میرزا فضل الله ابن آقا محمد
 جواد نراقى جناب میرزا عباس جناب میرزا عبد الحسین و والده ایشان معلوم
 میگردد که فرموده اند قوله الاحلی (در توجه در وقت صلوات سؤال نموده بودید
 در کتاب اقدس نص صریح است که میفرماید اذا اردتم الصلوة واولوا وجوهکم
 الى شطرى الاقدس تا آنکه میفرماید و عند غروب شمس حقیقه التبیان
 المقام الذى قد زناه لکم این مقام مقام مقدس است که برابر علم اعلى در
 لوح مخصوص تصریح شده است مقصود این است که آن مقام با مرتبه اعلى

معین است و آن مطاف ملاء اعلی است و من دون آن در وقت صلوة کبھی توجہ

جائز نہ ہذا ہوا حتی معلوم ع ع

ای حبیب محل توجہ و مطاف ملاء اعلی مرقہ منور است دیگر نفسی تاویل نماید ع

و در لوح دیگر نازل قولہ الاصلی ادر خصوص محل توجہ مرقوم نموده بودید بعض قاطع الہی

محل توجہ مطاف ملاء اعلی و ان مقدس کبریا روحی و دانی و اینستوی لہ را بہ الفداء

بان عتبتہ مقدسہ توجہ جائز نہ آیاک آیاک ان توجہ الی غیرہ محل توجہ این عبد

ان مقام منزہ مقدس است لعمری انہ مسجدی الاقصی سد رتی المنشی و جنتی لعلیا

و مقصدی لا اعلی و البہاء علیک ع ع

چرا عبادت میکنیم؟

مطاہر الہی و نہسیای مقدس ربانی کہ در ہر زمان چون پدر عربان و پیغمبر

مشفق برای تربیت بشر و علاج امراض و اسقام عباد و ظہور مسین نمایند و تحمل

ہر مصیبت و بلائی را ہیف نمایند از طرفی عالم بحقائق کائنات بودہ و مظہر

علم و دانش بی منہی و لای تصور حتی حل جلالہ اند و از جانبی در تربیت نوع انسانی

چندان بهمت و استقامت میفرمانند که عقل بر ذریه جوی از درک چنان آفت و چنان لطف
 و چنان عنایت عاجز است آری کمتر دیده شده که پدری همه خدمت برود روزی سه مرتبه
 فرزند خود از مال جان و حیات و عزت گذشته و خود و ما متعلق به برادر این تسلیل فدا
 سازد و دو جامه بر بلای راجعاً به بنوشد این مخصوص آن اولیای بانی است
 و پدران عزیز رحمانی که در این سبیل شده و شیرشان زهر شمشیر است و راحت سهرزینان
 تیغ و خنجر و طوق و باره عزتشان غل و زنجیر است بکلیل و ترحیب بندگان کاشان
 شمامت و کلویش بر شخص شیر البرقه احکام و دستورات چنین اطباء الهی اولیای
 ربانی همچون سپهر پدیرینی است و احکام آن مطلعین با سراسر اکانات و لو بطاهر محاف
 عقول شبر باشد اطاعت کردنی چون سپهر از آن درگاه راهی نیست لم یم
 ولیت و عقل را در آن انسابی نه (آیه لفعیل یا یا یا و یکلم ما یرید)
 هر که کردن به سپهر از در او گرسهر است خاک بر سر او
 این است که در کتاب مستطاب اقدس میفرماید قوله تعالی (اذا شرقت
 من افق البیان شمس الاحکام لکل ان تسعوا و لولو با مرقطه عنده سموات افئدة الادیان
 آیه لفعیل یا یا و لالیسأل و عما شأروا حکم به المحبوب انه المحبوب مالک الامر)

ان الذی وجد عرف الرحمن و عرف مطلع هذا البیان ^{الستقبل بعینیه} تسماً
 لاثبات الاحکام بین الانام طوبی لمن اقبل و فاز به فصل الخطاب و در مقام دیگر
 نازل قوله تعالی طوبی لمن اقسه بالله و آیاته و اعترف بانه لا یسأل عما
 یفعل هذه کلمة قد جعلها الله طرزا للعقائد و صلها و بها یقبل عمل العالمین ^{جعلوا}
 هذه الکلمة نصب عیونکم لهذا لکم اشارات المعرضین لویکل ما حرم فی ازل الازال
 او بالعکس لیس لاحد ان یتعرض علیه و الذی توقف فی اقل من ان انه
 من المعتدین و الذی ما فاز به هذا الاصل الالسنی و المقام الاعلی
 تحکره اریاح اشبهات و قلبه مقالات المشرکین من فاز به هذا الاصل قد فاء
 باستقامته الکبری جت هذا المقام الالهی الذی بذکره زین کل لوح منبع
 كذلك یعلم الله ما یتصلکم عن الریب و الحیرة و یخبرکم فی الدنیا و الاخرة انه
 هو الغفور الکریم

شخص بهائی بنا بر مراتب مذکوره احکام الهی ابدون چون چرا اطاعت نموده برای
 ان علت و سببی نمی طلبد احکام بانی را بعد از شناختن مظهر الهی در قسط خاص
 نمی ستجد و لوائیکه امری ابطا هر مخالف فکر و عقل خود به بیند عمل می نماید.

در زمان ماکه افکار مادی بر غالب سُکّان ارض غلبه یافته و مردمان حتی بعضی از
 دانشمندان ادعیه و اوزاد و صلوات و مناجات امری اند و فاعل برایشی
 تصور میکنند و آنرا از اندیشه فکر انسان و نتیجه سیم امید می میدانند که
 در ائیل زمین از زمانهای دیرین نتیجه مشابه بعضی از حوادث مرموز طبیعی بوجود آمد
 امروز که سمت دانش برق آسانا اوج آسمانها پیروزان نموده و سیزده پیش تا
 عمق قرات فرورفته جائز نمیدانند که این اثر در نوع بشر که بر نعم ایشان
 نشانی از ضعف و فتور است باقی مانده ادا میاید و غالباً نمی برسند که با
 خدا عبادت میکنند اما خدا احتیاجی بین او را و ادعیه دارد و او را در مقام
 و حقیقت عظمت می تغییر از عبادت و ترک آن ظهور نماید در آثار خود مینویسند
 که خداوند بزرگتر از آن است که ما در عبادت کنیم و حضرتش است تا
 ما بوسیله عبادت خود او را تحقیر نموده ایم که کوحات شمرده ایم و پس علی ذلک
 ما در اینجا بعضی از حکم و مصاحیحی که نظر شده در مضمون الواح و آثار مبارکه
 مستفاد شده و بیاییم کاریم باز کار می کنیم که ذات الوهیت از هر نعمت
 و ستایشی منزّه و برتری آن ساحت مقدس از جولا نگاه است و اندیشه

دور و دعای بندگان نه برای احتیاجی است که حق دارد بلکه برای اطمان
عجزی است که محاسباً لوظیفه باید ابراز داریم او در مقامی واقف است که :

گر جمله کائنات کافر گردد
بر دامن کبریا نشنشیند کرد

ولی ما هم اللهم عجزی می نمایم که :

فلعل بعد حق وهو لا بد فاعله
فان عجزم المولى جلت فواضله

اینک بذکر حکم و مصاحیحی که اقامه صلوات و ترسیل آیات ابرامی هر فردی

ضروری می نماید میسر داریم :

۱- صلوة ادا می شکر الهی انقیاد و در مقابل اراده اوست - بر هر نفسی این

واضح در روشن است که زندگی نوع انسان مستلزم عوامل و در نتیجه نعم الاله

و عطیاتی است که یزدان مهربان برای او فراهم آورده یعنی اگر ساعت اول روز

که شخص از خواب بجهیزد و خود را برای زندگی و پایداری در یک روز آماده می نماید

وسایل و وساطتی که در اطراف و جوانب او جفت این امر آماده شده آنی انفاک

یاید زندگانی وی ساعتی ناپدید نمند آب هوا و لباس غذا و ده نعمت دیگر که در

روز پیاپی برای انسان فراهم میشود و رحمت الهی است لهذا انسان که در مقابل این

مکارم و مراحم دستی بجزان خدمت نمی تواند دراز نمود اقلًا شکر این نعمت علی قدره
 و استعداده می تواند کرد و چه قدر از مقام انصاف و انسانیت و عاطفه و راست
 که ما در مقابل این همه عنایات و الطاف اقلًا شکر می ننمائیم و مناجاتی ننخوانیم و اظهار
 استغاثی ننمائیم بقول سعدی ابر نفسی که فرو میسر و در مدحیات است
 چون بسیار میفرج ذات پس در نفسی و نعمت موجود است در هر نعمتی شکر می آید
 صحیح است که با ادا می نشد انصاف شکر و شنای این نعمت می توان نمود ولی اقرا
 بقصود طلب بخشش است عفو می توان کرد.

یک نویسنده بیانی در یک مجله انگلیسی در این باره چنین می نویسد

۱- (ترجمه) شکی نیست که جمیع موجودات عالم بسوی سر نوشت معین و مخصوص مقصد
 و مقام مقرر و معلومی در حرکتند از آنجا که در مقام رشد و نمو و گیاه بسوی گل و میوه در بخشش
 و ترقی است ابرها گل در کارند تا بصورت باران و یارب بر زمین زیندگیات و
 حیوان از قیض خود سیراب سازد و آفتاب در طی یکسال شمسی مرتب بر روی
 زمین میساید و موجب ظهور پیدایش موجودات زمین و پایداری آنها میسرود
 پس بنا بر این موجودات همه در کارند و کل برای یک مقصد معلومی میگویند

این مقصد پیروی از قانون طبیعت است اگر تیر بنحو ایم از زبان اهل حقیقت بگوئیم
تمام اشیا در کار و حرکت خود خالق خود را میسازند و آفریننده جهان اطاعت
و انقیاد مینمایند. او کل شیء است بحکمت (ما در فرامیرد او میخوانیم که: اسما
جلال خدایان میکنند و فلک از عمل دستهایش خبر میدهد روز سخن میرا
تا روز و شب معرفت اعلان میکند تا شب او یکشاعر ایرانی اسعدی چنین
می سراید:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
تا توانی بکف آری و بغفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار
شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری
از تمام این موجودات که در اطاعت طبیعت بوده از قانونی که خداوند در جهان مآد
گذاشته پیروی میکنند هیچ یک از ارامی هوش و شعوری نیستند و در طرف
دیگر انسان قرار دارد که اختصاصاً در بین موجودات محل عنایت و مکرمت
عالی و بزرگی قرار گرفته و از حق جل جلاله بدو هوش و دانش داده شده این دانش
و معرفت از صفات مخصوصه الهی است که با انسان عطا نموده این است معنی

خداوند انسان بصورت خود آفرید (یزدان مهربان بعد از اینکه قسمتی محدود
 از معرفت و دانش خود را با انسان داد صفت دیگری از صفات مخصوصه خود را که
 اراده و اختیار است بنوع بشر ارزانی داشت انسان بوجود خالق خود پی
 می برد و در وی عمل پرستش و نیایش با معرفت اراده جانشین عبادت بلا اراده و
 شعور سایر موجودات تواند گشت. آیا سزاوار است که از یزدان مهربان چنین
 بخشش و عنایتی ادراقت یافته ایم همیش اراده بدین اهمیت ادرا شده ایم کمت
 از سایر موجودات فعالیت نمائیم؟ و اقل از آنها دعا و ثنا کنیم؟ و یا اصلاً هیچ
 نمائیم؟ الهی

۲- حس ستایش یزدان در انسان فطری است - یکی از صفات و خصائل محدود
 که یزدان مهربان در نوع انسان ودیعه کرده حس ستایش زیباستهای عالم
 آفرینش است انسان بقدری بدین خصلت مفضول گشته که هر جا کلی عنایتی
 ببیند و سنبلی زیبا مشاهده میکند بی اختیار زبان ستایش و تقدیر میگشاید و
 بیان آفرینش نماید و چه بسا که مشاهده این بدائع صنائع در عالم طبیعت چنان
 او را بخود مشغول میدارد که تا مدتی از اظهار مدح و ثنا نسبت بدان مصنوع دست

طبیعت خود را نمی‌سازد و لی این حسن شکر و تقدیر او مدتی طول نمی‌کشد که حکم خدا
 معانی افکار او را متوجه صانع و موجد آن صورت و نگار کرده زبان تقدیرش را نقش
 بنقاس می‌کشد مثلاً وقتی که ما از مقابل مغازه امی می‌گذریم در پشت شیشه مجسمه
 انسانی را می‌بینیم که دست هنرمندی او را بکمال جلال و جمال و دقت تهیه نموده و
 بی اختیار زبان به توصیف می‌گشاییم بدان شکل مصنوعی آفرینا می‌گوییم ولی بعد از لحظه
 بخاطر می‌آوریم که این مصنوعی را بساخته دست هنرمندی تواناست و کار صانعی داناندا
 ستایشی را که برای دست مصنوعی می‌کنیم بخود او راجع می‌کنیم و او را بدین سرفراز می‌گوییم
 و این خصلت در تمام افراد انسانی کلمه پیش فطری است هر که نیز بهوش تر است
 بعد از دیدن مصنوعی زود تری بی‌صانع برده او را ستایش مینماید. حال چگونه است
 که ما در جهان طبیعت هزار صنعت می‌نگریم باغبانهای باطراوت و درختان پر خضار
 اشجار ریانه رودهای خردوشان و ستارگان آسمان آفتاب درخشان و ماه نور
 آفتاب و ده ها مثال آن که پیوسته ما را احاطه کرده اند می‌بینیم هر زمان که از این
 نعمت‌الذاتی می‌بریم آنها را می‌ستاییم و تعریف مینماییم ولی از صانع حقیقی و خالق
 و مخترع قدسی غافل باشیم مگر نه این طریف و لطائف ساخته دست قدرت آن قادر

سپهت است این بدایع و نفائس صنوع اراده یزدان توانا ؟

آنکه آراسته چون گلشن بر لب کابل
 کرده بر چین سه زلفین غزالان ختارا
 داده بر سر و قدان سنبل زلف و خط خضرا
 لاله از خاک بر ویانده نگل برگ کیارا
 از پی محل لیلی بدو اندول محسنون
 بخروش آورد از رزمه عشق در ارا
 بسته از غمزه آه و روشان آه پلکان
 خسته از ناویشان بال عقابان هوارا
 که جزا و کرده وان در ظلمات آب بقارا ؟
 که جزا و کرده وان در ظلمات آب بقارا ؟
 بی دم او نترندی نفس و چنگ ناله
 او برون آورد از تارونی و چنگ صدرا
 پس بنا بر مراتب مذکوره زبان بهر انسان تیر پوشش باید در هر آن بدگر یزدان جهر بان
 ناطق باشد و او را بستاید چه که ساخته های دست صنع او آنی از بر آبر چشم دور
 نمیشوند این است که در آثار الهی مناجات های دستتایش آن صنایع حقیقی
 مندرج است و الفاطمی روح افراد در توصیف طلعت الهی مذکور و مندرج طلعت
 زیبائی که همه یبایشها جلوه ای از جمال اوست یار دل آرائی که جان عارفان دل
 سوخته و طلب وصال او مقتدری که حصول هر قدرتی و عظمتی باراده غالبه اش

معلق است پادشاهی که وصول بهر بنده ناتوان بمقام عزت و سلطنت همیشه
کامله آتش منوط :

خلق را چون آبدان صاف و زلال اندر آن تابان صفات ذوالجمال
پادشاهان مظهر شاهسی او عالمان مرآت آگاهی او
خوب رویان آینه خوبی او عشق ایشان عکس مطلوبی او
این است که السن عرفا و شعرا در ادوار مختلفه در ذکر آن محبوب حقیقی و جمال الهی
و دلبر جهانی در ترنم بوده و هر چند بطاهر سخن از می و ساقی گفته و نگار فانی و نغمه عارفی
را ستوده اند ولی حاشا که خبر بحال لایزال نظری داشته اند و بدین حقیقت
گاهی آثار خود اشاره نموده اند مولوی میگوید :

خوشتر آن باشد که سز دلبران گفته آید در حدیث دیگران
شاعر عرب میسراید :

تعرضت عن قولی بلی قماره بنده فلا لیلی عنیت ولا هند
فسمیت لیلی و سمیت دارا بنده فلا لیلی اردت ولا نجد

۱- اشعار از کلمات نمونه ماحسن فیض نقل شد

یعنی در گفتار خود گاهی بیلی تعترض نمودم و می سخن از بند راندم در حالی که نه
 بیلی و نه به بند توجه داشتم. محبوبه خود را بیلی نامیدم و منزل او را در بند گفتم
 ولی نه بیلی را اراده داشتم و نه بند را. بی مناسبت نیست که در این مقام چند
 بیت غیر متوالی از قصیده عسکریه در قافیه را که از قلم جمال قدم حل اسمی الاعظم در
 ایام سلیمانیه نازل شد تمینا و تبرکاً در دنباله این کلام بنگاریم قوله حل بیانه

اجد تبسني بوارق انوار طلعة لظهورها كل اشمس تنحنت
 كان بروق الشمس من نور حسنها طهرت في العالمين وغرت

مفهوم بیان مبارک بفارسی این است :
 مرا بارقه های انوار طلعتی محبوب کرده است که بدخشش و تابش آن همه آفتابها
 از روشنائی باز مانده اند. مانند آن است که انوار آفتاب جهانباز انوار
 رومی او بوجود آمده و روشن شده است.

او عن شعرها طيب الوصال تنحنت وعن طرفها عين الجمال تقرت

ترجمه هائی که در ذیل ابیات مبارک ذکر میشود فقط مضمون نارسائی از خطاب شریف و بیخ حق حل جلاله است که جهت استفاد
 عموم مثبت میشود و الاحاشاکه این عیب در ذیل جبارت ترجمه کلام رب جلیل نماید. والله اعلم و رب الارباب

لسم شفرها صد الصد و تصببت لوهق جعدا رأس الوجود تمت
 از موی کیسوی او بوی خوش وصال و زین گرفت و از چشم آن نگار دیده
 جمال و زیبائی روشن گشت. از برای تیره ترگان او صد صد و اقبال نمود
 است و از برای بندگیسوی وی رأس وجود در آرزو گردیده

وفی کل عین قدیمت لوصولها وفی کل ناز قد حرقت لفرقتی
 بسطت بكل البسط لالتقار جملها علی قلبی و هذا من اول منیستی
 با هر چشمی از برای وصل او گریستم و در سر آشی در سراق او سوختم در قلب خود
 از برای القای پایی او جانی گشودم و این امر از اولین آرزوی من بوده است.
 قلت لمارحی فداك مالی لقاك ارحمی فلا تلتشف عنی فضیحتی
 لانت رجا قلبی و محبوب سرتی و مالک روحی و نوری و مبعثی
 بدو گفتم که روح من فدای تو و آنچه دارم برخی تقای تو با در جسم فرما و رسوائی مرا
 منازیر که تو رجا می قلب منی و محبوب نوادم و مالک روح من و نور من و خون من
 بحر العما من حبه طمائی یا ایس و نهر السنان لیسقنی بمعصشتی
 و من حزنی بحر السور و تجرت و عن بیتی عین الموم تجرت

دریای عمار آتش تشکی من خشک شده است و هر سنانگی از عطش مرا
 نمی نشاند از خون من دریای سر و سر بنجد گردیده است و از اندوه من چشمه
 هموم ببریان باقیه .

و نادانی من درائی و قالت ان اصمت فخذلسانک عن کل ما قد تحکمت
 پس آن نگار از ورامی من ندان کرد و سر بود که سالت باش و زبان خود را از آنچه
 حکایت نمود بازدار .

فلم من حسین مشک قد ارادتی فلم من علی شهبک من حبستی
 فلم من حبیب فوق قد حبستی فلم من صفی کفوک من اهل صفوی

۱- لفظ عمار که در الواح البیه کثیر الاستعمال است حضرت عبد الباق در لوح اقا میر محمد فیه معنی چنین فرموده
 قوله الاصلی (العمار فی لفظ السحاب الخفیف اللطیف جدیری و لایری فاذا اغنت النظر کل وجه تشبیه
 و لکن بمجرد النظر لایری لاجل ذلک فی عرف المتحصین بقصیدون بالعمار احقیته الکلیه بلا تعینات
 فالتعینات موجوده بنحو البساطه والوحده لیست متمایزه من الذات اذ تعین و لا تعین و هذا المعام لیس
 بالاحدیة و العمار و هذا مقام الکنز الخفی المذكور فی الحدیث اذا الصفات تعینات موجوده فی الذات و
 متمایزه عنهما تری و لا تری .

چه مقدار از حسین با که مانند تو طالب من شده اند و چه با علی با که شبیه تو
 ارد و ستاران من بوده اند چه مقدار از حبیب با حضرت محمد ص که فوق تو
 مراد است داشته اند و چه با ارضی با حضرت آدم که از اهل خلاص من بوده

رجوت بطنک وصلی مہیات لمکن بدال حربی شرطان ان نؤیت نؤیت
 سفک الدمار فی مذہب العشق و اب و حرق الحشانی سحبت من اول سبعی

طلب میکنی بجان خودت وصل مراهبهات که ممکن نیست برای این شطری جا
 شده است که اگر بدان شرط وفا کنی موقوف بدریافت آن میشوی نختن خون در دهن
 عشق واجب است و سوختن احشای در راه محبت از نخستین بیعت من است.

و ناویتهاسه ابان یا حبیبی غایه امالی و مقصود سستی
 فنا نا طالب کل ما انت سحبت فنا انار الن بما قد تقضت

و اورا ستراند کرده گفتم که ای حبیب من غایه آمال من و مقصود قلب من من
 طلبم تمام آنچه را که تو دوست داری و من شایتم بدانچه که مقتضی و منظور خاطر توست
 الی احسن بیانہ جل جلالہ و عم نوالہ این قصیدہ غمرا که اصل آن دو هزار بوده و
 اکنون صد بیت و هفت بیت آن در دست است در زمان اشراق

نیر آفاق در سلیمانیه سداق نزول یافته و شرح نزول آن در تواریخ امریه مذکور
مندرج است .

۳- ذکر الهی مورت محبت الله و کاشف احزان است . بشر در طی ادوار مختلفه
تاریخ زندگانی خود متوجه شده است که زندگانی این جهان برای نوع انسان
چندان پذیر نبود و آن قدر با غریز و لذت نیست یعنی هر یک از افراد انسانی از
ساعتی که متولد در این جهان میگردد تا زمانی که رخت از این سرای کسین برود
میرسد سرسبز با رخ و الم و نو میدی و غم همراه و همسر است مادام که لودل است
و نادان وجودش سر بار و پلران و موجب رنج و حمت عده ای از اطرافیان او
و حیاتش باعث کاهش جان بدو و مادی تازه زمانی که خود را میشناسد قدم در صحر
شعور و نقل میگردد و در هر آن با رنجی تازه همدم است و در هر ساعت با جزئی توأم
اگر سعادت بی بدور و آورد پس از زمانی کوتاه چون برنده چنده از وی دور میشود و آن
وصل و عشق و محبت در قلب وی اثری از نو میدی و یأس و نفمت بجا
میگردد یعنی نه تنها در جهان فانی اکثر اوقات او رنج و حمت فرا گرفته بلکه نتیجه
اوقات سعادت و شورش نیز حزن و مشقت گشته مثلاً ما در ایام زندگانی نخست

محبت های کوناگون او قلب خود از خویش پیوند و پدرفس نازندار جندگاشته
 و آن اباب مرادوت و مواصلت سالها آبیاری میکنیم و یا سعادت و دولتی
 مادی علاقه ییابیم و آنرا موجب خوشحالی خود میسازیم ولی متأسفانه طولی نمی کشد
 که آن سعادت و آن دولت از بین میرود و اثری از فقدان خود بجایگذارد
 که نتیجه اش حزن اندوه لیلی و آیا مست و اثرش ناله و زاری در صبح و شام دو
 می رود و دولت اهل میشود پدید میگذرد و نادرجهان دیگر شتاب تازه بعد از فقدان همه
 اینها فوسس منجویم که ای کاش آن دوستی و محبت و این سعادت و دولت از او
 بدست نیامده بود تا در آخر موجب چنین حرمانی نمی گشت .

اگر در خواب میدیدم غم و زردانی بدل هرگز نمیکردم خیال آشنائی را
 این فکر زمانی بسیار طولانی است که در نوع بشر حاصل گشته و زبان شعر او ابداع
 نویسندگان از این رنج و حرمان گریان نموده برآستی اگر ما نخواهیم در این خصوص
 عنان قلم را بگردانیم خلاصه ای از آنچه را که در ششگان گفته و نوشته اند بنگاریم این
 مختصر مفصل شود و نوشته می باشد من کاغذ گرد و دستنویس و فیلسوف مشهور آلمانی
 که این بحث را بصورت فلسفه ای ایسی میسم آورده و میگوید چه سعادت

آنانی که از رنج سخت کویا که بدنیامیآیند تا از گفته های فریبده و بی اصل
اطرافیان چسبند (نهنند)

دیگری میگوید (ما به غرقه دریای تیره روزی هستیم و بیاید آنقدر اشک
بریزیم و استغاثه کنیم تا فرشته مرگ بیایمان آید و از این زندگانی سراسر
رح و اندوهمان خلاصی بخشد)

و اما اگر بچشم حقیقت باین مسأله بنگریم می بینیم که علاج این درد جسمانی و رنج
و پشیمان جز محبت بحضرت حرم ملکن نیست یعنی شخص بهائی معتقد است که چون
یکی از علل حزن و اندوه انسان تحولات جهان و گردش و اخلال عالمیان است
که سعادت و سرت ما هم با انصراف و تحول آنها ازل میشود لذا انسان باید
علاقه و محبت خود را در وجود حقیقی متمرکز سازد که آن حقیقت ازل نشدنی است
و بواسطه علاقه بدان ذات لایزال بخیر لای فانی نیز که مخلوق اویند علاقه مند
گردد و این مانند آن است که شما بدوستی صمیمی صافی دارید و بواسطه
ما این دوست جمیع اشیا فی نیز که باو متعلق اند علاقه مندید هر چند
شما بدان اشیا حقیقی است ولی چون در محبت حقیقی دوست شماست اگر

آن اشیاء معدوم شوند هرگز شمارنجی بخاطر نداشتن ایزدیر آن کسی که بواسطه او محبت
 باین اشیاء داشتید موجود است .

کلی از دانشمندان و دانشوران اروپا (اسپینوزا) در بیان فلسفه خود چنین مکتوبه
 امین جویمای حقیقی خوشی دائمی بودم و دیدم خوشی و ناخوشی بسته باین است
 که شخص چه چیز دل بپسندد و اگر دستگی های او بچیزهای ناپایدار باشد چون از دستش
 برود و دیگری را از آن حساب بخورد او را به بیندیم داند و در شکست و کین بدوست
 میدهد و این همه فساد و دشمنی ها و بدبختی ها از همین جهت است اما آنکه مهرش بر چیزهای
 ناپایدار باشد نعمتی را در یاد کند زائل شدنی نیست شادی و خوشی او بی الاشی
 همیشه خواهد بود این است که در الواح مبارک اجتامی الی را بانقطاع امر مؤد
 و بیان کرده اند که مقصد از انقطاع این نیست که شخص سبانی از سعادت و لذت
 و همه چیز چشم پوشد بلکه باید محبت حقیقی را بپسندد ان مهربان داشته باشد و
 علاقه بخیرین او را از این نعمت عظمی محروم نسازد حضرت بهار استدل شانه در لوحی
 میفرماید قوله تعالی (و بعد سوال از انقطاع شده بود معلوم است بحجاب بود

که مقصود از انقطاع القطاع نفس انیسوی الله است یعنی ارتقاء مقامی جوید که هیچ
 شئی از اشیاء از آنچه مابین سموات و ارض مشهود است اورا از حق منع نماید
 یعنی حب شئی و اشتغال بآن اورا از حب الهی و اشتغال بذكر او محجوب
 نماید... بارمی مقصود از انقطاع اسراف و تلف اموال نبوده و نخواهد بود

محبت الهی که دوامی هر دو سیدرمان و دریاق ستم احسان در جسم جاب
 است یکی از اصول و فیه النص امر بهائی قرار گرفته و در انار میثمه امر مدح
 جمیع احباب محبت الله دعوت شده و کل بصرف فضل و عنایت الله بدین
 خوان نعمت سماویة احضار گشته تا نشیئة الله که مورث سیم و هر اس است
 جای خود را محبت الله دهد و قلوب و دستان از این کرمست اهنراز و اطمینانی
 باید در کتاب مستطاب اقدس قلم قدیم بدین بیان جاری قوله عزبایة و عظمت
 عنایة اقدس کلم لسان قدرتی فی جبروت عظمی مخاطباً لبرستی ان اعلموا حدود
 حباً بحالی طوبی بحیب و حد عرف المحبوب من هذه الكلمة التي فاحت
 منها نفعات الفضل علی شان لا توصف بالاذکار و در کلمات مکنونه ناب
 قوله جل جلاله و یا بن الانسان احببت خلقتک فخلقتک

فاجبسی کی اذکرک فی روح الحیوة اثبتک ... یا ابن الوجود رضوانک
 حسی و حبستک وصلی فاضل فیها ولا تصبر نذا ما قدرک فی ملکوتنا الاعلی و
 جبروتنا الالاسنی ... یا ابن الوجود حسی حسی من دخل فیہ نجی و امر من
 اعرض غوی و ہتک حضرت عبد البہار در یکی از خطابات مبارکہ میفرمایند
 قولہ الاحلی (... من ارخدا میخو اہم کہ قلوب رائشائیں سخت بیان او سعت
 عطا فرماید و لشائیں قلوب ممکن نیست جز بجمبت اللہ اگر کشائیں از امور دیگر
 حاصل شود عرضی است موقت است و درنگی تبدیل شود اما سرور و گشائیں
 کہ بجمبت اللہ باشد ابدیت ہمہ سرور و لذت دنیوی ارد و در جلوہ امی دارد
 لکن چون نزدیک شود سر است نمایش بی حقیقت البتہ در حکمت سلیمان
 خواندہ اید حضرت سلیمان میفرماید من وقتی تفضل بودم چنین میدانستم کہ لذت
 در گردش و سواری است چون بسن شباب رسیدم و تفریح و سواری میگردش
 دیدم لذتی ندارد با خود می گفتم لذت در سلطنت است اقدار است علمانی
 چون سلطنت رسیدم دیدم انہم لذتی ندارد و همچنین بر شانی ارشون کہ در نظم
 جلوہ امی داشت چون باور رسیدم دیدم لذتی ندارد فهمیدم کہ سرور بجمبت

است اگر انسان سرورش صحت باشد صحت وقتی زائل میشود پس نقیض است
 که صحت هم سبب سرور نیست اگر سرور انسان بثمرت باشد وقتی ثمرت زائل
 میشود و اگر سرورش منصب باشد وقتی منصب از دستش میرود مادام که سبب قابل
 زوال است مسبب هم زائل میشود ولی هرگاه سبب سرور فیض الهی باشد آن
 سرور ابدیت چه که فیوضات الهیه ابدیت و چونکه محبت الله ابدیت اگر
 انسان دل فیض الهی بند و محبت الهی در قلبش باشد سرورش ابدی است هر
 چه دل بند و فانی است عاقبت مأیوس میشود مگر محبت الله و محبت بعالم انسانی
 شما باید شنید که خدیو که ابواب مملکت را بر روی شما باز فرموده و شمار را محبت
 و خدمت بعالم انسانی دعوت نموده شما مثل بھار الله پدیری دارید که فیض حق
 کرده پس باید شب و روز خدا را شنید که چنین فیضی فائز شدید!

بنابر آنچه معلوم شد علاج هر دو بیدرمانی در عالم انسانی محبت الهی است و توسل
 باستان حضرت غیر تقابلی ولی آیا اساس محبت خردگریزان و عبادت موی
 عالمیان ممکن است اشکام باید و این وسیع فریده الهیه در صدف قلب بیاید

صلوة و مناجات برای این اشجار و اوراد مانند فیض بهاری است و آفتاب برمی
 آید و در آن منقطع گردد گلبن عشق الهی برآمده و افسرده گردد و آنچه خوشه شکفته محبت الهی شده
 چگونه خواهد بود حال چراغ روشنی که از روغن فتیله بدو آمدنشود و چنان خواهد
 زیست سنبلیله و نسترنی که ریزش نیسانی بدو نرسد و آفتاب بهاری باورش نماند
 چگونه ممکن است قلبی روشن محبت الهی باشد و ذکر الهی ننماید و از مناجات دعا
 خاموش ماند:

جوش لطف از دل نشان دوستی است
 بستگی لطف از بی الصفتی است
 دل که لب بر دیدگی ماند ترش
 بلبل گل دیده کی ماند خموش

حضرت عبداله با جل شانه در این خصوص مفسر مینماید قوله الاحلی (ترجمه)
 اگر یک دوستی بدگیری محبت دارد از زویش اظهار آن محبت است و حال آنکه
 میداند دوستش از محبت او آگاه است با وجود این میل دارد احساسات خویش را
 بیان کند خدا از آرزوهای قلوب خیر و عظیم است ولی عفو طغنی که انسان را
 مناجات با حق دالالت مینماید از مقتضیات طبیعت است که ناشی از

انسان است بحضرت یزدان ۱

و در مقام دیگر میفرماید (وقتی که انسان بنهایت تضرع و ابتهال بمناجات پردازد
 قصدش بیان محبتی است که بخدا آورده از جهت خوف از او یا ترس از نارجم
 و نه بامیدیم و جنت و قتی که انسان منتهون حیت دیگری گردد ممکن نیست از ذکر
 آن معشوق سکوت اختیار کند پس حقه صعب است برای انسانی که منتهون
 بحببت الله باشد و از ذکر او دم فسر و بند و شخص و حافی از هیچ چیز سرت نیابد
 مگر بذكر الهی ۲ (ترجمه)

انسان وقتی که در گوشه وحدت و زاویه غربت بسیر در زمانی که خرنی و اندوهی او
 احاطه میکند و برای رفع هموش عللاجی یافت نمی شود بهترین طبیب لیبیب
 و انیس خلیس همان ذکر الهی است و یاد حضرت نامتناهی این است که میفرماید
 طبیب جمیع علت های تو ذکر من است فراموشش منما) و در کلمات مکنونه عربی
 نازل (یا ابن النور انس دنی و انس بروحی بذامن جوهر امری فاقبل له
 یا ابن الانسان اِکْفَ بِنَفْسِی عَنِ دُونِی وَلَا تَطْلُبْ مَعِیْنَا سِوَانِی لَانَ دُونِی

لن کلفیک ابد... یا ابن المنظر الاعلی او دعت فیک روحاً منی لکن
 جیبالی لم ترکتنی و طلبت محبوباً سوائی، و هم در لوحی میفرماید قوله تعالی (دوست
 باقی و مادوش فانی؛ احمی بنذکر الله مانوس شود از دوش غافل چه که
 ذکرش انیس است بی نفاق و منسی است با کمال و فاق مہمانی است بخیات
 و ہمدی است بی ضرر و جنایت مجالسی است امین و مصاحبی است با ثبات
 و تمکین فقی است با وفا ثباتی کہ ہر کجا روی با تو آید و ہر گز از تو نسلد غم را بسر
 تبدیل نماید و رنگ غفلت برزاید)

حضرت عبد البہار ارواحنا لرسہ الاطہر فدا و خطابہ مبارکہ ۲۹ ذیقعدہ ۱۳۲۹ و فرمود
 مبارک و پاریس شرح مبسوطی در این بارہ بیان مینماید کہ امید انسان در ہمہ
 حال باید بخدا باشد و چون مسرات جہان تمام زائل شدنی است نہایت
 سعادت در آن است کہ انسان بیا خدا باشد و ذکر او را نماید و در عالم
 روح وارد شود و حتی الامکان قدم در عالم جسم یعنی غوطہ و ر شدن در جہان با و
 نهند این مطلب ابد کہ چند بیت کہ امین احمد رازی در تذکرہ بہجت اعظم بنام
 نظامی عروضی شاعر معروف آوردہ ختم مینماید قوله :

سلامت زیر گردون گام ننهاد
 خدا رحمت در این ایام ننهاد
 ز گردون آرمیده چون بود خلق
 که یزدان اندر او آرام ننهاد
 جهان بر وفق نام خود جهان است
 خرد او را کزاف این نام ننهاد
 خنک آنرا که از میدان ارواح
 قدم در عالم اجسام ننهاد

۴- عبادت موجب اطمینان قلب و ثبات در ایمان و الهام بحقائق بیکرا
 است این مطلب هر چند در آخر این قسمت مذکور افتاد ولی فی الحقیقه ^{صل} اصل
 اعظم و فائده اتم صلوة و مناجات ادعیه و اوراد است برای توضیح این کیفیت
 باید نظری بحقیقت روح انسانی یعنی قوه محیطه بر حقائق اشیا نموده متوجه بود
 که از خداوند عالمیان بنوع انسان فضلاً علی سائر الموجودات روح حقیقی لا تو^{صیف}
 عنایت گشته که انسان ناتوان بهر اشیای این قوه و نعمت از تمام مخلوقات ممتاز
 شده بحقائق کائنات علم و احاطه یافته است عظمت این قوه کریمه باندازه ایست
 که اگرانی از نوع بشر منقطع نشود این طائر قدسی لمح ای بال عنایت از سر سبزی نوع
 انسان فراخیزد انستیت انسان معدوم کرده بواسطه روح و نفس ناطقه است
 که بشر قادر بشر این همه علوم شده و نشأ اینهمه اختراعات و اکتشافات عالیله کرد

است و اما این قوه الهی که مانند مرآت یصقلی آینه تمام نمایی آن حقایق و صور
 گردیده یقین است که هر چه تیره گردد و غبار کدورت و استغراق در بحر شهوت
 و حیوانیت چهره نمیشد را آلوده نماید و کل خباثت اندوده شود بهمان اندازه صور
 حقایق اشیا از انعکاس در آن بازماند آری سنگ سیاه را چه استعداد درک
 صورت آفتاب جهانتاب است و قلب تیره را چه لیاقت اخذ حقایق
 مبسوطه و مآب. این است که بزرگان عالم و فلاسفه معظم که بحقایق اشیا پی برده
 و درک صور باطنیه آنها را نموده در مقابل قدرت معطی این حقیقت زانو زده و بتاسید
 بیزدان باروان صفائی افسر از نموده اند و آنچه داشته اند اثر این عنایت حضرت
 احدیت دانسته اند و این نکته چنانچه از بعد از مفسلاً بدان اشاره خواهد
 برسی پوشید نیست که درک و فهم و اعتقاد بهر مطلبی در عالم انسان منوط
 باطمینانی است که قلب انسان در آن موضوع حاصل عنیاید و این امر چه در
 حقائق روحانی یا دقائق علمی بلیسان است یعنی اگر مطلبی را بهر دلیل
 و برهان برای لسی اثبات نمائی تا روح و فوادی بوسیله امی اطمینان
 نیابد اعتقاد بدان مطلب و حقیقت برای او محالست در غالب مواضع علمی

علی الخصوص در مذاکرات دینی بین نفوس اتفاق افتاده است که هزار برهان پاک
 مطلب شایسته نوشته ولی بایک تذکره جمیع آن حقائق برای شخص منکر جزئی نیستی است
 گشته و قلب پاک او بدان حقیقت گواهی داده این است که در قرآن میفرماید قوله تعالی
 اذ لک الکتاب لاریب فیہ ہدی للمتقین یعنی آسمانی میخوانند بوسیله کلمات
 الهی و بر این تائیدی هدایت شوند که با قلبی بر ارضنا و تقوی بدان میل نمایند و هر
 کس نغمه نموده است که این کتاب هادی اهل منطق و استدلال است
 و در مقام دیگر نازل (الا تذکر الله تطمنن القلوب) یعنی تذکر الهی قلوب مطمئن میشود
 و حقائق قبول میکند و فی تحقیق طرق استدلال و مباحثه که در مواضع
 علمیه و حقائق دینی برای نفوس مستغرقه گشته نه برای آن است که نفس بهمان
 دلائل که نقص و خطای آنها در نزد هر عاقل بصیری واضح است موجب
 قبول امر شود و مورث اطمینان قلب گردد بلکه استدلال و مباحثه
 فقط وسائل و وسائط و طرقی است که حصول اطمینان ابرامی انسان

۱- برای توضیح این مطلب یعنی نقص موازین استدلال و کفایت میزان الهی کتاب مستطاب

«مفاوضات مبدک» و کتاب فرآید مراجعه شود.

آسان نموده و راه تصور آن حقیقت را قلب پاک می کشاید پس معلوم شد که بشر
 در همه حال محتاج آینه دلی است پاکتر از مرآت حصول این صفا و پاکلی حسنه
 بوسیله عبادت و ذکر الهی که نتیجه اش حصول محبت الله و خشیت الله است ممکن گردد
 و در هیچ امری جز بدین وسیله یقین کامل حاصل نشود و او عبد ربک حتی یاقین
 الیقین این است که بزرگان عالم در ادوار مختلفه با استظهار این عماد قویم قادر بر حصول
 براتب تقرب بربت قدیم گشته اند و با اگر بنحوا هم اثر عبادت و تذکر بزرگ حضرت
 احدیت اینجا که باید در عالم ظاهر مشاهده کنیم باید نظری بقلب سیر و تاریخ احوال آن
 و اولیاء که هموس مشرقه عالم انسان و جوهر مصیقه قلوب عالمیان بوده اند توجه
 نمایم که آن ذوات نورانیته با وجودی که در اصل نیز مرآت تمام نمای حقیقت بود
 و بلکه تمام عالم از نور روشن و شنی گرفته معدک قبل از وصول بر تبه بعثت
 و کشف استار از عالم امر حضرت احدیت مدتی را در حال اعتکاف و انزوا و
 عبادت بسر برده اند چنانکه حضرت موسی مدتی از عسر خود را قبل از بعثت در این
 حالت میگذرانید و بالاخره در بهمان عالم توجه و اعتکاف با بر رسالت مأمور گردید
 و حضرت عیسی بنص انجیل مدتها در این حالت بسر برده بنا تبصریح بهمان کتاب

حلیل قبل از بعثت چهل روز در بیابان روزه میگرفت و پنجمین حضرت رسول که تری
 را در لوه های اطراف مکّه در حالت توجّه قبل و انزوا و اعتکاف بسپرد اینجاست
 را برای سایر انبیاء نیز قبیل حضرت زردشت و حضرت بودا در کتب آثار تاریخی
 واضحاً مشاهده میکنیم در این ظهور عظیم نیز شرح حال حضرت اعلی مکرر خوانده ایم
 که آن حضرت بقدری از بهمان اوان کودکی و جوانی بعبادت و ذکر حضرت احد
 اشتغال میورزیدند که دوست دشمن از این حالت متحیر میماندند چنانکه آن
 مقدّس برای آقامه نماز غالباً از حضور در کلاس درس در صغر سن خودداری نمود
 و در ایام تجارت اغلب اوقات ادریشت با جمجمه در حال تذکر و مناجات
 بسپردند و حال مکرّشان غالباً از اینجاست ایشان و عدم توجّه با امور مملکتی و تجاری
 شکایت داشتند و کار مقامی رسید که آن بیکل مکرّم در میان خلایق بستند
 موصوف شدند و خود نیز در ضمن آثار مبارکه بدین حقیقت اشاره فرموده اند
 چنانکه در جایی فرموده اند که من در ایام تجارت دفعه ای برای ثبت بسته های تجاری
 خم نشدم مگر آنکه در آن حالت خیال رلوع و تعظیم در مقابل ذات لایزال حضرت احد
 را داشتم و همینطور حضرت بهاء السبل ذکر الاعلی آفتاب جهان بالا قبل از آنجا

امر قبول شغل و سستی نفرموده اغلب اوقات را بگذر حضرت احدیت بسیر نمود
 و مدت دو سال در سلیمانیه انیس لیا لیسان ذکر الهی بود و منس آیامشان دعا
 و مناجات بساحت حضرت ناقتناهی البسته خوانده گرامی در این مقام
 نباید اولاً مقام مذکور و مناجات جهت حصول اطمینان و صفای باطن را بار بار
 شاکه و خلصات صوفیه که آن موجب کاهش جان و تن و این سبب خمودت و
 خمودت و بقول مرحوم ابوالفضائل مانند عضو فاج جهت بیکل آدمیت است
 اشتباه نماید و ثانیاً تصور نرود که نوع انسان نیز باید تمام ایام خود را با عکاف و انزوا
 بسربرد چه که انبسیای الهی سالیانی از اوقات خود را بدین وضع میگذرانند تا
 خود را جهت امری محکم که قلب کوه های عالم از تصور آن عاجز است آماده فرمایند
 و بعد از وصول بمقام نبوت و رسالت هر چند آن حالت از حقیقت آن وجود است
 مقدسه انفکاک نیافته بود ولی دیدیم که با داشتن همان وضع حالت قلبی
 در انجام این امر مهم الهی با صوفی مجتهد مقاومت نموده عالمی را بار اده الله
 تقلیب فرمودند و این خود برای ما دستور العملی کامل است که در موقع انجام
 هر امری از امور اولاً بدرگاه الهی توجه نموده از آن ذات قدسی مدد خواسته و بیار

و عنایت حضرتش طمینان باقیه پس با جدیتی کافی و همی وافی با انجام امور مهمه مبارک
 وزیرم چنانکه مؤمنین و مؤمنین و صاحب مخلصین انبیا الهی با پیروی از این رویه
 قدرتی در عالم انسانی بدست آوردند که دفاتر ادیان بزرگ خدا نشان فرین است
 و عقول بنی نوع انسان از مقام شجاعت و همت و استقامت آنها حیران این است
 که در اشارات قلبیه درباره مؤمنین ظهور دارد شده است (میس المرء جابلاً و جباناً
 و جلیلاً و یسج عالماً و شجاعاً و کریماً) حضرت عبدالبهار روح الوجود لعظمه الفداء
 در یکی از الواح در بیان این مطلب میفرماید قوله الاصلی (قلب انسان جز عبادت
 حرمین مطهرین نگردد و روح انسان جز بزرگ کردن استبشیر نشود و قوت عبادت بمنزله
 جناح است و روح انسانی را از حنیض ادنی بملکوت اسی عروج دهد و کنیوات بشیر
 را صفا و لطافت بخشد و مقصود حسنه بدین وسیله حاصل نشود)
 حضرت ابوالفضائل که ذکر خدمات و فضائلش تاریخ زندگانی مؤمنین دوره اول
 امر اقدس اسی را فرین داشته در کتاب (الدرر البهیمه) در جواب مسائل شخص
 هندی در این باره بیانی روح افراد دارد که ما آن در خاتمه این مطلب از اصل کتاب
 مذکور که عربی است ترجمه نموده نقل می نمایم قوله رحمه الله علیه :

صلوة معراج مؤمن و نور دیده موقن و مقام مناجات با خدا و معهد قیام در برابر اراده
الهی و تسبیح و مقابل حضرت نامتناهی و اقرار و اعتراف بوجدانیت و ربوبیت
او جل جلاله و خضوع و خشوع و انقیاد و انقیاد در برابر مشیت اوست که در روح و فؤاد
اثر نموده و قلب انسان انرم کرده و آنرا از ترگی و ظلمت و سختی و قساوت نجات
می بخشد انسان در آن حالت بزمیاد و فوائد بندگی آگاه شده و معنی بدی و خجاست
تیرگی دل که از اثر و نیاج گناه و معصیت است در میاید و وقتی که انسان آثار و نیاج
اشیاء را بصیرت کامل مشاهده نمود و تاثیر افعال و اعمال خود را بمیقین بین دریافت
علی الخصوص وقتی که دانست که فوق او خداوند قادر و قاهر همین توانائی است
که تمام معاصی بسیره و خطایای صغیره و اوجیه امقر رسیدار و برای هر گناه و عصیا
او را در محل اخذ و مکافات خود قرار میدهند ناچار و بالضرورة از هر گناه و خطیستی اجتناب
میکند و از مخدای اعمال و سینات افعال بواسطه تذکر و خشیت الهی کناره میکند
و این است سر قول حق جل جلاله (ان الصلوة تنهى عن الفحشاء و المنکر)
و قوله تعالی (واستعينوا بالصبر و الصلوة و انصبوا للبیرة الاعلی الخائین)
و قسم بخداوند که اگر نتیجه و ثمره صلوة و عبادات حصر در این بود که مورث یقین در

قلوب مؤمنین میگشت و تولید اطمینان در افئده و نفوس مسین نمود برای فضل
 و امتیاز آن کافی بود زیرا که زندگانی و حیات حقیقی جز بواسطه دین حاصل نمیشود و سعادت
 دین نیز جز بواسطه یقین حصول نمیباید و از اینجا معنی حقیقت آیه الهی پی
 میبریم که میفرماید (و اعبد ربک حتی یأتیک الیقین) سبب حصول یقین بواسطه
 عبادت آن است که یقین جز ادراک کامل روح چیز دیگری نیست و روح قوه‌هاست
 که بحقائق اشیا احاطه نموده و مانند آینه است که صورت آن حقائق در وی حلوه
 میگردد و قوه و صفت و صفای این آینه بواسطه عبادت حاصل میشود یعنی وقتی که
 شخصی عبادت کند و بمعانی حقیقی کلمات و عباراتی که ذکر مینماید ملتفت شده و لذت
 اشتغال بدعا و صلوة را دریافت از قید معاصی افعالی که موجب قساوت قلب
 و مزید کدورت روح و تیرگی جان روان میگردد و نجات میباید و زمانی که روح بر
 پاکی و جلا و صفت و صفای خود فخر و قوت ادراک حقائق و استعداد
 انطباق صور آنها در وی فسروده میگردد.

روح پاک و صفای بحقائق اشیا کماهی علیها اطلاع و احاطه میباید ولی روح تیره فقط
 صورت ظاهری آنها را از طریق مباحثه و استدلال درک مینماید از اینجا است که

علوم بسیار و اولیای مشاهده و معاینه محقق است ولی معارف علما و حکماء تقیاسات
 و اوله منطقیه متعززه و تفاوت و امتیاز این دو مقام را جز آنکه بر تبه تقصیر بالغ نشده اند
 نمی یابند و آنهایی که بدین مراتب و عوالم وصل نشده اند نمیتوانند در عالم ظاهر
 فرق و تفاوت این دو مقام و مرتبت را با مطابقت آثار علم طرفین ادراک نمایند
 و اصحاب مؤمنین دوره اولای ظهور بسیار با فلاسفه و علمای یعنی اصحاب دلیل
 و برهان مقایسه کنند و البته آنها میان این دو طبقه چنانچه اشارت آن اوضح
 و سبب برین خواهد بود و فرق بسبب تفاوت آشکاری ملاحظه خواهد نمود و این آثار فضل
 نتیجه ایمان و یقین و این حقیقت موجب عبرت متبصرین است .

و در این مقام برای پیروان عقائد مادیه و طبیعیه نیز که این آثار را انفعالات بهتیه
 و تأثرات خیالیه عاری از حقیقت دانسته و عقائد مؤمنین را نتایج تقلید و اوست
 و محارست تمامی در امری شناسند و در نتیجه اثر آن اعمال اجتناب او هام و طنون
 تصور نمی نمایند جامی سخن باقی نمی ماند . زیرا وقتی که کسی در مراتب ایمان بمقامی
 رسید که جان خود را برای حمایت و وقایت عقیده و دینش فدا کرد این دلیل
 و صحت بر صحت ایمان و حقیقت یقین اوست و این قوت فدای جان در سبیل

حفظ ایمان فقط در عقائد اجتهادیه کسبیه بوقوع می پیوندد نه عقائد تقلیدی ارثی یعنی انانی
 میتوانند که از جان در سبیل عشق جانان درگذرند که خود تحریر نمودند بحقیقت محبوب حقیقی
 بی برده باشند نه انسانی که نام دوست از این در آن شنیده و بدامن تقلید
 او نیخته باشند و تفاوت بین این دو مانند تفاوت دو حبه است که یکی پاک و تازه
 بوده و در زمین صالح نشانده شود و دیگری بذر فاسدی است که در زمین باپاک
 افشانده گردد و این معلوم است که شک و یقین و طین و قطع و امثال آن از امور
 قلبی و اعتقادی است نه از اموری که بتوان آنحصار را با حواس ظاهر درک
 نمود و باید که هندسی و باقیاسات فلسفی بدان استدلال کرد بلکه فقط افعال صادره
 از مؤمن دلالت بر آن نموده و قلوب متأثره شاهدان خواهد بود را

۱. پاسکال دانشمند مشهور فرانسوی که در (۱۶۲۳-۱۶۶۲) میزیسته در این باره بیانی دارد که میگوید (وجود
 خدا دل گواهی میدهد ب عقل ایمان از این راه بدست میآید) و نیز میگوید (دل دلائلی دارد که عقل را بدان شکی
 نیست فردوسی شاعر شهیر نیز در بیان اینکه طینسان قلب ثبات حقیقت چندان پابند آلال نیست چنین میگوید

پوشم بر ای که لولوی بپوی

بناگفتن و گفتن از تو نیست

(حاشیه از نگارنده است)

ایا خسته دان بسیار گوی

تو سخن هیچ بهتر از تو نیست

این است سر آیه کریمه ای که حق جل جلاله خطاب به ملائکه میفرماید (قل ما اتینکم
 با و ان نعزمتکم اولیاء الله من دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم صادقیین) چون
 یهود تصور میکردند که فقط آنها شعب مقدس و ذریه صالحه و خاندان طیب و طاهر
 میباشند و فقط آنها جزو دوستان اولیای الهی محسوبند و دیگر کسی را احسارت
 عروج بدین رتبه و مقام نیست لذا حق جل جلاله آنها را بدین برهان بسین ملزم و
 مجاب نموده و آنها را از جمیع اهل ایقان خارج نموده و هم بدین حجت کامل اولیای
 حق را آشکار فرموده و مقام و موقف اجتهای جانفشان را بیان کرد.

و این حقیقت در نزد اهل بصیرت ثابت و مقرر است که زمانی که صرصر امتحان بود
 آید و گرد باد افتستان اوج گیرد و کافر کاسر چون حیوان در زنده خون خواجگان کمال خود را
 دریدن مومن مظلوم کند و عجزیت مرگ و هلاک بمومنین ندان نماید و آن موقع
 مجتهد از مقلد و مکارک از موقن امتیاز مییابد و حق از باطل جدا میشود و مادر زمان
 خود عده ریاضی از این گونه نفوس موقنه و صاحبان قلوب ثابتة و مطمئنه را دیده ایم
 که در موقع اشتداد صرصر بلا و بیجان تند باد زاریا کمال سرور و انبساط جان خود را در
 سبیل الهی تسلیم نموده خون خویش در نهایت اطمینان در راه محبت الله بدر کرده اند

زندگانی دنیا را خوارشمرده و شهادت و مرگ را بغایت تشاؤ و فرح استقبال کرده با رنجی
تابناک قلبی مستبشر و جبینی مبسبند فدا و سه ارگاه شهادت شافقه اند بجدی که
همه اهل عالم از تحل و اصطبار آنها متحیر مانده و تمام ناظرین از سکون و تشریفشان پیش
گشته اند این نفوس در مقابل نزول بلا و رنج و جفا حاضر به تبدیل دین خود نشدند حتی
ایمان خود را کتمان نکرده اند بلاشک این عمل شهادت فعلی و گواهی عملی بر صحت دین
و حقیقت یقین آنهاست .

و کما نظر از این دلیل بر علو مقام یقین این نفوس قدرت آنهاست بر تقلیب قلوب
سایر مردمان و توانائی آنها بگردانیدن عقائد فاسد دیگران بقفائد صحیح و تبدیل
اخلاق زشت و ناپسند بصفت و کمالات حسنه بوده است بطوریکه خداوند تعالی
بواسطه این نفوس بطوری عادات و رسوم و اخلاق و صفات زشت و ناپسند
و اقوام قدیمه را که این عادات و اخلاق در آنها بطول عمارت راسخ و ثابت شده
بود تفسیر داد که هرگز فلاسفه و دانشمندان روی زمین با قوه افکار و وسعه معارف
خود بدان امور قدرت نمکن نیافتند زیرا که خداوند بادیای الهی برای تنفیذ کلام و نشر
دین و اثبات امر و اظهار برهین خود قوت و قدرتی عنایت فرموده که آنها بدو

تمسک بقوای مکی و شری و توسل به پشتیبانی کسی و پیروی از علوم و معارف
 اکتسابی یا مال و ثروت دنیوی و یا عزت و سلطه مکی یا حکم و مساعدت
 قومی و عصبی توانستند فقط بقوه قاهره الهیه آسمان دین بران نامتناهی ابلند نموده آرا
 بدون ستون و پایه ای از وسائلی که ذکر شد بسازند و این حقیقتی است که اهل جبل از
 اهل ایمان بواسطه آن ممتاز شده و اهل شک از اصحاب ایقان جدا میشوند.
 کسی که در حالات طبقه اولی از مومنین و یاران انبیاء و مسلمین مانند پیروان
 حضرت مسیح و حضرت محمد علیهما السلام نظر نماید خواهد توانست که بعضی از آثار این
 قوه قویه را بحال و وضع مشاهده کند و معنی قوه با همسر الهیه را بقصد بطوریکه پیروان
 و شاگردان حضرت مسیح علیه السلام دین آن حضرت را منتشر نمودند و عقائد سخنیهای
 را که در میان ملل راسخ شده بود تبدیل کردند و عادات و عیاشیه را که در بین اهل عالم
 ریشه دوانده زائل نمودند بدون این که در میان مردم کتبی چاپ و منتشر کنند
 یا انظار خلاق را بواسطه اسباب ظاهری خیره سازند یا مدارس علمیه باز کنند
 یا از قوای عسکریه استمداد جویند و یا از صدای رعد آسای توپ و تفنگ مددخوا
 و یا از چکاچاک شمشیرهای بران بگم طلبند بلکه دین الهی را فقط بقوه ایمان نشر

نمودند و ظلمت کفر بر روشنی اقیان زائل کردند و امر الهی را بخون خود نصرت نمودند
 و اعلان و اعلامی کلمه الله را بسبیل جان ممکن ساختند ولی اجبار یهود و علمای
 مجوس و فلاسفه یونان و حکمای رومان در مدت مدید قدرت آن نیافتند که یی
 از آن عقائد و عوائد نسخه ای را که امروز اولاد و فریات آنها بدان رسوم و عادات
 میخندند و اعتقاد آنها در شان بدان اعمال استنزا نمایند زائل کنند .

همچنین اصحاب حضرت رسول علیه السلام که بتابش انوار این قوه قدسی و قدرت
 آسمانی ظلمت کفر از عالم زائل کرده و شرک و بت پرستی را ریشه کن نمودند و بر آ
 درک شطری از این موهبت الهی و قوه نامتناهی عباراتی که در سیر شریفه و آبا
 صحیح وارد شده کفایت میکنند معلوم میدارد که وقتی که بزرگان انصار حضرت رسول
 ایمان آورده و با امر الهی اقبال کردند در سال خسیر قبل از هجرت از آن حضرت تمنا نمود
 که بی از یاران خود را با آنها بدمینیه فرستد تا بدیشان نماز و سایر احکام الهی تعلیم
 نماید و اهل بدینیه را نیز با سلام و دعوت کند لذا پیغمبر ص مصعب بن عمیر را که جوانی
 امی و بی سواد بود با آنها فرستاد و این مصعب نه خواندن و نوشتن میدانست
 و نه از فصاحت و خطابه بهره امی داشت و نه بجز نماز و بعضی از آیات قرآن که حفظ نموده بود

چیزی بخاطر داشت ولی بعد از ورود اهل مدینه را با سلام دعوت نموده و بدست او
اکثر اهل یثرب قبل از هجرت حضرت رسول و کشیدن شمشیر چنانچه بعضی از مکاران
و مخالفین ادعای گنندگی نمودند.

همچنین در این زمان بعضی از امینان که خداوند بچنین قوه و قدرتی ممنوح داشته ملاحظه
می کنیم که آنحضرت بقره یقین و صدق ایمان خودشان قلوب افنده نفس
را که در ظلمات او با هم سرور و رفته و در بادیه های تقلید سرگردان مانده و در عتاند و ایهام غرق
شده بودند تقلیب کردند و آنهمه را با اعتقادات صحیحی که بوسیله لیل و برهان و تحری و تحقیق
بدست میآید تبدیل نمودند بنوعی که او با هم خسوفات آنها از ازل شده و ایمانشان
کامل گشته و اخلاق حمیده در وجودشان پیدا آمده و ادواقتشان پال گردید
و بصیرتشان روشن شده و قلوبشان مطمئن گشته و بنور ایمان جہانشان بعلم تبدیل
شده و ضعفشان بقوه بدل گردیده و خیانتشان با نیت و شہوات نفسانشان بعفت
و جہانشان با بفت و ترشانشان بشجاعت و خوشنودشان بزمعی و بشاشت تبدیل

۱- یثرب همان مدینه امروزی است که بعد از هجرت حضرت رسول ص ابدانجا به (مدینه الرسول مشهور بالا)

نام مدینه ردی آن باقی ماند (مترجم)

و خلاصه القول تمام اخلاق و عادات فاسد و کسبه ارثی و حسدانی آنها بفضائل و صفات
حمیده تغییر یافت بجائی که شخص عاقل میتواند حکم بولادت جدیده و تبدیل خلعت آنها نمود
و ایشان از بنده شده بعد از مرگ و رشد نموده بعد از پیر مردگی و خشکی بتاید و با کلمه
تمام آنچه را که ذکر کردیم از آثار و نتایج طهرینان و یقین است و یقین نیز اثر و نتیجه عبادت
است چنانچه این آیه از قرآن شریف تلاوت نمودیم (و اعبد ربک حتی تأتیک
الیقین) یعنی پروردگار خود را عبادت نما تا یقین برای تو حاصل شود) آتی

اثر و استجاب دعا

هر چند اقامه صلوة و تلاوت آیات و مناجات جهت تقرب بدرگاه الهی و ادای
فریضه روحانی است و لکن گاهی اوقات بعضی از نفوس جهت قضای حاجت
در جای مستلزی بدرگاه الهی دعای نمایند و از حق تعالی انجام آرزوی خود را میطلبند
و بابت مقدسه بهائی حصول آرزوهای عباد را بوسیله دعا تصریح فرموده اند و در صورت
جمع شرائط و عاقله علی خلوص نیت و توسل خالصانه بدرگاه حضرت احدیت و دیگر
لیاقت و قابلیت همچنین طلب از کمالات است آن را ممکن الحصول بیان

فرموده اند حضرت بهاء الله در لوحی تصریح میفرماید که نفسی از اجبای حق تعالی چیزی
 بخواد یقین بداند که یزدان مهربان تمنای ویرامی پذیرد و او را بدان نعمت ممنوح
 میدارد و اگر کسی از بارگاه الهی چیزی طلب نمود و آرزوی وی حصول نیافت باید
 بداند که در عدم وقوع آن امر خسیری برای او بوده

منشی ما معتقدیم که انجام امور در عالم امکان مثبت الهی نیز منوط و معقل حصول اسباب
 یعنی خداوند مهربان انجام امور را با سبب معقل فرموده و در کتاب اقدس بدین نکته
 تصریح نموده. در کتب آثار سایر انبیای الهی نیز این موضوع بیان گشته در قرآن
 میفرماید: *و اذا سئلت عبادی عمنی فانی قریب اجیب و عوۃ الدراع اذا دعان*
فلیستجیبوا لی و لیؤمنوا بی

در آثار حضرت بهاء الله ادعیه ای است که اجبای الهی در موقع نزول حادثه و یا امر
 و آلام آخری تلاوت مینمایند مانند لوح احمد و دعای (انت الکافی) و سایر ادعیه شفا^۲

۱- چون اصل لوح حاضر نبوده مضمون مرقوم شد

۲- در این جا بابت تذکره حضرت بهاء الله شفای امراض احصاء در دعای آن شده اند بگفته تصریح فرموده اند که
و اذا مرضتم رجعوا الی الخدق من الاطباء انما مارفننا الا سبب بل اثبتنا ما من یلقم الادی

جناب دکتر اسلمت در کتاب نفیس خود بنام جبهه آرائه و عصر جدید و مخصوص استیجاب
 دعا و جواب بعضی متضمن عباراتی ذکر فرموده که ذیلاً نقل میشود: قوله بسیاری
 اعتقاد بتأثیر دعا و مناجات بر شکل یا بند زیر اگمان کنند که اجابت تصریح و دعا حرق
 عادت و هتک نوامیس طبیعت است تشریح این مسأله ممکن است این حیرت و
 شبهه را از ازل کند اگر آهین بانی را بر قطعه های آهین مسلط کنیم فوراً پارچه های آهین بظرف
 بالا منجذب شوند و ملصق با آهین بیاگر دندولی این ابد آخره ق قانون ثقلیت زمین را
 نموده چه که قوه جاذبیت زمین تأثیرش در آهین مثل سابق

و باقی از صفحه قبل اجعل الله مطع امره اشرف المنیر بلکه دعا را نیز وسیله مویده الهیه بیان فرموده
 فی الحقیقه دعا و تذکر در حالت مرض اخزان بر روز و انواع و مشکلات علاوه بر آنکه موجب جلب عنایت
 الهی میگردد عمل تلقین نفس نسیه که امروزه بهیئت آن بالشر و انشمنان وضع شده و در مالک غربیه علاج امر
 دفع عمل نتایج عظیمه از آن گرفته اند میباید چه که در موقع دعا و مناجات شخص اعی مناجی که مؤمن معتقد
 بامر الهی است جبرجت الهی اطمینان نمییاید مرض خود را قابل علاج تصور نماید و این حالت متعاقبت
 در روح و جسم او در برابر مرض و خزن ظاهر میکند این قوت قلب چنانچه عرض شد در علاج مرض کشف اخزان کلی محسوس^{مناجیه}

برقرار و نهایت این است که یک قوه امی عظیم تر میان آمد یعنی قوه امی که مثل قوه
 جاودیت زمین است و من حیث انتظام و مشابهت یکسان در نظر بهائی واضح
 است که ادعیه و تضرع قوای عظیمه امی را که تاکنون کما نینبغی مشهور و معلوم شده و در حیرت
 قوه است بطور رساند ولی حتی نذار معتقد نشویم این قوی اعظم از سایر قوای
 ظاهری هستند فرق در این است که هنوز کما تالفخص شده و تجربات کشف نگشته
 لذا بر روز و ظهور این تأثیرات نزد ما از اسرار محسوب و این نظر بعد م اطلاق است
 اشکال دیگر که بعضی در آن متحیرند این است که دعا و تضرع بنظرشان قوه ضعیفی
 میاید که تواند نتایج عظیمه امی که مسألت میشود حاصل کند تشریح این مسأله شاید
 رفع این مشکل را هم مکن مثلاً ضبط و فشار جزئی بر دریچه کوچک آب انبار عظیمی
 ممکن است ابر را چون سیل جاری کند آن فشار سبب حصر قوه آب و شدت
 جریانش میگردد و همچنین حصر همین قوه برای انتظام سیر و حرکت کشتی بسیار جسمی کافی است
 پس در نظر بعضی چنین است قوه امی که باعث اجابت دعا و استغاثه است
 همانا قوه نامتناهی الهی است و شخص مناجی الی الله باید قوه توجه را هر چه ضعیف
 باشد چنان با بهتر از آورد که جریان سیل رحمت الهی و جذب فیض و موهبت ربانی

احداث شود چه مواهب الهیه سائل را از نقیض محروم و ممنوع سازد.

اعتدال در عبادت

در مندرجات سابقه بدین نکته مکرر اشاره گردید که مقصد از انجام بهرامری از امور چه و چنانچه و چه جسمانی حصول آرزو و وصول شخص بمقام معلوم و درک مقصود استی است لذا از انجائی که نوع انسان در مدت زندگانی بدون ذکر الهی رستین نتواند و قلب مؤمن جز بیاد رحمان روشنی نپذیرد یعنی ذکر الهی چراغ است اگر در هر خانه نباشد آن منزل خاموش است و نظم تمام است که الر از ملک وجودی رحمت بند آشفته و معشوش لذا انبیای الهی جهت تأیید قلوب و اطمینان صدور امر فرموده اند که هر نفسی صبح و شام بذكر مولی الانام پرداخته و بدین وسیله از منبع الهی آفایه نموده و در سایر اوقات روز با خاطر می شاد و فیسر و ز با انجام امور خود پردازد و در مقابل شادند و مصائب و محن و آلام کوه وجود خود را استوار سازد و در انجام همی هر چه ضعیف است از ذکر الهی و تأیید حضرت ناگناهی اراده ای قوی و تمهی عالی و امید می متعالی حاصل نماید بیا د خدا باشد تا ستم بهر ذیل ننماید و لطف یزدان بخاطر آرد و روی بر

مستحب بناخن من و اذی نخر اشد فقیران را که امانت الیمنند و سگری کند و طالبان را
 از آنچه داراست بهره ای رساند خلاصه بنده ای باشد که خود را فدای دیگران کند
 و ستاینده ای که زندگی را برای نفع عموم خواهد پس این ذکر الهی حصول در همه حال
 ممکن است و کسب حالت مناجات حتی در هنگام عمل مامور و اشغال مادی محبوب
 عبادات معموله مفروضه برای تأیید و ادا و ایحالت کافی است لذا حضرت بهار^{سه}
 زندگانی اهل اعتکاف و انزوار که گوشه ای گرفته و بدامن افراط آویخته اند منسی داشته
 و معتکفین کناس و معابد هم سابقه را بخرج از آن معابد و کناس افزوده اند برای
 دعا و مناجات حد متوسط قائل شده اند و ادامه آن را پیش از آنچه موجب روح و ریحان
 انجذاب شود ممنوع داشته اند قوله تعالی فی کتابه الاقدس لا تعزمن لشره القرآنه و الاعمال
 فی اللیل و النهار لوقیر احد آیه من الآیات بالروح و الریحان خیر له من
 ان یتلو بالکسالة تصحف الله لهمین القیوم اتوا آیات الله علی قدر لاناخذکم الکناس
 و الاحسن ان لا تحلوا علی الارواح مایکسها و یثقلها بل ما یخفها لتطیر
 باجنه الآیات الی مطلع البیئات هذا اقرب الی الله لو انتم تعقلون و در مقام تجزیه
 قوله تعالی اکم من عبد اعترزل فی جزائر الهند و منع عن نفسه ما احله الله له جل الریاض

والمشقات ولم يذكر عند الله منزل الآيات لا تجعلوا الاعمال شركا الامال ولا تسخر
انفسكم عن هذا المال الذي كان اهل المتبرين في ازل الازال قل روح الاعمال
هو رضائي وعلق كل شيء بقبض بولي اقرئوا الالواح لتعبره فواما هو المقصود في
كتب الله العزيز الوهاب (و در لوح ملك پاریس نازل قوله جل جلاله
اقل ما لا الاله الا الله لا تعسفوا في الكنائس والمعابد افسه جوا باذني ثم استغفوا
بما ينتفع به انفسكم وانفس العباد كذلك يا امرم مالك يوم الدين اعلموا اني احسن
حتى هذا حق الاعتكاف لو كنتم من العارفين من جواد البيت انه كالميت منفي
للانسان ان نظيره ما ينتفع به العباد و... و در لوح نبوات نازل قوله عز
بيانه) بشارت هشتم اعمال حضرات رهبه و خوربها می ملت حضرت روح عليه
الله و بهاء عند الله مذکور و لكن اليوم ما يدا انزوا قصد فضا ما يند و بما يتفهم و ينتفع
به العباد مستغول كردند و كل الاذن تزوج عنایت فرمودیم لطيف منهم من يذكر الله
رب ما يرى و ما لا يرى و رب اللدسي الرفيع و در كلمات فردوسيه نازل قوله
تعالى اى اهل ارض انزوا و رياضت شاقه بغير قبول فائزته صاحبان بصره
خردناظرند با سبانی که سبب روح و ریحانست اشغال این امور از صلب طنون و بطون

او با هم ظاهر و متولد لائق اصحاب و انش نبوده نیست بعضی از عباد و اقبل و بعد
 در مغاره های جبال ساکن و بعضی در لیالی قبور متوجه گویشتن و نصح مظلوم
 ماعت کلم بگذرید و با آنچه ناصح امین میفرماید تمسک جوئید لا تحرروا انفسکم عما
 خلق لکم حضرت عبد البهار او احتمال رسد الا طهر فدا در لوجی میفرماید (انما یسئل
 نفس در این دو منوط بر ریاضت و خلوت و عزلت نه بلکه باقطع و انجذاب
 و اخلاق رحمانی و تحصیل معارف ربانی و تحسین اطوار و تزیین قلب بنفحات ربانی
 بوده و خواهد بود آداب و اصول ریاضت که از پیش بوده منسوخ گشت نه برحق
 و ما بعد الحق الا الضلال المبین)

کار عبادت است

حضرت بهار الله جل ذکره الاعلی در ظهور مبارک خود در صرف فضل و عنایت کا
 را نیز جز عبادت مقرر نموده اند یعنی بیان فرموده اند که چون شخصی در روز بام
 امری از امور مانند اقتراف و صنعت که موجب رفاه عامه و سعادت جماعه
 و زندگی پر سعادت شخص می باشد سپرد از دین و دستان آن عمل را جز عبادت

وی محسوب میدارد از حکم و مصاحح این حکم محکم الهی که جز فضل بزرگان باعث مستی نداشت
 آنچه ظاهر و آشکار است چندان حاصل مهم است اول آنکه بدینوسیله حتی آنهایی که
 دست از دنیا شسته و بجان خود زنده تقوی پیش گرفته اند برای کسب و درک رضا
 الهی تن با مهور عام المنفعه دهند و از کنج غلت برون آیند و سه بار دیگر آن جز
 دوم آنکه جمهور ناس در انجام اموری که مأموریت و باعث سعادت جمهور است
 بهتمی و استقامتی شدید سعی نمایند و بواسطه امید بسود دنیا و آخرت یعنی
 کسب معاش و جلب رضای حضرت احدیت مساعی خود را مضاعف کنند
 بدینوسیله سعادت عالم انسان و غرت آدمیان فراهم آید سوم آنکه افراد ناس
 با توجه باینکه اعمال شخصی نیز جز عبادت الهی محسوبست بپوشند تا آن اعمال اشغال
 راز اولدی و لدر عدم صداقت و عمل و تقلب و فریب دیگران جهت نفع شخصی
 بآن نمایند تا از جلب رضای الهی و قبول عمل بجایی عبادت محروم گردند چهارم
 آنکه نفوسی که الیوم خود را از اعسره عباد می شمردند و ارد شترخ دیگران با تکالیف
 و یادانش خود استفاده مینمایند و دست بکار نمی نمیزند بخاست این عمل
 پی برده درصد و انجام فریضه الله برآیند تا سعادت جامع رخ نماید و بهامی و

در انجمن انسانی بال حجت گشاید حضرت به آنکه در کتاب مستطاب اقدس درین
 خصوص میفرماید قوله تعالی (یا ایها الالباء قد جب علی کل واحد منکم الاشتغال بما
 من الامور من الصنایع والاقراف وجعلنا اشتغالکم به انفس العبادۃ لله اتحی
 تضرک وایا قوم فی رحمۃ الله والطافه ثم اشکروه فی العشی والاشراق لا تصیروا وقایم
 بالبطالة والکسالة واشتغلوا بما ینتفع به انفسکم وانفس غیرکم لذلک قضی الامر فی بدلول
 الذمی لاحت من انفسکم الحکمة والشیان البغض الناس عن الله من یقعدو
 یطلب تمسکوا بحبل الاسباب متوکلین علی الله مسبب الاسباب ودر بدایع الایمان
 از سان مبارک حضرت عبدالبهار مذکور: شخصی رسید با وجود اینکه امر بالقطع اید
 در الواج الهیه نازل چگونه است که بر هر نفسی کسب و صنعت فرض شده آیا این دو
 مخالفند نیست فرمودند در امر بهار الله بر هر نفسی ال کسب و صنعت فرض است
 من حصیر بان می دانم و شما صنعت دیگر این عین عبادت است اگرمانه ایت صداقت و
 امانت باشد و این سبب ترقی است و اما با وجود مشغولیت الر قلب تقیدی باین
 دنیا نداشته باشد و از حوادث متاثر نلرود و با شروت عالم از خدمت نوع انسان ممنوع
 ماندن از فقر محزون شود این کمال انسان است

نمازهای بجهائی

سه نماز الان بین یاران الهی معمول و متداول است :

اول صلوته کبیر این صلوته بسیار مهین و مؤثر و دارای جقائق و دقائقی است که اگر کسی در محالته انجذاب و خلوص باقامه آن پردازد حالتی دست برد که وصف نتوان نمود لسان قدم در باره عظمت بهینت آن در لوح جوان و حانی باین بیان ناطق قوله تعالی (اینکه در باره صلات ذکر نمودند... صلوته جدیده که بعد نازل کبیر آن معلق است باوقاتی که انسان در نفس و خوی و حالتی مشابهه نماید فی الحقیقه بسائی نازل شد تو تلقی علی الصخره لتتحرك و تنطق علی ابل لیمر بحیبری طوبی لمن قره و کان من العالمین) این نماز چنانچه از بیان مبارک فوق مستفاد شد اقامه اش منوط به حصول حالت خضوع است در شبانه روز یک بار کافی است حضرت عبداً در لوح معاون التجار زاتی شهید میفرماید که الاصلی (ادامی صلوته کبیر روزی یک مرتبه کافی و هم نفسی که این صلوته بگذارند از ادامی صلوته وسطی و صغری معاف است)

صورت صلوات کبیر و طریقہ اقامہ آن چنین است قوله تعالی
 هو المنزل العفور الحسیم

للمصطفى ان يقوم مقبلاً الى الله و اذا قام واستقر في مقامه ينظر الى اليمين
 و الشمال لمن ينظر حمة ربه الرحمن الرحيم ثم يقول :
 يا اله الاسماء و فاطر السمآء اسألك بمطالع غيبك العلى الابهى بان تجعل صدوتى
 نارا لتحرق حجابى التى تمنعتنى عن مشاهدتك و نوراً يدينى الى بحر و صا
 اثم يرفع يديه للفقوت لله تبارك و تعالی و يقول :

يا مقصود العالم و محبوب الامم ترانى مقبلاً اليك منقطعاً عما سواك متمكناً بحبك اذ
 بحرکتة تحركت الملكات . اى ربنا عبدك و ابن عبدك . اكون حاضرًا قائماً
 بين ايدى مشيتك ارادتك و ما اريد الا رضائك . اسألك بحجرتك
 و شمس فضلك بان تفعل بعبدك ما تحب و ترضى . و غزتك المقدسة عن الذل و
 كل ما يظهر من عندك هو مقصود قلبى و محبوب فؤادى . الهى الهى لا تنظر الى امانى
 و اعمالى بل الى ارادتك التى احاطت السموات و الارض . و اسمك الاعم
 يا مالك الامم ما اردت الا ما اردته و لا احب الا ما تحب .

ثم تسجد ويقول :

سجّاتك من ان توصف بوصف مسواك او تعرف بعرفان وملك

ثم يقوم ويقول :

اي رب فاجعل صلوتي كوثر احيوان يستقي به ذاتي بدوام سلطنتك ويذكرك
في كل عالم من عوالمك .

ثم يرفع يديه لثبوت مرة اخرى ويقول :

يا من في فراقك ذابت القلوب والاكباد وبناجتك اشتعل من في الابل
اسالك باسمك الذي به سحرت الافاق بان لا تمنعني عما عندك يا مالك
الرقاب . اي رب ترمي الغريب سرح الی وطنه الاعلى ظل قباب عظمتك
وجوارحمتك العاصي قصد بحر غفرانك الدليل بساط عرك والفقير افق
غنائك . لك الامر في ما شاء . اشهد انك انت المحمود في فعلك
والمطاع في حكمك والمختار في امرك .

ثم يرفع يديه ويكبر ثلاث مرات ثم يستنحي للركوع لله تبارك وتعالى ويقول :
يا الهی ترمی روحی مستترأ فی جوارحی وارکانی شوقاً لعبادک وشغفاً لذكرك وثنا

و يشهد بما شهد به لسان امرك في ملكوت بيانك وجبروت علمك . اى رب
 احب ان اسألك في هذا المقام كل ما عندك لاشبات فقري واعلاء عظامي
 وغنائك اهلما عجزى و ابرار قدرتك و اقتدارك .

ثم يقوم ويرفع يديه لتفوت مرة بعد اخرى ويقول :

لا اله الا انت العزيز الوهاب . لا اله الا انت احكام في المبدء والمآب .
 الهى الهى عفوك شغنى ورحمتك قوتى وهدايتك ايقظنى وفضلك اقامنى وهدايتى
 اليك الامالى وشأنى لا قوم لدمى باب مدين قربك او توجه الى الانوار
 المشرقة من افق سماء اراؤك . اى رب ترمى المسكين ببيع باب فضلك
 والصفاني يريد كثر البقاء من ايامى جودك . لك الامر فى كل الاحوال ما يولى الاله
 ولى التسليم والرضا يا فاطر السماء .

ثم يرفع يديه ثلث مرات ويقول :

الله اعظم من كل عظيم

ثم يسجد ويقول :

سبحانك من ان تصعد الى سماء قربك اذكار المتصربين او ان تصل الى فناء بابك

طهوراً فهدوا لى . شهدائك كنت مقدساً عن الصفات منزهاً عن الآسما
 لا اله الا انت العلى الابهى .

ثم يقعد ويقول :

شهدت بالاشياء والملا الاعلى واجتهت العلى عن راسها
 لسان العظمة من الالف الابهى انك انت الله لا اله الا انت الذى ظهر
 انه هو الله المكنون الرمز المخزون الذى به قسرت الكاف بكنه الثوب
 شهدته هو المستور من العلم الاعلى والمذكور فى كتب الله رب العرش والرى .
 ثم يقوم مستقيماً ويقول :

يا اله الوجود وما لك الغيب والشهو ترى عبرتى ورفاتى تسمع صيحتى
 وحنين فؤادى . وعزتك احسها جاني العثنى عن التهرب اليك
 وجيراني منعتنى عن الورد فى ساحة قدسك . اى رب حكك اخنا
 وسجرك اى كفى بسلك احرقنى . اسألك بوطنى قد ميك فى هذا البيدار وبيك
 لبيك اصفياك فى هذا الفضاء ونفحات وحيك وسمات فجر ظهورك بان
 تصدلى زياره جالك العلى بانى كتابك .

ثم يكبر ثلاث مرات ويكبح ويقول :
 لك الحمد يا الهى بما ايتنى على ذكرك وشنائك وعزفتنى مشرق ايامك وجعلتنى خاضعاً
 لربوبيتك وخاشعاً لالوهيتك مستعزفاً ما نطق به لسان عظمتك .
 ثم يقوم ويقول :

الهى الهى عصى ابنى انقض ظهري وغضبتى ملكتنى . كلما تضركتنى فى سور على حسن عملك
 يذوب كبدي ويغلى الدم فى عسروتي . وجمالك مقصود العالم ان الوجه يستحي
 ان يتوجه اليك يا ادمى الرجاء تجمل ان ترتفع الى سماء كرامك . ترمى يا الهى عبرتى
 تمنحني عن الذكر والتشديد يا رب العرش الثرى اسألك بايات ملكوتك
 واسرار جبروتك بان تعجل باوليائك يا منبغى سجودك يا مالك الوجود وخلق
 لفضلك يا سلطان الغيب والشهود .

ثم يكبر ثلاث مرات ويسجد ويقول :

لك الحمد يا الهنا بما انزلت لنا ما يقربنا اليك ويرزقنا كل خير انزلته
 فى كتبك وزبرك . اى رب نشك بان تحفظنا من جنود الطغون والاولياء
 انك انت العزيز العلام .

ثم رفع راسه يقصد ويقول :

اشهد يا الهى بما شهد به اصفياك واعترف بما اعترف به اهل الفردوس
الاعلى وابجته العليا والدين طافوا عرشك العظيم . الملك والملوك

لك يا اله العالمين . انتهى

از کتابی که توضیح در این جا لازم است بی آنکه مقصد از تکرار که در چند مقام از این
صلوة نازل شده ذکر الله اسی است نه (الله اکبر) هر چند معنی تحت اللفظی
تکریر الله اکبر گفتن است ولی این کلمه مانند صلوة که علاوه بر معانی معلومه خود اصطلاحاً
نیز بمعنای تقسیم معین از عبادت انحصار یافته سجده که هر زمان ذکر صیلات شود
همان قسمت معلوم مقصود است لذا کلمه تکریر هم در اصطلاح نهی عبارت از تکرار
و ترحیب است بدرگاه الهی بنحین جهت است که الله اسی را نیز کلمه تکریر میگویند
حضرت عبدالبهار او احنا لرمسه الا طرفه ادرسه لوح از الواح مبارکه که بی از آنها
در مکاتیب جلد دوم مندرج است شرح مفصل در این خصوص فرموده اند و در
مجموع حاج میرزا حیدر علی اصفهانی که از اراض مقصود بی از احیانگاشته و نگارنده آنرا
ملاحظه نموده چنین مذکور است جناب آقا میرزا غلام حسین بنیابی روحفیه خواست سؤال

شود و صلوة کبیر هر جا لفظ کبیر است الله ای مقصود است یا الله البر قال
 جلت عبودیت کبیر تحت است و در اشراق نیر آفاق اصطلاح شد الله ای
 لذا هر جا لفظ کبیر است مقصود الله ای است و جان برض الله البر است همان
 الله البر است) دیگر سجده است و در این باره نیز باید متذکر بود که در امر مبارک
 سجده بر شیء مخصوص شرط نشده بلکه بر چیزی یا کی سجده جائز است در کتاب
 اقدس چنین نازل قوله تعالی (قد اذن الله لکم التسجود علی کل شیء مطهر و ر
 عنه حکم الحق فی کتاب ان الله یعلم و انتم لا تعلمون)
 دوم - صلوة وسطی - این نماز که الیوم غالباً اجزاء آن را معمول میدارند
 در هر روز سه مرتبه خوانده میشود قوله تعالی (و ثانی در بامداد و حین و ال و صیل)
 و در رساله سؤال جواب نازل (سؤال تعیین یک روز و ال و صیل - ج -
 حین اشراق الشمس و الزوال و الغروب و همت صلوة صبح الی زوال و من
 الزوال الی الغروب و من الغروب الی ساعتین) ولی اقامه نماز در اسحاریا
 قبل از طلوع آفتاب نیز چنانچه در صفحه ۸۱ این رساله ذکر و بیان شده ممکن است
 و درباره آفاق غیر معتدله یعنی نواحی قطبی که روز و شب طولانی است در کتاب

متطاب اقدس حنين نازل قوله تعالى (والبلدان التي طالت فيها الليالي في الايام
فليصلوا بالساعات المشاخص التي منها تحدث الاوقات انه لهو الميسر الحكيم .
صورت صلوة وسطى حنين است :

وبعد له ان يقوم متوجهاً الى القبلة ويقول :

شهد الله انه لا اله الا هو له الامر واخلاق . قد اظهر مشرق الطور وكلم الطور الذي
به انار الافق الاعلى ونطقت سدره المنسى ارفع النداب بين الارض والسماء
قد اتى المالك الملك الملكوت العزة واجبروت لله مولى الورى و
مالك العرش والشرى .

ثم يكبح ويقول :

سبحانك عن ذكرى وذکر دونى ووصفى ووصف من السموات والارض
ثم يقوم للقبوت ويقوم :

يا الهى لا تخيب من تشبت بانامل الرجاء باذيال حمتك وفضلك يا ارحم
الرحمين .

ثم يقعد ويقول :

اشهد بوحده انيتك وفردانيتك وبانك انت الله لا اله الا انت .
قد اظرت امرك ووفيت بعهدك فحمت باب فضلك على من في السموات
والارضين . والصلوة والسلام والتكبير والتهليل والتهليل على اوليائك الذين
ما منعهم شؤنات ان يخلت عن الاقبال اليك ، والفقوا ما عندهم رجا ما عندك .
انك انت الغفور الكريم .

الرفعي مقام ابيه :

شهد الله انه لا اله الا هو لهيمن القنوم قرأت نمايه كافي است ، پچنين در قنود
اشهد بوحده انيتك وفردانيتك وبانك انت الله لا اله الا انت
كافي است .

سوم صلوة صغرى

که در هر روز يك مرتبه در موقع ظهر بايد محسول که دو صورت آن چنین است :
اشهد يا الهى بانك خلقتنى لعرفانك وعبادتك اشهد فى هذا التحين بعجزى
وقوتك وضعفى واقدرك فقيرى وعنانك . لا اله الا انت لهيمن لقنوم .

تبصره ۱- در دیانت بهائی تکالیف شرعی برای دختر و پسر یکسان است و از پانزده سالگی برای هر دو واجب میشود در ساله سؤال و جواب نازل (سؤال از بلوغ در تکالیف شرعیته ج - بلوغ در سال پانزده است بحال و نادر این مقام یکسان است)

تبصره ۲- دستور شرعی اسلامی درباره بطلان نماز در صورت وجود مومی و استخوان حرام گوشت در لباس و بدن نمازگزار به بیان مبارک ذیل نسخ شده است قوله تعالی (لا یطیل الشعر صلواتکم ولا مانع عن الروح مثل العظام و غیرها البسوا التسمو کما تلبسون الخرد و السجاب ماد و نهما انه مانعی فی الفرقان و لکن اشبه علی العلماء لهو العزیز العلام)

تبصره ۳- از شرایط قبول نماز در نگاه الهی نظافت لباس و تن نمازگزار است در کتاب اقدس نازل (والذمی یری فی کساءه و سحانه لا یصدق دعائه الی الله یحسب عنه طاعا لون)

تبصره ۴- حضرت ولی امر الله در لوح جناب نعمت الله علانی میفرماید قوله غیباً (آنچه راجع بتلاوت آخر نماز سؤال نموده بودید که امر است نشینند و بخوانند

آیا روحی سندی میتوان نشست یا خیر فرمودند بنویس جلوس برگرسی جائز بی
نشستن روی زمین احسن اولی

تبصره ۵- در لوح جناب اشراق خاوری نازل (در خصوص ساین مبارک در صورت
صلوة (قد اظهر مشرق الطهور) آیا لفظ مشرق بصیغه اسم مکان یا بصیغه اسم
فاعل است فرمودند کلمه مشرق بصیغه اسم مکان باید قرائت شود)

تبصره ۶- حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرمایند قوله الاعلی (تعظیم صلوة که صحیح بخواند
لازمست لهذا اعراب جائز)

تبصره ۷- حضرت عبدالبهاء در لوح معاون التجار راقی میفرماید (از تکبیر
اللهی در حین دخول در صلوات سؤال نموده بودید آنچه در نصوص الهیه موجود است
مفروض نفسی حرفی تنزیه نتوان ولی اگر چنانچه نفسی محض ذکر کلمه مبارک الله ابھی
در حین اقدام بر اجراء اعمال صحیح و یا عبادات باین تکبیر ابدع ابھی آغاز نماید
لا باس اما فرض واجب نشود و حسن آن عمل دانستن جائز است)

ذکر الله ابھی - علاوه بر ادا می صلوة شخص کسبائی موظف بانجام فرماید
دیگری است که آن ذکر نمود پنج مرتبه الله ابھی در روز است که در کتاب مستطاب

قدس باره آن مفید بقوله تعالی (قد کتب الله لمن دان بالله الدیانت
ان یغسل فی کل یوم بیده تم وجهه ویقعہ مقبلاً الی الله ویدکر خمسا و تسعین مرتة
الله اسی کذلک حکم فاطر السماء اذا استوی علی اعراش الاسماء

بالعظمة والاقترار) در رساله سوال و جواب چنین مذکور (س - با وضوی
صلوة تلاوت ذکر نود و پنج مرتبه اسم اعظم جائز است یا نهج - تجدید وضو جائز
وضو - قبل از شروع نماز باید وضو گرفت وضو لغت بمعنی شستن پاک کردن
است در ادیان الهی شستن قسمتی از بدن مانند دست یا صورت امثال
آن برای اقامه نماز اطلاق میشود در امر بهائی وضو عبارت از شستن دست و صورت
قبل از نماز است که در آن هنگام ذکر مخصوصی اینز باید تلاوت نمود در موقع شستن
دست باید ذکر کرد:

(الهی تویدی تاخذ کتابک باستقامته لا تمنعها جنود العالم ثم احفظها عن ان تقصر
فی مالم یدخل فی ملکها انت المقدر القدير)
و در موقع شستن صورت

(ای بوجت وجهی الیک نوره بانوار وجهک ثم احفظه عن التوجه الی غیرک)

در آثار الهی مطالب ذیل درباره وضو نازل شده در سؤال و جواب مذکور
 (سؤال - در باب وضو اگر شخص مثلاً بحمام رود و تمام بدن بشوید باز وضو باید
 گرفت یا نه ج - هر حال باید حکم وضو را مجبری دارد پس هر گاه لال
 امر آنست وضو گرفته باشد وقت صلوة مصادف شود همان وضو کافی است
 یا تجدید لازم دارد ج - همان وضو کافی است پس - وضوی باید در زوال
 مجبری است و کذا وضوی زوال از برای صیقل یابند ج - وضو مربوط بنماز است در
 هر صلوة باید تجدید شود .

تبصره - باید دانست که حکم مبارک فوق در یکی از الواح حضرت عبدالبهائم ^{عظیم}
 و بسین آیات احسن بیان شده که ممکن است بایک وضو و نماز خواند حضرت
 ولی امر الله در لوح جناب محمد خان ثابت شرقی در این خصوص مسفیفاً میند قوله
 غریبانه (در جائز بودن یک وضو برای ادای دو نماز که از قلم مبارک حضرت
 عبدالبهائم صادر و آنچه در سؤال جواب این خصوص نازل فرمودید کلام
 بسین میزان است متمسک بنص قاطع باشند
 حضرت عبدالبهائم در لوح میر علی اصغر اسکونی مسفیفاً میند قوله الاحلی (وضو قبل از

وقت صلوة و حین حلول وقت هر دو مقبول تجبید لازم ندارد مگر آنکه وضو را
 گردوزیرا اتصال وضو بصلوات بدون فاصله شرط نه بین وضو و صلوة اگر فاصله
 واقع گردد و صلوة جائز است

و در سؤال و جواب نازل :

۱ در زوال که وقت و نماز است یکی شهادت حین زوال یکی نماز دیگر که در
 زوال و بگور و اتصال باید کرده شود این بهم دو وضو لازم دارد و یا اینکه در این مورد
 بخصوص یک وضو کافی است .

ج - تجبید لازم نه

در موقع یافت نشدن آب برای وضو و یا جراحت دست و صورت که در اسلام تیمم
 مینمودند در امر بهائی باید پنج مرتبه جمله (بسم الله الاطهر الاطهر) را تکرار نمود و در کتاب
 اقدس نازل (من لم یجد الماء یدکر خمس مرات بسم الله الاطهر الاطهر)
 و در رساله سؤال و جواب نازل س - در باب وضو من لم یجد الماء یدکر خمس مرات
 بسم الله الاطهر الاطهر شدت سر یا جراحت ید و وجه خواندن ذکر جائز است

ج - در شدت سرما آب گرم و در وجود جراحت پدید و وجه مانع آخر اقبل
 او جاع که استعمال آب مضر باشد ذکر معهود را بدل وضو تلاوت نمایند .
 قضای نماز - از آنجائی که ممکن است انسان بواسطه مواعلی چه در حضور چه
 در سفر موقت با انجام یک یا چند نماز شود لذا در امر مبارک برای قضای صلوات
 فائده دستوری فرموده اند که باید بعد از حصول وقت اسکان اقامه نماز وضو کرد
 و برای هر صلوات فوت شده یک مرتبه سجده نموده بگویند سبحان الله ذی
 العظمة و الاجلال و الموهبته و الافضال و بعد از تمام شدن سجده ها نشسته
 بجهه مرتبه بگویند سبحان الله ذی الملک و المملکت انص حکم فوق
 کتاب اقدس چنین است قوله تعالی (و لکم و لهن فی الاسفار اذا نزلتم و
 استرحتم المقام الامن مکان کل صلوة سجدة واحدة و اذکر و افیها سبحان الله
 ذی العظمة و الاجلال و الموهبته و الافضال الذی عجز لقل سبحان الله
 انه یفیه باحتیاته لهما الکافی الباقی العفور الرحیم و بعد از تمام التمجید و لهن ان
 تقعدوا علی سبیل التمجید و تقولوا ثمانی عشرة مرة سبحان الله ذی الملک
 و المملکت كذلك سبیل التبیح و الهدی و انها انتهت الی سبیل احد

واحد و هونذ الصراط المستقیم

و در ساله سؤال و جواب نازل شده :

(سؤال - از آیه مبارکه فی الاسفار اذا نزلتکم و استرحم المتحام الامن مکان کل صلوة سجدة واحد و ج - این سجده قضای نماز است که در آشنای حرکت و مواقع نا امن فوت شده و اگر در وقت نمازی در جای امن مسترح باشد بهمان نماز فوت بجای آورد این حکم که در قضا نازل در سفر و حضر هر دو یکسان است س - هرگاه سجده فائمه متعده و باشد تعدد ذکر بعد از سجده لازم است یا نه

ج - بعد از سجده خیر خواندن ذکر معهود کافی است بجهت تعدد سجده تعدد ذکر لازم صلوة تمیت - دیگر از صلوات بهائی صلوة تمیت است که در موقع وفات تمیت باید با جماعت اقامه گردد این صلوة که در کتاب بیان نازل شده در کتاب مستطاب اقدس تأیید گردیده و دارای شش تخمیر است شامل مناجاتی است که در اول خوانده میشود برای مجال میگویند یا الهی یا عبدک و ابن عبدک الذی انک بک و با ایاک و توجه الیک منقطعاً عن سواک انک انت ارحم الراحمین اسألك يا غفار الذنوب و ستار العيوب بان تعجل بما ينبغي لسا جودك و حبه

افضالك وتدخلك في جوار رحمتك الكبرى التي سبقت الارض والسماء لا اله الا انت الغفور الكريم

وبرامى نسا

يا الهى هذه امثلك وابنة امثلك التى آمنت بك وبآياتك وتوجبت لك
منقطعة عن سواك انك انت ارحم الراحمين اسألك يا غفار الذنوب و
ستار العيوب بان تعمل بما ينبغي سما وجودك وبحر افضالك تدخلها في جوار
رحمتك الكبرى التي سبقت الارض والسماء لا اله الا انت الغفور الكريم

وبعد يشع في البتيرات : ۱

في الاول اناكل لله عامدون وفي الثانى اناكل لله ساجدون
وفي الثالث اناكل لله قانتون وفي الرابع اناكل لله ذاكرون
وفي الخامس اناكل لله شاكرون وفي السادس اناكل لله صابرون
كل منها عشرة مرة

۱- بعد ازاداره تبرکیر (الله بهی) باید بر یک ازادکارشش گانه ۱۹ مرتبه تلاوت

شود.

گفته میشود ولی اگر کسی بگوید عهد خواندن مناجات برآید موجود نباشد ذکر بلیغرات
 سه کافی است بقوله تعالی: (والذمی عهدہ علم الصلوات لانه ان یقرء
 ما نزل قبلها الا عفی الله عن ذنوبه لانه لیس له ان یقرء
 جواب نازل:

(ادامی صلواته قبل اذ فتن واما القبلة فاینما تولوا فثم وجه الله...؛ همچنین
 صلواته میت آنهم مخصوص کبار است
 ادعیه و اذکار دیگر

در امر متدس بهائی برای اوقات مختلفه سال ادعیه و اذکار می نازل شده که هر
 کدام در موقع خود تلاوت میشود.

۱- ادعیه ایام محرمه یعنی ایام رضوان اول و ثانی محرم و دو یوم شهادت حضرت علی
 و صعود حضرت بهاء الله و یوم نور و یوم بعثت حضرت اعلی و ایام مخصوصه که
 هر یک دارای ادعیه و الواح و زیارات نامه متعدد میباشند.

۲- ادعیه صیام که بنسبت غالب ایام آن دعای مخصوص نازل شده.

۳- الواح فرائض حج بیت مبارک در بغداد و بیت مبارک شیراز.

۴- ادعیه ای که جهت فرج گشایش و شفانازل شده مانند لوح حمد و دعای است
الکافی و سایر ادعیه شفا.

۵- ادعیه ای که در اوقات مختلفه ایام و لیالی اربعیل خواب بیداری و صرف غذا
و خروج از منزل و مسافرت تلاوت میشود.

۶- الواح و ادعیه ای که در موقع سوگواریها و محافل تذکره خوانده میشود مانند کلمات علیا
و دعائی که در بالین محضر تلاوت میگردد.

۷- دعائی که در موقع بروز حوادث و آیات ارضی و سماوی خوانده میشود.

۸- مناجاتهایی که ناشیرین نجات است هنگام سیر و سفر و نقاط و نشر نجات و ^{بند} ^{مناجات}

۹- صدقه مناجات عربی و فارسی و ترکی خصوصی عمومی که در مجالس و محافل و سایر اوقات

۱- جمال مبارک در لوح و رقاعی شریفه یا قوله الاحلی (اینکه مرقوم فرموده بودند در بعضی ادعیه

و مناجات منزل نازل و اجله که در مقام رجاء و جملنی که اضافه بقائل است تلاوت شود از تحریف محض

یا نه عرض میشود این فقره تحریف نیست و هر دو قسم جائز است همچنین کلمه مبارکه قل اللهم

قل لک الحمد حذف کلمه قل و ذکر آن هر دو صحیح است اما ذکر نظر شرافت کلمه مبارکه که از ممالک

احدیّه ظاهر شده حذف آن جائز است که ظهور عبودیت و اختصاص این مقام اطهر است.

تلاوت میشود.

در ظهور مبارک حضرت بهاء الله که فخر قرون اعصار است بقدری آیات الهیه و کتب
 قیمیه از سما مشیت نازل شده که احصای آن از حیز امکان بیرون است یا
 است که دوستان عزیز بهائی و جوانان روشن و ان الهی از این محازک
 و کمزور قدسیه غافل نمانند و الواح و آثار می را که اشعه ساطعه مخطف البصا
 اهل دانش در آتیه خواهد گشت و مندرج باش در بساط انساقت مائده ای
 رنگین خواهد گستر و با چشم جان بخوانند. پایان

موجب تعلق شدید خاطر این عبدین بیان مبارک اهل
 هیچ عملی بعد از معرفت فضل اوصوله نبوده و نیست
 که حضرت نقطه اولی اجل کبریاء با فصیح بیان نهایت ایجاز و اختصار نازل
 فرمودند برای اجرای لول آن این ذره ناچیز با نهایت ضعف بصیرین سلسله
 غنیه را تخریر نمود. ذره بمقدار: یحیی بن جعفر می

ملحقات

خوانندگان محترم،

مضمون نماز واجب در ضمیمه‌ی این کتاب به فارسی صرفاً جهت درک بهتر مفاهیم و معانی عمیقی است که در آن نهفته است. البته مستحضرید که نماز را به لسان فارسی نباید به جای آورد. چنانچه حضرت ولی امرالله در توقیع ۲۳ جولای ۱۹۳۲ می‌فرمایند:

«از قبل اشاره و تأکید گشت که ترجمه‌ی آثار عربیه به لغت نوراء ممدوح و مقبول نه، علی‌الخصوص احکام کتاب اقدس و ادعیه و صلوات. باید اطفال را از صغر سن به لغت عربی آشنا نمود و تعلیم داد زیرا لغت اصلی تأثیری کلی و حلاوتی دیگر دارد.»

نمازهای واجب

در دین بهائی سه نماز کوچک و متوسط و بزرگ وجود دارد که هر فرد بهائی باید یکی از آنها را در شبانه روز بخواند.

۱- نماز کوچک که روزی یک بار از ظهر به ظهر تلاوت می‌شود:

«شهد یا الهی بآنک خلقتنی لعرفانک و عبادتک. اشهد فی هذا الحین بعجزی و قوتک و ضعفی و اقتدارک^۱ و فقری و غنائک. لا إله إلا انت المیهمن القیوم.»

(مضمون فارسی: ای پروردگار من! گواهی می‌دهم به این که مرا برای شناسایی و پرستش خود آفریدی. در این لحظه گواهی می‌دهم به ناتوانی خویش و توانایی تو و ضعف خویش و بی‌نیازی تو. نیست خدایی جز تو که نگهدارنده و استوار است.)

۲- نماز متوسط که روزی سه بار در بامداد و حین ظهر و شامگاه تلاوت می‌شود:

(و من أراد أن یصلی له أن یغسل یدیه و فی حین الغسل یقول):

«الهی قو یدی لتأخذ کتابک باستقامة لاتمنعها جنود العالم. ثم احفظها عن التصرف فیما لم یدخل فی ملکها. انک انت المقتدر القدير.»

^۱ توضیح آن که در صفحات فضل شماره ۱، مؤسسه‌ی معارف بهائی بلسان فارسی، کانادا، ۱۴۴ بدیع، ۲۰ اکتبر ۱۹۸۷ جمله‌ی «ضعفی و اقتدارک» آمده است، در حالی که در ادعیه حضرت محبوب این جمله نگاشته نیست.

(و فى حين غسل الوجه يقول):

«أى ربّ وجهت وجهى اليك. نورّه بانوار وجهك ثمّ احفظه عن التوجّه الى غيرك.»

(و بعد له ان يقوم متوجّهاً الى القبلة و يقول):

«شهد الله أنّه لا إله الاّ هو. له الامر و الخلق. قد أظهر مشرق الظهور و متكلّم الطور الذى به أنار الافق الاعلى و نظقت سدرة المنتهى و ارتفع النداء بين الارض و السماء قد أتى المالك الملك و الملكوت و العزّة و الجبروت لله مولى الورى و مالك العرش و الثرى.»

(ثمّ يركع و يقول):

«سبحانك عن ذكرى و ذكر دونى و وصفى و وصف من فى السموات و الارضين.»

(ثمّ يقوم للقنوت و يقول):

«يا الهى لاتخيّب من تشبّث بأنامل الرجاء بأذيال رحمتك و فضلك يا أرحم الراحمين.»

(ثمّ يقعد و يقول):

«أشهد بوحدانيتك و فردانيتك و بأنك انت الله لا اله الاّ انت. قد أظهرت أمرك و وفيت بعهدك و فتحت باب فضلك على من فى السموات و الارضين. و الصلوة و السلام و التكبير و البهاء على اوليائك الذين ما منعتهم شئون الخلق عن الاقبال اليك و انفقوا ما عندهم رجاء ما عندك. انك انت الغفور الكريم.»

مضمون فارسی: و کسی که اراده نمود، نماز گزارد، بر اوست که دست‌هایش را بشوید و در هنگام شستن آنها بگوید: «ای خدای من! دست‌هایم را نیرو بخش تا کتابت را برگزیم با آن پایداری‌ای که لشکریان جهان دست‌هایم را از گرفتنش باز ندارند. سپس آنها را از تصرف بر آنچه که مالک نیستند، محافظت بفرما. بدرستی که تو بسیار توانا و نیرومندی.»
(و هنگام شستن صورت خویش گوید):

«ای پروردگار! رویم را به سوی تو گردانیدم. آن را به نور رویت تابناک کن. سپس آن را از روی نمودن به سوی غیر خود محافظت کن.»
(و سپس بر اوست که بایستد، روی به سوی قبله کند و بگوید):

«خداوند گواهی می‌دهد که پروردگاری جز او نیست. عالم امر «پیامبران» از آن اوست. به تحقیق محل تابش ظهور و سخنگوی طور ظاهر شد. کسی که افق اعلیٰ به وجودش روشن شد و سدرۃ المنتهی درختی که خداوند در آن به حضرت موسی تجلی نمود» به سخن درآمد و ندا میان زمین و آسمان بلند شد. به تحقیق دارنده‌ی این جهان و آن جهان آمد و عزت و عظمت خاص خداوندی است که سرور بندگان است و صاحب عرش و جهان خاکی است.»

(سپس برای قنوت بایستد و بگوید):

«ای خدای من! کسی را که با انگشتان امید به دامن‌های رحمت و فضل و چنگ زده است، نا امید مکن، ای مهربان‌ترین رحم‌کنندگان.»
(سپس بنشیند و بگوید):

«بر یگانگی و یکتایی تو گواهی می‌دهم و بر این که تویی پروردگار و خداوندی جز تو نیست. همانا امر خود را آشکار کردی و به پیمان خویش وفا نمودی و در بخشش خود را بر هر که در آسمانها و زمین هاست، گشودی. درود و سلام و تکبیر و درخشش نور بر دوستان باد! آنانی که نیازهای دنیوی ایشان را از روی آوردن به سوی تو باز نداشت و آنچه را دارا بودند، به امید دستیابی به آنچه نزد تو است، بخشیدند. به درستی که تویی آمرزنده و بسیار بخشنده.»

۳- نماز بزرگ را هر هنگام و هر وقت که انسان در خود حالت اقبال و خصوع مشاهده نماید، می‌تواند ادا کند:

«هو المنزل الغفور الرحيم.»

(للمصلّي ان يقوم مقبلاً الى الله و اذا قام و استقرّ في مقامه ينظر الى اليمين و الشمال كمن ينتظر رحمة ربّه الرحمن الرحيم. ثمّ يقول):

«يا اله الأسماء أسئلك بمطالع غيبك العليّ الأبهي بأن تجعل صلاتي ناراً لتحرق حجباتي التي منعتني عن مشاهدة جمالك و نوراً يدلني الى بحر وصالك.»

(ثم يرفع يديه للقبول لله تبارك و تعالی و يقول):

«يا مقصود العالم و محبوب الامم! تراني مقبلاً اليك منقطعاً عما سواك متمسكاً بحبلك الذي بحرته تحرّكت الممكنات. اي ربّ انا عبدك و ابن عبدك. اكون حاضراً قائماً بين ايادي مشيتك و ارادتك و ما اريد الا رضائك. اسئلك ببحر رحمتك و شمس فضلک بان تفعل بعبدك ما تحبّ و ترضى. و عزّتک المقدّسة عن الذكر و الثناء كل ما يظهر من

عندك هو مقصود قلبي و محبوب فؤادي. الهى الهى لا تنظر الى آمالى و اعمالى بل ارادتك التى احاطت السموات و الارض. و اسمك الاعظم يا مالک الامم ما اردت الا ما اردته و لا احب الا ما تحب.»

(ثمّ يسجد و يقول):

«سبحانك من أن توصف بوصف ما سواك او تعرف بعرفان دونك.»

(ثمّ يقوم و يقول):

«ای ربّ فاجعل صلاتى كوثر الحيوان ليقبى به ذاتى بدوام سلطنتك و

يذكرك فى كلّ عالم من عوالمك.»

(ثمّ يرفع يديه للقبول مرةً أخرى و يقول):

«يا من فى فراقك ذابت القلوب و الاكباد و بنار حبّك اشتعل من فى البلاد!

اسئلك باسمك الذى به سخّرت الآفاق بان لا تمنعنى عمّا عندك يا مالک

الرقاب. ای ربّ ترى الغريب سرع الى وطنه الاعلى ظلّ قباب عظمتك و

جوار رحمتك و العاصى قصد بحر غفرانك و الدليل بساط عزك و الفقير

افق غنائك. لك الامر فيما تشاء. اشهد أنّك انت المحمود فى فعلك و

المطاع فى حكمك و المختار فى امرك.»

(ثمّ يرفع يديه و يكبّر ثلاث مرّات ثمّ ينحى للركوع لله تبارك و تعالى و

يقول):

«يا الهى! ترى روحى مهتزّاً فى جوارحى و اركانى شوقاً لعبادتك و شغفاً

لذكرك و ثنائك و يشهد بما شهد به لسان امرك فى ملكوت بيانك و

جبروت علمك. ای ربّ احبّ أن اسئلك فى هذا المقام كل ما عندك

لا ثبات فقرى و اعلاء عطائك و غنائك و اظهار عجزى و ابراز قدرتك و اقتدارك.»

(ثمّ يقوم و يرفع يديه للقبول مرة بعد اخرى و يقول):
«لا اله الا انت العزيز الوهاب. لا اله الا انت الحاكم فى المبدء و المآب. الهى الهى! عفوك شجعنى و رحمتك قوتنى و ندايتك ايقظنى و فضلک اقامنى و هدانى اليك و الا ما لى و شأنى لا قوم لى باب مدين قربك او اتوجه الى الانوار المشرقة من افق سماء ارادتك. اى رب ترى المسكين يقرع باب فضلک و الفانى يريد كوثر البقاء من ايدى جودك. لك الامر فى كل الاحوال يا مولى الاسماء و لى التسليم و الرضاء يا فاطر السماء.»

(ثمّ يرفع يديه ثلاث مرات و يقول):

«الله اعظم من كل عظيم»

(ثمّ يسجد و يقول):

«سبحانك من أن تصعد الى سماء قربك اذكار المقرّبين او ان تصل الى فناء بابك طيور افئدة المخلصين. اشهد أنك كنت مقدساً عن الصفات و منزهاً عن الاسماء. لا اله الا انت العلىّ الابهى.»

(ثمّ يعقد و يقول):

«اشهد بما شهدت الاشياء و الملائع الاعلى و الجنة العليا و عن ورائها لسان العظمة من الافق الابهى. أنك انت الله لا اله الا انت و الذى ظهر أنه هو السر المكنون و الرمز المخزون الذى به اقترن الكاف بركنه النون. اشهد أنه هو المسطور من القلم الاعلى و المذكور فى كتب الله ربّ العرش و الثرى.»

(ثمّ يقوم مستقيماً و يقول):

«يا اله الوجود و مالك الغيب و الشهود! ترى عبراتي و زفرااتي و تسمع ضجيجي و صريخي و حنين فؤادي و عزّتك اجترحاتي أبعدتني عن التقرب اليك و جريراتي منعتني عن الورد في ساحة قدسك. اى ربّ حبّك اذناني و هجرك اهلكني و بعدك احرقني. اسئلك بموطئ قدميك في هذا البيداء و بلييك لبيك اصفيائك في هذا الفضاء و بنفحات وحيك و نسماّت فجر ظهورك بأن تقدّر لي زيارة جمالك و العمل بما في كتابك.»

(ثمّ يكبر ثلاث مرّات و يركع و يقول):

«لك الحمد يا الهى بما أيدتني على ذكرك و ثنائك و عرفتنى مشرق آياتك و جعلتنى خاضعاً لربوبيتك و خاشعاً لالوهيتك و معترفاً بما نطق به لسان عظمتك.»

(ثمّ يقوم و يقول):

«الهى الهى عصيانى أنقض ظهري و غفلتى أهلكتنى. كلما أتفكر فى سوء عملي و حسن عملك يذوب كبدي و يغلى الدم فى عروقي و جمالك يا مقصود العالم ان الوجه يستحيى ان يتوجه اليك و أياى الرجاء تخجل أن ترتفع الى سماء كرمك. ترى يا الهى عبراتي تمنعني عن الذكر و الشاء يا ربّ العرش الثرى. أسألك بآيات ملكوتك و اسرار جبروتك بأن تعمل باولائك ما ينبغى لوجودك يا مالك الوجود و يليق لفضلك يا سلطان الغيب و الشهود.»

(ثمّ يكبر ثلاث مرّات و يسجد و يقول):

لك الحمد يا الهنا بما انزلت لنا ما يقربنا اليك و يرزقنا كل خير انزلته في
كتبك و زبرك. اي ربّ نسئلك بان تحفظنا من جود الظنون و الاوهام.
انك انت العزيز العلام.»

(ثمّ يرفع رأسه يقعد و يقول):

«اشهد يا الهی بما شهد به اصفیائک و اعترف بما اعترف به اهل الفردوس
الاعلی و الذین طافوا عرشک العظیم. الملک و الملکوت لک يا اله
العالمین.»

مضمون فارسی: اوست نازل کننده و بخشاینده و مهربان.

بر نمازگزار است که رو به سوی قبله‌ی خداوند بایستد و همچنان که
برجای خود قرار دارد، به سمت راست و چپ نظر اندازد، گویی منتظر
رحمت پروردگار رحمن و بخشنده‌ی خویش است. سپس بگوید:

«ای پروردگار نام‌ها و ای آفریننده‌ی آسمان‌ها! به طلوع گاه‌های نادیدنی
بلند مرتبه و روشنت ترا سوگند می‌دهم، نماز مرا چون آتشی نمایی که
پرده‌هایی را که مانع و حایل از مشاهده‌ی زیبایی تو می‌شوند، بسوزاند و
«این نماز مرا» چون نوری گردانی تا مرا به دریای وصال رهنمون شود.»
(سپس دو دست خویش را به قنوت برای خداوند تبارک و تعالی بلند کند
و بگوید):

«ای مقصود جهان و ای محبوب مردمان! مرا می‌بینی که روی به سوی
آورده‌ام، در حالی که از غیر تو بریده‌ام و به ریسمانت چنگ زده‌ام که از
حرکتش تمامی موجودات به حرکت درآیند.»

بارخدایا! من بنده‌ی تو و فرزند بنده‌ی توام. حاضر و آماده‌ام که اراده و مشیت ترا انجام دهم و آرزویی جز رضای تو ندارم. به دریای رحمت و خورشید فضلت ترا سوگند می‌دهم که بر بنده‌ی خود آن کنی که میل و رضای تو است. قسم به عزتت که مقدس از ذکر و ثنات، هرچه از سوی تو پدیدار شود، همانا خواست دل من و محبوب قلب من است.

ای خدای من! به آرزوها و کردار من منگر، بلکه به اراده‌ی خود که آسمان‌ها و زمین را فرا گرفته است، بنگر. قسم به اسم اعظمت، ای فرمانروای مردمان! جز خواسته‌ی تو نخواسته‌ام و جز آنچه را که تو دوست می‌داری، دوست ندارم.»

(سپس بایستد و بگوید):

«بارخدایا! این نماز مرا همچون چشمه‌ی آب حیات گردان که تا زمانی که سلطنتت برقرار است، با آن ذات من جاودانگی یابد و در هر عالمی از عوالمت به ذکر تو مشغول باشم.»

(سپس بار دیگر دست‌ها را به قنوت بالا برد و بگوید):

«ای کسی که دل‌ها و جگرها در فراق سوختند و از آتش محبت همه‌ی کسانی که در عالم هستند، برافروختند! ای صاحب اختیارا به نامت که همه‌ی جهان را تسخیر کرده است، ترا سوگند می‌دهم که مرا از آنچه نزد تو است، بازمداری.»

خداوندا! این غریب را می‌بینی که به سوی وطن اعلا‌ی خویش در ظلّ سایبان عظمت و در جوار رحمت تو می‌شتابد و این گناهکار را «می‌بینی» که سفره‌ی فراخ بزرگواری ترا می‌جوید و این فقیر را «می‌بینی» که افق

بی‌نیازی ترا می‌طلبد. همانا امر از آن تست. گواهی می‌دهم که در کارهای خودستودنی هستی و در هر آنچه حکم فرمایی، فرمانروا هستی و در هر چه امر فرمایی، صاحب اختیاری.»

(سپس دست‌هایش را بلند کرده، سه مرتبه تکبیر الله ابهی گوید و پس از آن در مقابل خداوند تبارک و تعالی به رکوع رفته و بگوید):

«ای خدای من! می‌بینی که چگونه روحم در جوارح و ارکان بدنم از شوق عبادت و از شادی ذکر و ثنای تو به اهتزاز درآمده است و گواهی می‌دهد به همانی که زبان امرت در ملکوت بیان و جبروت دانشت بدان گواهی داده است. بار خدایا! دوست دارم، در این حالت از تو هر آنچه را که نزد تو است، برای اثبات فقر خود و بزرگداشت عطا و بی‌نیازی تو، برای اظهار ناتوانی خود و تجلی قدرت و توانایی تو بطلبم.»

(سپس بایستد و بار دیگر دست‌ها را به قنوت بالا برد و بگوید):

«نیست خدایی جز تو که بزرگ و بخشنده‌ای. نیست خدایی جز تو که در آغاز و پایان آفرینش فرمانروا هستی. ای آفریدگار من! ای پروردگار من! بخشایش تو مرا جسور کرد و رحمت تو مرا نیرومند کرد و ندای تو مرا بیدار کرد و فضل تو مرا برخیزاند و به سوی هدایت نمود، و گرنه من چه باشم و چه شأنی دارم که به خود جرأت دهم، در آستانه‌ی شهر قرب تو بایستم و یا به انوار درخشنده از آسمان اراده‌ی تو روی آورم؟

بارخدایا! این مسکین را می‌بینی که در فضل ترا می‌کوبد و این فانی را (می‌بینی) که آب حیات جاودانه از دستان کرم تو می‌جوید. همانا در

همه‌ی احوال امر از آن توست، ای خداوندگار نام‌ها! و همانا بر من است
که تسلیم و خشنود باشم، ای آفریننده‌ی آسمان‌ها!»
(سپس دست‌هایش را سه مرتبه بلند کرده و بگوید):
«خداوند از هر بزرگی بزرگتر است.»
(سپس سجده کند و بگوید):

تو پاک از آنی که نیایش‌های نزدیکان به آسمان قربت رسد یا پرندگان
دل‌های مخلصان به آستانه‌ی درگاهت رسند. گواهی می‌دهم، همانا تو
پاک از صفات و منزله از نام‌ها هستی. نیست خدایی جز تو که بلند مرتبه و
درخشنده است.

(سپس بنشیند و بگوید):

«گواهی می‌دهم به هر آنچه که همه‌ی اشیاء و اهل ملأ‌اعلی و بهشت برین
بدان شهادت دادند و فراتر از آن، شهادت می‌دهم به آنچه که زبان عظمت
در افق ابهی بدان گواهی داد. همانا تویی خداوندگار و نیست خدایی جز
تو.

آن وجودی که آشکار گشت، همانا راز پنهان و رمز نهفته در گنجی است
که به وسیله‌ی او "ک" و "ن" به هم پیوست «کن». گواهی می‌دهم که هم
اوست که نامش را قلم‌اعلی بنگاشت و هم اوست که ذکرش در
کتاب‌های خداوند صاحب‌عرش و زمین آمده است.»
(سپس بایستد و بگوید):

«ای پروردگار هستی و صاحب دیدنی‌ها و نادیدنی‌ها! اشک و آهم را
می‌بینی و ضجّه و فریاد و ناله‌ی دلم را می‌شنوی. به عزتت قسم، گناهانم

مرا از نزدیکی به تو دور کرده است و خطاهایم مرا از ورود به ساحت پاکت بازداشته است. ای خداوند! محبت تو مرا غنا بخشیده و هجران تو مرا هلاک کرده و دوری از تو مرا سوزانده است. به جای پاهایت در این صحرا و به بلی بلی گفتن برگزیدگان در این فضا و به نفعات و حیات و نسیم‌های ملایم بامداد ظهورت ترا سوگند می‌دهم که زیارت جمال خود را برایم مقدّر کنی و نیز عمل بدانچه را که در کتاب خویش است، برایم مقدور نمایی.

(سپس سه مرتبه تکبیر الله ابهی گوید و پس از آن به رکوع رفته، بگوید):
«ای آفریدگار من! ستایش ترا سزااست که مرا به ذکر و ثنایت موفق گردانیدی، تابشگاه (مشرق) آیات خود را به من شاساندی و مرا در برابر پروردگاری خویش خاضع گرداندی و در برابر خداوندگاریت فروتن کردی و به آنچه لسان عظمتت گفت، معترف نمودی.»
(سپس بایستد و بگوید):

«ای خدای من! ای خدای من! کمرم از بار گناهانم شکسته است و غفلتم مرا هلاک کرده است. هرگاه به کردار بد خود و کارهای نیک تو اندیشه می‌کنم، جگرم می‌گدازد و خون در رگ‌هایم به جوشش در می‌آید. ای مقصود عالم! به جمالت قسم، رویم از توجه و روی آوردن به سویت شرم می‌کند و دست‌های آرزومندم خجالت می‌کشند که به سوی آسمان کرمت بلند شوند. ای خدای من! ای خداوند صاحب عرش و زمین! می‌بینی که اشک‌هایم مرا از ذکر و ثنایت باز می‌دارند. به آیات ملکوت و

اسرار جبروت ترا سوگند می‌دهم که با دوستان آنچنان که شایسته‌ی
بخشش و سزاوار فضل خود است، رفتار کنی، ای پادشاه آشکار و نهان!
(سپس سه مرتبه تکبیر الله ابهی گوید، به سجده رود و بگوید):

«ستایش ترا سزااست ای پرودگار ما! برایمان نازل کردی آنچه که ما را به
سویت نزدیک می‌کند و ما را از هر چیز نیکی که در کتاب‌ها و
نوشته‌هایت است، روزی دهد. بار خدایا! از تو می‌طلبیم که ما را از
لشکرهای تردید و گمان محفوظ بداری. همانا تویی گرامی و دانا.»
(سپس سر از سجده برداشته، بنشیند و بگوید):

«ای خداوند من! گواهی می‌دهم به آنچه که برگزیدگانت بدان گواهی
دادند و اعتراف می‌کنم به آنچه اهل بهشت برین و فردوس علیا که طائف
عرش عظیم تو هستند، به آن اقرار کردند. پادشاهی زمین و آسمان از آن
توست، ای خداوند عالمیان!»

نماز برای مردگان

این یگانه نماز واجب در دین بهائی است که باید به صورت جماعت خواند شود. نماز میّت را یک نفر مؤمن می‌خواند، در حالی که همه ایستاده‌اند. واجب نیست که این نماز رو به سوی قبله گزارده شود.

نماز میّت اگر در گذشته و صعود کننده مرد باشد:

«یا الهی هذا عبدک و ابن عبدک الذی آمن بک و بآیاتک و توجّه الیک منقطعاً عن سواک. انک انت ارحم الراحمین. اسئلك یا غفار الذنوب و ستار العیوب بأن تعمل به ما ینبغی لسماء جودک و بحر افضالک و تدخله فی جوار رحمتک الکبری التي سبقت الارض و السماء. لا اله الا انت الغفور الکریم.»
(مضمون به فارسی: ای پروردگار من! این بنده‌ی تو و پسر بنده‌ی تو است که به تو و آیات تو ایمان آورد و در حالی که از غیر تو بریده بود، رو به سوی تو نمود. همانا تو رحیم‌ترین رحم‌کنندگانی.

ای بخشاینده‌ی گناهان و پرده پوش عیب‌ها! ترا سوگند می‌دهم که به این بنده‌ی خود آنچه را که شایسته‌ی آسمان بخشش و دریای بزرگواری تو است، روا نمایی و او را در پناه رحمت کبریایت که بر آسمان و زمین پیشی گرفته است، وارد سازی. جز تو که بخشنده و کریمی، پروردگاری نیست.)

نماز میّت اگر در گذشته و صعود کننده زن باشد:

«يا الهی هذه امتك و ابته امتك التي آمنت بك و بآياتك و توجهت اليك
 منقطعة عن سواك انك انت ارحم الراحمين. اسألك يا غفار الذنوب و ستار
 العيوب بأن تعمل بها ما ينبغي لسماء جودك و بحر افضالك و تدخلها في جوار
 رحمتك الكبرى التي سبقت الارض و السماء. لا اله الا انت الغفور الكريم.»
 (مضمون فارسی: ای پروردگار من! این کنیز تو و دخت کنیز تو است که به تو
 و آیات تو ایمان آورد و در حالی که از غیر تو بریده بود....)

اذکار نماز میت:

الله ابھی

انا کل لله عابدون

الله ابھی

انا کل لله ساجدون

الله ابھی

انا کل لله قانتون

الله ابھی

انا کل لله ذاکرون

الله ابھی

انا کل لله شاکرون

الله ابھی

انا کل لله صابرون

لغت نامه

لغت نامه^۱

	الف
پدران (جمع اب)	آباء
عالمی که انتها ندارد	ابد
جمع ابد	آبدین
پیروز و ظهور آوردن	ابراز
دور ساخته مرا	ابعدتی
پسر	ابن
باجلال و بهاء (اشاره به حضرت بهاء الله)	ابهی
عمل کنید	اتبعوا
فکر می کنم، دقت می کنم	اتفکر
پرهیزکاران (جمع تقی)	اتقیاء
رو می آورم	اتوجه
که رو بیاورم	لاتوجه
آمد	اتی
اثرها (جمع اثر)	آثار

^۱ لغت نامه از «نفحات فضل»، مؤسسه‌ی معارف بهائی بلسان فارسی است.

اثبات کردن، ضد رد و انکار	اثبات
ثمر و میوه آورد	ثمر
گناهان	اجتراحات
قرار بده، مقرر فرما	اجعل
برای	اجل
در خود گرفته، احاطه کرده	احاطت
دوستان من (جمع حیب)	احبائی
دوستان (جمع حیب)	احبه
دوست می دارم	احب
یکتایی تو	احدیتهک
آتش زد مرا	احرقنی
احاطه فرمودی	احطت
محافظه فرما	احفظ
فرا بگیر، به حافظه بسپار	احفظ
حالت‌ها (جمع حال)	احوال
مقصود عالم وجود است	اختراع
خارج می شوم	اخرج
خارج ساختی مرا	اخرجتنی
دنیای بعد	آخرة (آخرت)
دیگری (مؤنث آخر) مرة اخرى:	اخری

بار دیگر

اذا	هنگامی که، در آن هنگام که
آذان	گوش‌ها (جمع اذن)
اذکار	دعا و مناجات (جمع ذکر)
اذیال	دامن‌ها، گوشه‌های لباس (جمع ذیل)
اراد	خواست، اراده کرد
اراده	خواست و آرزو
ارتفع	بلند شد
ارجعی	برگردان مرا، راجع فرما مرا
ارحم	رحیم‌تر، مهربان‌تر
اردت	اراده کردم، خواستم
ارده	اراده کردی آن را
ارسله	فرستاد او را، رسالت داد او را
ارض	زمین، کره‌ی خاک
ارضین	زمین‌ها (جمع ارض)
ارکان	پایه‌ها، اجزاء بدن (جمع رکن)
ارید	اراده می‌کنم، می‌خواهم
اسألک	می‌طلبم از تو، ان اسألک: که از تو بطلبم
ازل	عالمی که ابتدا ندارد

جمع ازل	آزال
روشنی گرفت	استضاء
اطمینان، ضد تزلزل	استقامة
قرار گرفت	استقر
غرور و وزید، استکبار و سرکشی کرد	استکبر
رازها (جمع سر)	اسرار
نام	اسم
نامها	اسماء
اسم با عظمت تو	اسمك الاعظم
روشن شد، شعله زد	اشتعل
درخشید، اشراق کرد	اشرقت
مردم بد، دشمنان، ظالمان (جمع شقی)	اشقیاء
شهادت می‌دهم	اشهد
شهادت بده	اشهد
به شهادت می‌طلبم (با تأکید)	اشهدن
به آنان نشان دادیم، گواهی و شهادت	اشهدناهم
دادیم بر آنها	
صبح را آغاز کردم	اصبحت
صبح کردیم، شدیم	اصبحنا
برگزیدگان (جمع صفی)	اصفیاء

رضتانی	رنجور ساخت مرا
اظهار	ظاهر و آشکار شد
اظهر	آشکار کرد
اظهرت	ظاهر کردی
اعترف	اقرار و اعتراف کرد
اعترف	اقرار می کنم
اعداء	دشمنان (جمع عدو)
اعرض	روگرداند، اعراض کرد
اعصمنا	ما را از خطا حفظ فرما
اعظم	بزرگترین، برترین
اعلاء	بلند کردن، اثبات کردن
اعمالی	کارها و کرده های من
افق	کرانه ی آسمان، تا حدی که می توان دید
آفاق	جمع افق
افنان	شاخه های کوچک درختان
افنده	روح، روان (جمع فؤاد)
اقامنی	برپاداشت مرا، مرا ایستاند
اقبال	روی آوردن، پذیرفتن، قبول کردن
اقلوا	روی آوردند

قدرت و توانایی	اقتدار
قرین شد	اقترن
بخوان	اقراء
می ایستم	اقوم
که بایستم	لاقوم
جگرها (جمع کبد)	اکباد
بسیار بزرگ، بزرگتر	اکبر
بنویس، قرار بده	اكتب
می باشم، هستم	اکون
حرف تعریف که فقط بر سر	ال
اسم می آید	
که (برای مؤنث)	التي
نغمه‌ها و آهنگ‌ها	الحان
بجز، بغير	الا
ای خدای من	اللهم
که (برای مذکر)	الذي
کسانی که (برای مذکر)	الذين
خدا، معبود	اله
خدای ما	الهنا
خدای من	الهي

نوشته‌ها، لوح‌ها (جمع لوح)	الواح
خدایی	الوهية (الوهیت)
بسوی	الی
کتاب اصل	ام الكتاب
مادر	ام
آرزوهای من (جمع امل)	آمالی
حکم، فرمان	امر
گروه‌های مردم، امت	امم
ایمان آوردید	آمتتم
ایمان آوردند	آمنوا
این که	ان
اگر	ان
همانا، بدرستی که	ان
من (ضمیر اول شخص)	انا
بدرستی که ما	انا
روشن شد، نورانی شد	انار
انتهای انگشتان (جمع انمله)	انامل
تو (ضمیر مخاطب مذکر)	انت
شما (ضمیر جمع مخاطب مذکر)	انتم
جنس مؤنث، زن	انثی

نازل کن	انزل
نازل فرمودی، فرو فرستادی	انزلت
انفاق کردند، بخشیدند	انفقوا
سنگین کرده، خم کرده	انقض
روشنایی‌ها (جمع نور)	انوار
ساکنان	اهل
هلاک ساخت مرا	اهلکتی
هلاک ساخت مرا (برای مؤنث)	اهلکتی
یا	او
ودیعہ قرار دادم، سپردم	اودعت
این دنیا	اولی
دوستان تو	اولیائک
نخست‌ها، (جمع اول)	اولین
خیالات بی اساس (جمع وهم)	اوهام
ای (خطاب به شخص مقابل، حرف ندا)	ای
کدام	ای
دست‌ها (جمع ید)	ایادی
روزها (جمع یوم)	ایام
آیات تو، نشانه و اثرهای تو (جمع آیه)	آیاتک
تأیید کردی مرا	ایدتتی

ایقظنی
ایقن

بیدار کرد مرا
یقین بدان

ب

باب

باطل

بحر

بدل

برکة

بساط

بصر

بعد

بعد

بعید

بعض

بقاء

بل

بلاد

بلاغ

بهاء

در، درگاه

ناصریح

دریا

به جای، در عوض

برکت، فراوانی

جایگاه

چشم، بینایی

سپس، بعد

دوری

دورافتاده (سجن بعید ادرنه است)

پاره‌ای قسمتی

جاودان بودن

بلکه

شهرها (جمع بلد)

ابلاغ، راهنمایی

روشنایی، جلال

بیان	شرح دادن، تبیین
بیان	کتاب آسمانی و الهی حضرت باب
بیت	خانه
بیداء	بیابان بی پایان
بیضاء	سفید، روشن
بین	میانه، وسط
بین ایادی	روبرو، در دست، در اختیار

ت

تأخذ	می گیرد
تبارک	مقدس و متبارک است
تبشر	بشارت و خبر خوش می دهد
تتلی	خوانده می شود
تجعل	قرار می دهی (ان تجعل: که قرار دهی)
تحب	دوست می داری
تحت	زیر، در زیر
تحرق	می سوزاند (لتحرق: که بسوزاند)
تحركت	به حرکت آمد
تحفظ	حفظ می کنی
	(ان تحفظ: که حفظ کنی)

خبر می دهد	تخبر
شرم می کند	تخجل
نومید می کنی (لا تخیب: نومید مکن)	تخیب
می بینی مرا	ترانی
بلند می شود (ان ترتفع: که بلند شود)	ترتفع
راضی می شوی	ترضی
واگذاری، تفویض	تسلیم
می شنوی	تسمع
می خواهی	تشاء
تعلق و وابستگی یافته، چنگ زده	تشیب
دست بردن، دست درازی کردن	تصرف
بالا می رود، صعود می کند	تصعد
می رسد، (ان تصل: که برسد)	تصل
زده می شود (لو تضرب: اگر زده شود)	تضرب
مضطرب و نگران می شوی	تضطرب
(لا تضطرب: نگران و مضطرب مباش)	
بلند است، بلند مرتبه است	تعالی
شناخته می شوی	تعرف
(ان تعرف: که شناخته شوی)	
معامله می کنی، رفتار می کنی	تعامل

(ان تعمل: که رفتار کنی)	تعن
نعمه خوانی می کند	تفعل
می کنی (ان تفعل: که بکنی)	توفقتا
موفق می داری ما را	تقدر
مقدر می کنی (ان تقدر: که مقدر کنی)	تقرب
نزدیکی جستن	تکبیر
کلماتی که برای بزرگداشت و تحیت	
گفته می شود، مثل الله ابهی و الله اکبر	
کافر می شوید	تکفروا
کفایت می کند	تکفی
می باشی (لاتکن: مباش)	تکن
آن	تلك
منع می کند، باز می دارد	تمنع
منع می کنی، محروم می سازی	تمنع
(ان لاتمنعی: که مرا محروم نسازی)	
می خوابد	تنام
فراموش می کنی	تنسی
(لا تنس: فراموش مکن)	
نظر می کنی (لاتنظر: نظر مکن)	تنظر
روی آوردن	توجه

توجه کردند، روی آوردند	توجهوا
وصف می شوی	توصف
(ان توصف: که وصف شوی)	
توکل کن	توکل
هدایت می کند	تهدی
	ث
خاک، عالم خاک	ثری
دنیا و آخرت، انس و جن	ثقلین
سه (۳)	ثلاث
سپس	ثم
ستایش و تحسین	ثناء
	ج
قدرت و اختیار	جبروت
آفریدی، قرار دادی مرا	جعلتی
زیبایی و آراستگی تو	جمالک
صاحب جمال، زیبا	جمیل
لشکرها (جمع جند)	جنود
بهشت برین، عالم نهران زبرین	جنة علیا

مجاورت، همسایگی	جوار
اعضای بدن انسان (جمع جارحة)	جوارح
بخشندگی تو	جودك

ح

در حضور، ضد غایب	حاضر
در حال حضور	حاضرا
دارنده‌ی حکم و فرمان	حاکم
حائل شد، مانع شد	حالت
حمل کننده، دارنده	حامل
دوستی، محبت	حِب
ریسمان	حبل
تا	حتى
پرده‌ها و مانع‌های مرا	حجباتی
دلیل، برهان	حجة (حجت)
قانون‌ها، احکام (جمع حد)	حدود
نگهبانی	حراست
حرکت، جنبش	حرکة
حرف‌ها (جمع حروف)	حروفات
اصطلاح برای مؤمنان	

غم و غصه	حزن
خوبی، نیکویی	حسن
نیکو	حسنى
حفظ کننده	حفاظ
نگهداشتن، محافظت کردن	حفظ
حفظ کردی	حفظت
حقیقت، از اسم های الهی	حق
فرمان تو	حکمك
رازدان، از اسم های الهی	حکیم
پشتیبانی	حمایت
ستایش	حمد
آه و ناله	حنین
قدرت	حول
حالت، وضع، جهت	حیث
هنگام	حین
حیات بخش	حیوان
	خ
فروتن و خاضع	خاشع
فروتن، مطیع	خاضع

خارج شدم
آفرینش
آفریدی مرا
لقب برای شیطان
خوبی

خرجت
خلق
خلقتنی
خناس
خیر

خون
ادامه داشتن، بقاء
غیر

۵
دم
دوام
دون

گداخت، ذوب شد
به یاد آورنده
حقیقت هر موجودی
یاد، دعا
جنس مرد
به یاد آور
آن
خواری

ذ
ذابت
ذاکر
ذات
ذکر
ذکر
ذکر
ذلک
ذلة (ذلت)

ذلیل	خوار، پست
ذو، ذی، ذا	هر سه به معنی دارنده و به اسم اضافه می‌شوند. مثلا ذی غفلة یعنی غافل
ذوی	دارندگان (جمع ذی)
و	
راحمین	رحم کنندگان (جمع راحم)
رأس	سر
ربوبیت	خدایی
ریه	خداوند او
ربی	خداوند من
رجا	تقاضا و تمنا، آرزو
رحمة (رحمت)	بخشش، ملاحظت
رحمن	دارنده‌ی رحمت، از اسم‌های الهی
رحیم	دارنده‌ی رحمت، از اسم‌های الهی
رسل	پیمبران (جمع رسول)
رقاب	گردن‌ها (جمع رقبة)
رکن	پایه، اعضای بدن انسان
رکوع	دعا خواندن در حالی که خم شده، کف دست‌ها را بر سر زانو تکیه دهد

نکته‌ی پوشیده	رمز
روح من	روحي
	ز
کتاب‌ها (جمع زبور)	زبر
زیاد کن	زد
آه‌ها (جمع زفره)	زفرات
دیدار	زیارت
	س
فضای بدون سقف، پیشگاه	ساحة
رهروان (جمع سالک)	سالکین
سالم، در حال سلامت	سالما
راه‌ها (جمع سیل)	سیل
راه	سییل
پاک و مقدسی تو	سبحانک
زندانی	سجن
تسخیر کردی، گرفتی	سخرت
درخت	سدره
راز پنهانی	سر

شتافته	سرع
نوشته شد	سطر
ساکن شد، جای گرفت	سکن
سلامتی	سلام
پادشاه، دارنده‌ی تسلط و سلطنت	سلطان
پادشاهی تو	سلطنتک
آسمان	سماء
شنیدند	سمعوا
آسمان‌ها (جمع سماء)	سموات
بدی	سوء
غیر	سوی
غیر تو	سواک
آقا، سرور	سید
آقای من	سیدی
شمشیرها (جمع سیف)	سیوف
	ش
خواست	شاء
شکرکنندگان (جمع شاکر)	شاکرین
رتبه و حالت، شایستگی	شان

گواه‌ها، شهادت دهندگان	شاهدین
درخت	شجر
دلیر گردانید مرا، به من جرأت داد	شجعی (شجع)
سختی و زحمت	شدت
بدی	شر
بدی	شرارة (شرارت)
عشق، دلبستگی	شعف
طرف چپ	شمال
خورشید	شمس
کشش و تمایل، اشتیاق	شوق
گواهی داد (برای مذکر)	شهد
گواهی داد (برای مؤنث)	شهدت
کسی که شهادت دهد،	شهید
کسی که در راه ایمان جانبازی کند	
آشکارا، مقصود عالم وجود است	شهود
در مقابل غیب	
هر آن چه که بتوان شناخت و بدیگران	شیء
شناساند (جمع آن اشیاء است)	
حالت‌ها و درجات (جمع شأن)	شؤونات

ص

صابرین	درنگ کنندگان (جمع صابر)
صحائف	کتاب‌ها، دفترها (جمع صحیفة)
صدر	سینه (جمع آن صدور است)
صدق	راستی
صریح	داد و فریاد، کمک طلبیدن
صغیر و صغیرة	کوچک
صفات	خصوصیات ظاهر در هر موجودی (جمع صفت)
صل	برکت و رحمت بفرست (در مناجات به خدا به معنی طلب برکت و رحمت است)
صلاتی	نماز من

ض

ضجیح	نال و مویه از روی ترس
ضر	ضرر و مضرت
ضعف	ناتوانی
ضعفت	ناتوان شد

ط

هر نوع مرض همه گیر و کشنده
طواف کردند، به دور آن گشتند
مکانی که در آن بر حضرت موسی
وحی رسید
پرندگان (جمع طیر)

طاعون

طافوا

طور

طیور

ظ

تجاوز کننده
سایه
گمان‌ها، تصورات ناصحیح (جمع ظن)
ظاهر شد، ظهور کرد
پشت
پشتیان

ظالم

ظل

ظنون

ظاهر

ظهر

ظهیر

ع

صاحبان عرفان (جمع عارف)
گناهکار
جهان

عارفین

عاصی

عالم

دنیاه‌ا (جمع عالم)	عالمین
بجای آوردندگان اعمال (جمع عامل)	عاملین
بندگان (جمع عبد)	عباد
ستایش و نیایش به درگاه الهی	عبادة (عبادت)
بنده‌ی تو	عبدك
اشك‌ها (جمع عبرة)	عبرات
ناتوانی	عجز
شناسایی	عرفان
شناساندی به من	عرفتني
تخت، سریر	عرش
رگ‌های من	عروقی
(عزت) بزرگواری	عزة (عز)
با عزت، با اقتدار	عزیز
پاکی، مصون از خطا بودن	عصمة (عصمت)
گناه من	عصیانی
بخشیدن، بخشش	عطا
بزرگی	عظمة (عظمت)
بزرگ، بلند مرتبه	عظیم
بخشایش	عفو
دانش، ادراک	علم

بسیار دانا (از اسم‌های الهی)	علام
همیشه دانا (از اسم‌های الهی)	علیم
بر، بالای	علی
بلند مرتبه (اشاره به حضرت اعلی)	علی
بر من	علی
بر تو	علیک
بر ما	علینا
از آنچه	عما
بجای آوردن وظایف دیانتی	عمل
از	عن
توجه	عناية (عنايت)
نزد، در پیش	عند
نزد ما	عندنا
نزد تو	عندك
پر از عناد و دشمنی	عنید
قرار، وعده	عهد
چشم‌ها (جمع عین)	عیون
چشم تو	عینك

غ

غلبه کننده	غالب
دوری	غربة (غربت)
دور افتاده	غریب
شست و شو	غسل
بخشایش و آمرزگاری	غفران
بیخبری، فراموشی	غفلة (غفلت)
بسیار بخشاینده‌ی گناهان	غفور
(از اسامی الهی)	
بی‌نیازی	غناء
بی‌نیاز	غنی
غیب تو، پنهانی تو	غیبك
غیبت و دوری من (ضد حضور)	غیبتی
جز، دیگر	غیر

ف

پس	ف
خطا کار، گناهکار	فاجر
آفریننده	فاطر
از بین رونده، ضد باقی	فانی

گشادی، باز کردی	فتحت
روشنی صبح	فجر
جایگاه خواب	فراش
دوری و هجر	فراق
یکتا	فرد
یکتایی، بی نظیر بودن	فردانیت
بهشت	فردوس
واجب شده، فرض شده	فرضت
یکتا	فرید
شرح و تفصیل داده شده	فصل
جدا کردی، فاصله انداختی	فصلت
جای گشاده و وسیع	فضا
کار، عمل	فعل
نیازمندی	فقر
نیازمند، در مقابل غنی	فقیر
نابودی، ضد بقاء	فناء
آستانه‌ی در	فناء
قلب و روح من	فؤادی
میوه‌ها (جمع فاکهه)	فواکه
پس کسی که	فمن

قسم به خدا	فوالله
در	فی
	ق
قاری، خواننده	قاره
ایستاد	قام
برپا ایستاده	قائم
در حال ایستادن	قائما
گنبدها	قباب
گذشته، پیش	قبل
محل توجه و روی آوردن هنگام نماز	قبلة (قبله)
به تحقیق این است	قد
مقدر شده، تعیین شده	قدر
مقدر کرده، تعیین کرده	قدر
توانایی و اقتدار	قدرت
پاکی	قدس
مقدس و طاهر	قدس
دو کف پای تو	قدمیک
توانا	قدیر
خواندن	قرائت

خویشاوندی	قربانیت
نزدیکی	قرب
روی آورده	قصد
حکم الهی، تحقق یافتن اراده‌ی الهی	قضا
نشستن	قعود
بگو	قل
دل و جان من	قلبی
دلها	قلوب
وسیله‌ی نوشتن	قلم
اصطلاحاً اشاره به حضرت بهاء‌الله	قلم اعلی
برخاستم	قمت
دعا خواندن با دو دست برافراشته به بالا	قنوة
قوت بده	قو
قوی گردانید	قوت
مردم	قوم
با قوت و قدرت	قوی
ایستادن	قیام
برخاستن در روز بازپسین	قیامة
ایستاده بدون تکیه به دیگری، مستقل	قیوم

	ک
مانند	ک
تو	ک
دروغگویان (جمع کاذب)	کاذبین
بود	کان
بودند	کانوا
جگر (جمع اکباد)	کبد
اشاره به کن، یعنی باش	کاف و نون
بزرگ (صفت مؤنث)	کبری
بزرگ	کبیر
نوشته‌ها	کتب
غصه و سختی	کرب
بخشش و عطا	کرم
بخشنده	کریم
مثل شعله	کشعله
همه، هر	کل
هر آنچه	کلما
(جمع کلمه) مقصود از کلمات	کلمات
در اینجا مظاهر ظهور الهی است	

شما	کم
باش	کن
تو بودی	کنت
آب فراوان، فراوانی	کوثر
آب حیات، اشاره به آیات الهی	آب کوثر حیوان
موجودیت، مظهر وجود	کینونة (کینونت)

	ل
تا این که، تا که	ل
برای	ل
هرآینه	ل
نه، نیست	لا
بلی، جواب کسی که کسی را آواز دهد	لبی
جانب، طرف، نزد	لذن
به همان معنی لذن است	لذی
زبان	لسان
هرگز	لم
اصطلاحاً به معنی همیشه است	لم تزل
هرگز	لن
اگر	لو

بر او واجب است	له
نیست	لیس
	م
آنچه	ما
صد	مائة
آخر، بازگشت	مآب
دارنده، صاحب	مالك
شروع و ابتدا	مبدأ
آشکار، واضح	مبین
در حال تمسک، چنگ زده، وابسته	متمسکا
روی آورده	متوجه
مانند	مثل
پسندیده، دوست	محبوب
دوستانان	محبین
جایگاه	محل
پسندیده، دوست	محمود
دارنده‌ی اختیار	مختار
پنهان، در خزینه	مخزون
دارندگان ایمان خالص (جمع مخلص)	مخلصین

مدینه، شهر	مدین
شهر، مدینه الله مقصود بغداد است	مدینه
ذکر شده، اشاره شده	مذکور
بار، یکبار	مره
بارها (جمع مره)	مرات
فرستاده شدگان، پیغمبران (جمع مرسل)	مرسلین
نورانی، روشن	مستضیئ
در حالی که کمک می طلبد	مستعینا
با استقامت، مطمئن	مستقیم
نوشته، وعده داده شده	مسطور
در مانده، محتاج	مسکین
دیدن	مشاهده
تابنده	مشرق (مشرقة)
محل اشراق و ظهور	مشرق
خواست و اراده	مشیت
نماز گزار	مصلی
بازگشت، سرنوشت، خاتمه‌ی کار	مصیر
اطاعت شده	مطاع
جایگاه‌های طلوع	مطالع
محل‌های ظاهر شدن،	مظاهر

اصطلاح بهائی برای پیمبران	
اعتراف و اقرار کننده	معترف
پناه برنده	معتصما
سپارنده	مفوضا
جایگاه	مقام
اقبال کرده، روی آورده	مقبل
با اقتدار	مقتدر
پاکیزه و طاهر (مذکر)	مقدس
پاکیزه و طاهر (مؤنث)	مقدسه
نزدیک آوردگان (جمع مقرب)	مقربین
مقصد، آرزو	مقصود
جایگاه، جای نشستن	مقعد
گوینده	مکلم
پوشیده، در پرده	مکنون
جمعیت عالم بالا، عالم ارواح	ملا
پادشاه	ملک
مالکیت	ملک
سلطنت و اختیار	ملک
مقام پادشاهی، عالم فرشتگان و ارواح	ملکوة (ملکوت)
زیبا و با ملاحظت	ملیح

ممتترین	کسانی که شك می کنند (جمع ممتر)
ممکنات	آنچه که ممکن است باشد یا نباشد، همه‌ی عالم هستی، بغیر از ذات خدا
من	کسی که
من	از
مناهیج	شاه راه‌ها (جمع منهج)
منتهی	آخرین، بالاترین
منزل	نازل کننده
منزه	پاکیزه و بدون آلودگی
منظر	محل نظر نمودن، جایگاه توجه
منعت	مانع شد، بی نصیب کرد
منعتهم	آنها را مانع شد
منقطع	بریده، دل برداشته
	(جمع آن منقطعین است)
منا	منت گذاشتیم، لطف کردیم
منیر	نورانی، نور بخشنده
موحدین	یکتا پرستان (جمع موحد)
موطی	جای پا، اثر پا
مولی	صاحب، دوست

به جنبش آمده، مسرور و خوشحال
حافظ و عالم بر همه چیز

مہتر
مہیمن

ن

ما	نا
آتش	نار
مردم	ناس
خبر، واقعہ	نبا
آواز	نداء
می طلیم، سوال می کنیم	نسال
وزش ملایم باد	نسمات
نصیحت، اندرز	نصح
نطق کرد، گفت (برای مذکر)	نطق
نطق کرد، گفت (برای مؤنث)	نطقت
نگاہ کردن، توجہ کردن	نظر
آوازا (جمع نغمہ)	نغمات
بوہای خوش (جمع نفعہ)	نفعات
جان	نفس
نورانی کن، روشن کن	نور
روشنایی	نور

بعد از کاف، اشاره به کن، یعنی باش

نون

	و
برای قسم خوردن (والله)	و
یکتا	واحد
قسم به اسم تو	واسمک
هر مرض همه گیر و عمومی	ویا
قسم به جمالت	وجمالک
هستی (ضد عدم)	وجود
صورت، روی	وجه
روی آوردم	وجهت
یکتایی	وحدانیت
کلام الهی که بر قلب پیغمبران	وحی
وارد می شود	
بعد، قبل، غیر	وراء
کبوتر	ورقاء
کبوتر	ورقة
وارد شدن	ورود
مردم، خلق	وری

متوسط، میانه	وسطی
رسیدن به تو	وصالک
ستایش کردن، ذکر کردن	وصف
خانه و مسکن	وطن
وفا کردی، وعده بجای آوردی	وفیت
بسیار بخشنده	وهاب
گمان باطل، خیال بی اساس	وهم

	هـ
او (مذکر)	ه
او (مؤنث)	ها
بیاورید	هاتوا
دوری	هجر
راهنمایی کرد مرا	هدانی
این (مذکر)	هذا
این (مؤنث)	هذه
ایشان، ایشان را	هم
او	هو


ی

من، مرا	ی
ای (حرف ندا)	یا
مبعوث می سازد او را، او را برمی انگیزاند	یبعثه
باقی می ماند	یبقی
که باقی بماند	لیبقی
می گیرد، بر می گزیند	یتخذ
پس برگزیند	فلیتخذ
رو می کند	یتوجه
رو بکند	ان یتوجه
می سازد ما را	یجعلنا
از حالی به حالی می شود	یحول
دست	ید
وارد می شود، داخل می شود	یدخل
داخل نشد	لم یدخل
راهنمایی می کند مرا	یدلنی
مرا راهنمایی می کند	لیدلنی
دو دست او	یدیه
ذکر و تسبیح می کند تو را	یذکرک

که ذکر کند تو را	لیذ کرک
متذکر می دارد، یاد آور می شود	یذ کرکم
می گدازد آب می شود	یذوب
روزی می دهد ما را	یرزقنا
رفع می کند، از بین می برد	یرفع
خم می شود	یرکع
که خم شود	ان یرکع
اراده می کند، می خواهد	یرید
خجالت می کشد، حیا می کند	یستحیی
راحت می جوید	یستریح
که راحت جوید	ان یستریح
می توانند	یستطیعوا
پیشانی بر زمین می گذارد	یسجد
پیشانی بر زمین بگذارد	ان یسجد
می شنوند	یسمعوا
تا بشنوند	لیسمعوا
شهادت و گواهی می دهند	یشهد
نماز می گزارد	یصلی
که نماز بگزارد	ان یصلی
ظاهر می شود	یظهر

اعراض می کند، روی می گرداند	يعرض
می شناسند	يعرفوا
می شوید	يغسل
که بشوید	ان يغسل
به جوش می آید	يغلی
گشایش و آسایش می دهد	يفرج
فرق داده می شود، جدا می شود	يفرق
فصل می شود، جدا می شود	يفصل
می توانند، قادرند	يقدروا
می خواند	يقراء
نزدیک می سازد ما را	يقربنا
می گوید (در را می گوید)	يقرع
می نشیند	يقعد
می گوید	يقول
بگوید	ان يقول
می ایستد	يقوم
بایستد	ان يقوم
تکبیر می گوید	يكبر
تکبیر بگوید	ان يكبر
می گشاید، بر می دارد	يكشف

می باشد	یکون
لایق است، قابل است	یلیق
تماس پیدا می کند، می رسد	یمسک
اگر به تو برسد	ان یمسک
راه می روند، قدم می زنند	یمشون
مانع می شود تو را	یمنمک
طرف راست	یمین
می خوابد	ینام
که بخوابد	ان ینام
سزاوار و شایسته است	ینبغی
انتظار می کشد	ینتطر
خم می شود	ینحنی
که خم شود	ان یحنی
نگاه می کند، نظر می کند	ینظر
وسوسه می کنند،	یوسوسون
شک و تردید می آورند	
روز	یوم

A detailed black and white illustration of a decorative border featuring intricate floral and foliate patterns, including roses and scrolling vines, framing the central text area.

لَوْحَ أَحْمَدَ

هو السلطان العليم الحكيم

هذه ورقة الفردوس تفتي على آخان سنده البقاء

بآخان قدس يلمح وبشير العاصمين إلى جوار الله

والمؤجدين إلى ساحه قرب كريم وسحر السطيين

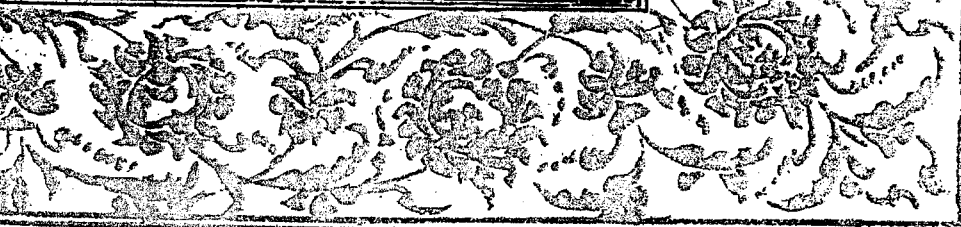
بهذا التسبا الذي فصل من سبأ الله الكتاب المبر

الفردي ويخدي التحمين إلى مشقة القدس ثم

إلى هذا المسطر المنير قل إن هذا المسطر الأكبر الذي
في ألواح المرسلين وبِفَصِيلٍ رَمِيَتْ عَنْ أَبْطَالٍ
وَيُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ قُلْ إِنَّ شَجَرَةَ الرُّوحِ الَّذِي أُتْرُقُوا
أَشَدُّ الْعَلِيِّ الْقَصِيدِ الْعَظِيمِ أَنْ يَأْتِيَ مَا شَهِدَ بِهِ هُوَ
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ اسْتَظَانَ الْمُهَيَّبِينَ الْعَرِيزَ الْقَدِيرَ وَالَّذِي
أَرْسَلَهُ بِاسْمِهِ عَلَى بُرُوحٍ مِنْ عِبَادِهِ وَإِنَّمَا كُلُّ بَاطِلٍ مِنَ الْعَالَمِينَ
قُلْ يَا قَوْمِ قَاتِلُوا أَحَدُودَ اللَّهِ الَّتِي فُرِضَتْ فِي الْبَيَانَ
مِنْ كُدُنِ عَزْرِي حَكِيمٍ قُلْ إِنَّ كَسُلْطَانَ الرَّسْلِ وَكِتَابَهُ
لَأَمُّ الْكِتَابِ إِنْ أَتَمَّ مِنَ الْعَارِفِينَ كَذَلِكَ

كُلٌّ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ وَلَكِنْ كَسَفَدَ النَّارُ
لَا عُدَانِي وَلَا كُفْرًا بِالْبَعَادِ لِأَجَابِي وَلَا مَلَأْتُ مِنَ الْمُتَمَرِّينَ
وَإِنْ يَسْكَ أَحْرُونَ فِي سَنِينِ أَوِ الدَّيْلِ لِأَصْلِ أَنْبِي
لَا تَضْطَرِّبْ قَوْلِي عَلَى اللَّهِ رَبِّكَ وَرَبِّ آبَائِكَ
أَلَا أَدِينُ لِأَنَّ النَّاسَ يَسْتَوُونَ فِي سَبْلِ الْوَجْهِ وَلَيْسَ لَهُمْ
مِنْ بَصَرٍ لِيُغَيِّرُوا اللَّهَ يُبَيِّنُهُمْ أَوْ يَسْمَعُوا الْعَلَمَةَ بِأَذَانِهِمْ
وَكَذَلِكَ أَشْهَدُ نَأْمُهُمْ إِنَّ أَنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ
كَذَلِكَ حَالَتِ الطُّغْيَانُ مِنْهُمْ وَقَلَّوْهُمْ وَتَمَنَّقَهُمْ
سَبِّ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَأَمَّا أَنْتَ أَيُّهَا فِي دَائِكَ

بِأَنَّ أَلْبَدِي أَعْرَضَ عَنِ هَذَا الْجَمَالِ فَقَدْ أَعْرَضَ
 عَنِ الرَّسْلِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَسْتَلْبِرَ عَلَى أَسَدِهِ فِي أَرْبِ
 إِلَى أَيْدِ الْأَبْدِينَ فَاحْطَبْنَا بِأَخْمَدِ بِاللَّوْحِ ثُمَّ شَفَعْنَا
 فِي آيَاتِكَ وَالْمَنْ مِنَ الصَّابِرِينَ فَإِنَّ أَسَدَهُ قَدْ
 قَدَّرَ لَعَارِيهِ أَخْبَسَهُ بِأَهْلِهِ ثُمَّ عِبَادَةَ الْمُتَّقِينَ
 كَذَلِكَ مَنَّا عَلَيْكَ بِفَضْلِ مِنْ عِبْدِنَا وَرَحْمَةٍ مِنْ
 لَدُنَّا لِنَكُونَ مِنَ الشَّاكِرِينَ فَوَاللَّهِ مَنْ كَانَ فِي
 سِدَّةٍ أَوْ حَزْنٍ وَيَقْتَسِمُ بِهِ الْلَوْحَ بِصِدْقِ سِينِ
 يَرْفَعُ أَيْدِيَهُمْ وَيُكَلِّفُ صُرَّةً وَيُفْرِحُ كَرْبَةً وَإِنَّ لَنَا أَلْمُونَ



أَرْحَمُ وَأَحْمَدُهُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ثُمَّ ذَكَرَ مِنْ لَدُنَّا

كُلِّ مَنْ سَكَنَ فِي بَدِينَةِ اللَّهِ الْمَلَكِ الْجَبَلِ

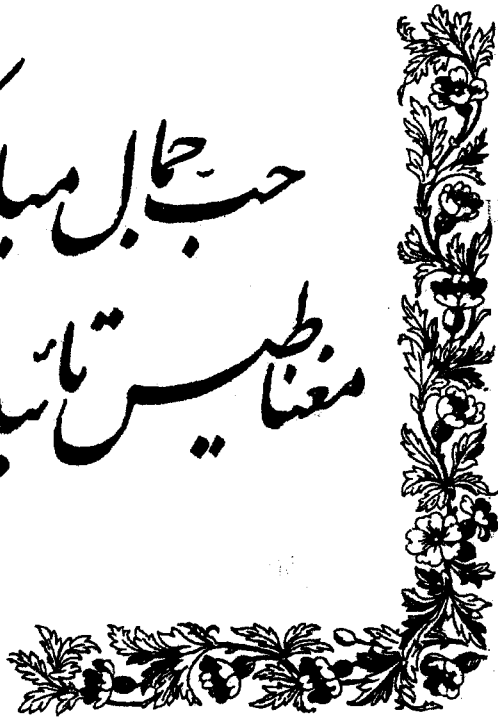
مِنْ الدِّينِ ثُمَّ أَسْمَا بِاللهِ وَبِاللهِ بِاللهِ بِاللهِ فِي يَوْمِ

الْعَقِيمَةِ وَكَانُوا عَلَى مَنَاجِحِ الْحَيِّ كَيْنَ أَلْسَانِ الْكَلْبِ

THE
TABLET
OF
AHMAD



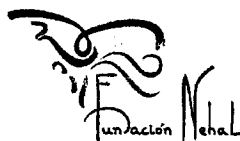
حب جابل مبارک
معنا یس تا سید است



**SALAT DAR AMR-E BAHÁ'Í
RUHULLAH MEHRABKHANI**

صلوة در امر بهائی
بقلم روح الله مهرباخانی

**PUBLISHED
BY: FUNDACION NEHAL**



E-mail: nehal@fundacionnehal.org
www.fundacionnehal.org
ISBN: 84-609-9748-0
Depósito Legal: M-11735-2006
Printed by YAGRAF S.L.
yagraf@terra.es

SALAT DAR AMR-E BAHATI
BY
RUHU'LLAH MEHRABKHANI

PUBLISHED
BY
FUNDACION NEHAL

